



A T I Y E H N O

نشریه تخصصی رفاه و تأمین اجتماعی

۵۴۳

Sunday \ 6 September \ 2026
Vol.11 \ 30,000 Rls \ No.543

یکشنبه ۱۵ شهریور ماه ۱۴۰۵
سال یازدهم / شماره ۵۴۳ / ۳۰,۰۰۰ ریال

ویرتین

جنگ؛ عامل تشدید بحران معیشت کارگران

علیرضا حیدری معتقد است جنگ
با ایجاد اختلال در چرخه تولید
و زنجیره تأمین، منجر به جهش
قیمت‌ها و بروز موج تورمی جدید
شده و بیشترین فشار را بر سبد غذایی
خانوارهای کم‌درآمد وارد کرده است

یادداشت



کازم فرج‌اللهی
فعال کارگری

درمان گران و مستمیری کم‌جان

کاهش قدرت خرید کارگران و
بازنشستگان دیگر فقط در کوچک
شدن سفره و افزایش...

تأمین اجتماعی باز آرایی درمان را آغاز می‌کند

● غلامحسین محمدی، سرپرست سازمان تأمین اجتماعی، بر باز آرای
حوزه درمان، مدیریت هزینه‌های اجرای طرح پزشکی خانواده و نظام
ارجاع و تشکیل کارگروه مشترک با تشکلهای کارفرمایی تأکید کرد

۲

پایان جغرافیای پرونده در تأمین اجتماعی

بیمه‌مترکز، ۵۳۸ شعبه پراکنده
را به ساختاری یکپارچه و هوشمند
تبدیل می‌کند

۴

تأمین اجتماعی و منطق هم آفرینی نهادی

تأمین اجتماعی تعامل با شرکای
اجتماعی را به همکاری راهبردی
ارتقای دهد

۳



داستان جلد
COVERSTORY

ترمیم دستمزد دوباره روی میز

نمایندگان کارگری می‌گویند ماده ۴۱ قانون کار، امکان ترمیم مزد در میانه سال را فراهم آورده و اکنون نوبت تصمیم عملی است

صفحه ۵

دیگر خواندنی‌های این شماره: حسام؛ نقشه یکپارچه حساب‌های بانکی صفحه ۷ / چگونه مانع انحراف در کسب و کار اجتماعی شویم؟ صفحه ۹
ریل، سیمان شستار به ترکیه رساند صفحه ۱۰ / گرجستان؛ مسیر تازه تجارت خارجی صفحه ۱۱ / آیا فقر، کیف مدرسه را زمین می‌گذارد صفحه ۱۳

تأکید میدری بر بازتعریف نقش رسانه

وزیر تعاون، کار ورفاه اجتماعی خواستار تغییر رابطه دولت و رسانه شد و گفت: نقش خبرنگار نباید به نقد مدیران و بازتاب تصمیم‌های رسمی محدود بماند، بلکه رسانه باید تغییرات واقعی، عملکرد نیروهای گمنام و ظرفیت‌های اجتماعی را کشف و روایت کند. احمد میدری در نشست با اصحاب رسانه گفت: دولت چهاردهم برای پیشبرد گفت‌مان خود به رسانه‌ها نیاز دارد و برخی مفاهیم مورد تأکید رئیس‌جمهور، از جمله محله‌محوری، تفویض اختیار به استان‌ها و دولت وفقای، بدون گفت‌وگوی عمومی تثبیت نخواهد شد. او تأکید کرد: رسانه باید میان دولت، دانشگاه و جامعه نقش فعال تری ایفا کند و صرفاً به انتقال مواضع مسئولان محدود نشود. میدری درباره جنگ نیز خواستار طرح صریح دیدگاه دولت در رسانه‌ها شد. او گفت: دولت جنگ را مقاومت در برابر تجاوز می‌داند، اما پذیرش هزینه‌های جنگ را نباید با تسلیم اشتباه گرفت. به گفته وزیر کار، کشور باید همزمان با حفظ استنادی، از راه‌حل‌های مدیرانه و تعامل برای کاهش هزینه‌ها استفاده کند. او تأثیر جنگ بر اقتصاد و افزایش فشارهای تورمی را واقعیتی دانست که نمی‌توان آن را نادیده گرفت. وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی عملکرد کشور در سه عرصه نبرد، مذاکره و رسانه را موفق ارزیابی کرد و گفت: رسانه‌های داخلی توانستند تصویری متفاوت از ایران و پیامدهای جنگ ارائه کنند. او نقش خبرنگاران در روایت آسیب‌ها، مقاومت و مطالبات مردم را برجسته دانست و گفت: این تجربه نشان داد رسانه در شکل‌دهی به افکار عمومی و شکستن روایت‌های یک‌طرفه نقش تعیین‌کننده دارد. بخش دیگری از سخنان میدری به عملکرد نظام اداری اختصاص داشت. او گفت: تصویری که از دستگاه اداری در افکار عمومی شکل گرفته، تمام واقعیت نیست و بخشی از تغییرات مهم کشور حاصل سال‌ها کار کارشناسانی است که نامی از آنها برده نمی‌شود. وزیر کار خواستار ایجاد سازوکاری با مشارکت انجمن‌های صنفی و ارتباطی برای شناسایی و معرفی این نیروها شد و گفت: رسانه می‌تواند عملکرد آنان را به جامعه معرفی کند. میدری با اشاره به نمونه‌هایی از کارشناسان فعال در حوزه پول‌های نشاندار، اوراق گام و واگذاری امور به بخش خصوصی، گفت: بخشی از سیاست‌های اثرگذار اقتصادی حاصل پیگیری مستمر کارشناسانی است که خارج از کانون توجه سیاسی فعالیت کرده‌اند. او در بخش دیگری از سخنانش گفت یکی از خطاهای رایج، محدود کردن قدرت تغییر به مسئولان است. به گفته میدری، رسانه باید این تصور را اصلاح کند و نشان دهد تغییر در جامعه تنها از مسیر تصمیم‌مقام‌های ارشد اتفاق نمی‌افتد. وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی همچنین از ضرورت کنار گذاشتن رابطه سنتی دولت و رسانه سخن گفت و افزود: دولت و خبرنگار نباید دو سوی یک تقابل ثابت تعریف شوند، او خواستار شکل‌گیری ارتباط مستمر میان دو طرف برای شناسایی نقاط تغییر، ظرفیت‌های مغفول و مسائل اجتماعی شد.

میدری با اشاره به موضوع معوقات و بدهی کارفرمایان به سازمان

تأمین اجتماعی، استفاده از اوراق گام

را یکی از ظرفیت‌های قابل بررسی

برای مدیریت این بدهی هادانست و

گفت: ابزارهای مالی جدید می‌توانند

در کاهش فشارهای اقتصادی و تورمی

موثر باشند، او در پایان تأکید کرد: هیچ

برنامه‌ای بدون اجتماعی شدن مسائل

و شکل‌گیری حساسیت عمومی نسبت

به آنها، به تغییر پایدار منجر نخواهد

شد.

هشدار پزشکیان به بیمه‌ها درباره تقاضای بدون منابع

رئیس‌جمهور هشدار داد ایجاد تقاضای درمانی بدون در نظر گرفتن اعتبار معین، منجر به بروز بحران‌های اجتماعی می‌شود و اصلاح سیاست‌های هزینه‌ای را الزامی می‌سازد

کرد و بازطراحی سازوکارهای توزیع خدمت را وظیفه مستقیم کارگروه‌ها و کمیته‌های فنی نظام سلامت دانست. رئیس‌جمهور در ادامه، بازبینی در مدل ارائه خدمت صندوق‌های پایه را ضروری دانست و تأکید کرد: سازمان تأمین اجتماعی باید تدریجاً از مدل سنتی بیمارستان داری و تصدی‌گری مستقیم فاصله گیرد. بر پایه این دیدگاه، مالکیت دارایی‌ها و ابنیه درمانی در اختیار صندوق و کارگران محفوظ خواهد ماند، اما مدیریت بهره‌برداری باید در قالبی حرفه‌ای و جداگانه واگذار شود. پزشکیان با اشاره به بن‌بست‌های ناشی از اشتباهات انباشته گذشته در نظام سلامت و پوشش‌های بیمه‌ای، تصریح کرد: تصریح صریح واقعیت‌های ناترازی و استناد به راهکارهای علمی تنها مسیر پایدار برای مهار بحران درمان به شمار می‌رود.

دارویی، تجهیزات پزشکی و پیمانکاران طرف قرارداد را تحت فشار گذاشته است. وی در عین حال پیشبرد طرح‌های ساختاری نظیر برنامه پزشک خانواده، نظام ارجاع و انتظام‌بخشی به ابعاد آموزشی این فرایندها را از محورهای اساسی مهار ناترازی و کنترل تقاضاهای القایی عنوان کرد.

توزیع عادلانه خدمات درمانی

پزشکیان دسترسی برابر احاد جامعه به خدمات تشخیصی و درمانی را اولویتی تخطی‌ناپذیر خواند و گفت: تفاوت محل سکونت هرگز نباید موجب شکاف طبقاتی در دریافت مراقبت‌های پایه یا تخصصی شود. وی با اشاره به تمرکز امکانات تخصصی در پایتخت و محرومیت نسبی مناطق حاشیه‌ای، روستاها و شهرستان‌ها، بر برچیدن این نابرابری ساختاری تأکید

لحاظ تراز مصارف و منابع، بار تعهدی سنگین بر نظام بیمه‌ای بار می‌کنند، ساختار سلامت را دچار اختلال جدی کرده است. به باور وی، سیاست‌گذاری‌های کلان بهداشت و درمان الزاماً باید به صورت متمرکز در وزارت بهداشت تدوین شود و شورای عالی بیمه نیز هماهنگ با این سیاست‌ها عمل کند. پزشکیان مهار هزینه‌ها را نیازمند ابتکار عمل‌های اجرایی دانست و اصلاح الگوی بسته‌بندی، تأمین و توزیع مقرون‌به‌صرفه دارو را از گام‌های اولویت‌دار دستگاه‌های اجرایی برشمرد.

محمدرضا ظفرقندی، وزیر بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، در این نشست‌ها تأمین منابع برای بازپرداخت معوقات بیمه‌های سلامت، تأمین اجتماعی و نیروهای مسلح را مهم‌ترین تنگنای بخش بهداشت خواند؛ چالشی که زنجیره بدهی به کادر درمان، شرکت‌های

مسعود پزشکیان، رئیس‌جمهور، در نشست‌های بررسی مطالبات نظام سلامت و شیوه تأمین مالی بدهی بیمه‌ها، تداوم ایجاد بار مالی بدون پیش‌بینی منابع پایدار را عامل بروز بحران‌های اجتماعی دانست و خواستار بازنگری بنیادین در تخصیص اعتبارات، توزیع عادلانه خدمات و تفکیک مالکیت از مدیریت در مراکز درمانی سازمان تأمین اجتماعی شد. این نشست‌ها با حضور وزرای بهداشت، کار، اقتصاد، رؤسای سازمان برنامه و بودجه و بانک مرکزی و نمایندگان صندوق‌های بیمه‌گر تشکیل شد تا راهکارهای خروج از بن‌بست مطالبات انباشته بررسی شود.

اصلاح هزینه‌ها و منابع

رئیس‌جمهور تعهدات فاقد اعتبار معین را غیرقابل اجرا خواند و تصریح کرد تصویب قوانینی که بدون

طرح جامع وزارت تعاون برای نوسازی بنگاه‌های کوچک

وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی از آغاز سازماندهی شبکه‌های غیررسمی کسب‌وکار، انحلال بنگاه‌های ناکارآمد و تسهیل زنجیره ارزش با هدف کنترل هزینه‌های تولید و تثبیت قیمت اقلام اساسی خبر داد

وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی از تدوین سازوکار فعالیت شبکه‌های غیررسمی بدون نیاز به ثبت حقوقی اولیه، انحلال هفت‌هزار تعاونی را کد و پیگیری آزادسازی دارایی‌های منجمد با همکاری قوه قضائیه خبر داد. احمد میدری در بیست‌وبکمین همایش ملی تعاونی‌های حمل‌ونقل و صنعت، الگوی سنتی بنگاه‌داری تعاونی را ناکافی دانست و بر ضرورت بازآفرینی این بخش از طریق تعاملات اجتماعی، نوآوری و زنجیره‌های یکپارچه تأمین تأکید کرد.

او با استناد به تجربه کنترل بهای تمام‌شده مرغ در استان خراسان جنوبی تصریح کرد تشکیل زنجیره کامل از تأمین نهاده تا کشتارگاه و توزیع توسط تعاونی‌های محلی، شکاف قیمتی ۱۰۰ هزار تومانی را در مقایسه با سایر مناطق کشور به نفع مصرف‌کننده و تولیدکننده از میان برده است. وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی رقیب اصلی غول‌های تجاری و توزیعی جهان را ساختارهای تعاونی مبتنی بر دموکراسی و حق رأی برابر اعضا ارزیابی کرد و افزود: بهره‌گیری از فناوری‌های متناسب با اقلیم، مانند تجربه تعاونی

سیب‌زمینی کاران همدان در ورود بذر ماندگار و مدیریت عرضه، راهکار بنیادین تنظیم بازار بدون زیان کشاورزان است. به گفته او، سیاست اجرایی وزارتخانه بر رسمیت‌بخشی به خوشه‌های محلی، گسترش الگوهای غیرپولی نظیر «بانک زمان» و رفع موانع حقوقی متمرکز شده است.

اصلاحات حقوقی و مالی

میدری گلوگاه اصلی رکود سرمایه در این حوزه را ساختارهای ناکارآمد حقوقی و تعلل در تصفیه تعاونی‌های غیرفعال برشمرد. به گفته او، تعیین تکلیف دارایی‌های توقیف‌شده ۷ هزار تعاونی منحل شده مستلزم ورود قوه قضائیه است تا ظرفیت‌های مالی را کد بار دیگر به چرخه مولد اقتصاد بازگردد. او تأکید کرد: شکل حقوقی صلب نباید مانع فعالیت نیروهای کار در حوزه‌های نوپه‌وار از جمله گیاهان دارویی شود و شبکه‌سازی محلی باید پیش از ثبت رسمی آغاز گردد. وزیر تعاون یادآور شد تجمیع توان برابر افراد و حفظ حقوق مالکیتی متوازن، تنها مسیر توسعه عدالت‌محور در اقتصاد

تأمین اجتماعی بازآرایی درمان را آغاز می‌کند

سرپرست سازمان تأمین اجتماعی بر بازآرایی خدمات درمانی، مدیریت هزینه‌های پزشکی خانواده،

تعامل با کارفرمایان و استفاده از نوآوری و ابزارهای مالی تأکید کرد



کمیته دائمی رسیدگی به مسائل طرح «همگام» در ستاد و استان‌ها تشکیل خواهد شد و تأمین منابع این طرح از طریق جلسات منظم پیگیری می‌شود. او حمایت از درمان و معیشت جامعه تحت پوشش را تا اطلاع ثانوی اولویت اصلی سازمان اعلام کرد و گفت: موضوعات مرتبط با توسعه خدمات، پرداخت مطالبات و مدیریت منابع باید در همین چارچوب دنبال شود. سرپرست سازمان تأمین اجتماعی همچنین لایحه اصلاحی تنظیم‌شده را مهم‌ترین موضوع حوزه مجلس سازمان دانست و گفت: بخش عمده اصلاحات پیشنهادی به سنجه‌ها مربوط است. وی بر استمرار پیگیری این موضوع و هماهنگی با هیأت مدیره و هیأت امنا تأکید کرد. محمدی همچنین خواستار آماده‌سازی مسائل استان‌ها پیش از سفر مدیران سازمان و وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی شد و گفت: مشکلات هر استان باید پیش از سفر شناسایی و اقدامات لازم در ستاد انجام شود. او در مجموع بر استفاده از نوآوری، فناوری‌های حکمرانی، مشارکت ذی‌نفعان و ابزارهای مالی برای مدیریت مسائل سازمان تأکید کرد و افزود: تعامل مستمر با جامعه کارفرمایی و سایر ذی‌نفعان باید در مسیر تقویت خدمات، تولید و اشتغال دنبال شود.

آن مشخص شود. او تأکید کرد: درباره بار مالی اجرای طرح باید با وزارت بهداشت به تفاهم رسید تا اجرای برنامه‌های جدید به منابع و تعهدات سازمان آسیب وارد نکند. محمدی آمادگی سازمان برای همکاری با وزارت بهداشت و دیگر بخش‌های دولت را مورد تأکید قرار داد، اما گفت: جزئیات اجرایی طرح باید پیش از اجرا به‌صورت دقیق بررسی شود. او همچنین خواستار بازآرایی فرایندهای حوزه درمان شد تا قانون الزام و نظام ارجاع امکان اجرای همزمان داشته باشند. به گفته او، مجموعه درمان سازمان باید متناسب با الزامات نظام ارجاع بازطراحی شود و چالش‌های سازمان در اجرای این طرح به‌صورت مشخص مورد بررسی قرار گیرد.

مشارکت با کارفرمایان

محمدی در نشست با کانون عالی کارفرمایی ایران نیز بر ایجاد سازوکار مشترک با تشکل‌های کارفرمایی تأکید کرد و گفت: گفت‌وگو میان سازمان تأمین اجتماعی و تشکل‌ها باید با رویکرد هم‌آفرینی و بر اساس موضوعات مشخص ادامه پیدا کند. او سازمان تأمین اجتماعی را شریک راهبردی جامعه کارفرمایی دانست و گفت: بخشی از اختلافات شکل‌گرفته میان دو طرف ناشی از نبود خلق ارزش مشترک در گذشته است. محمدی پیچیدگی‌های حکمرانی، شرایط اقتصادی، تحریم‌ها و آثار جنگ را از عوامل دشوارکننده شکل‌گیری روابط برد-برد عنوان کرد، اما تأکید کرد: حتی در این شرایط نیز امکان هم‌آفرینی وجود دارد. سرپرست سازمان تأمین اجتماعی همچنین بر مشارکت تشکل‌ها در تصمیم‌سازی‌های مرتبط با قوانین تأکید کرد و گفت: استفاده از ظرفیت تشکل‌ها می‌تواند به تقویت سرمایه اجتماعی و حل مسائل کمک کند. به گفته محمدی، همکاری و گفت‌وگو با تشکل‌ها باید به یک رابطه مستمر تبدیل شود و سازمان در این چارچوب از ظرفیت جامعه کارفرمایی برای توسعه کار، تولید و اشتغال استفاده خواهد کرد.

تأمین منابع و اصلاحات

محمدی در بخش دیگری از برنامه‌های سازمان، بر استفاده از روش‌های متنوع برای حل مسائل مالی تأکید کرد: و استفاده از اوراق گام را یکی از ابزارهای قابل استفاده برای تأمین منابع دانست. او همچنین اعلام کرد:

تأمین اجتماعی و منطق هم‌آفرینی نهادی

سازمان تأمین اجتماعی در دوره جدید مدیریتی می‌کوشد رابطه خود با شرکای اجتماعی را از سطح تعامل اداری به سطح همکاری راهبردی و تصمیم‌سازی مشترک ارتقا دهد



سازمان‌های بیمه اجتماعی بر پایه جامعه‌معنا می‌گیرند و بدون حضور مردم، نه شکل می‌یابند و نه دوام می‌آورند. منطق این نهادها از ابتدا بر پیوند مستقیم با بیمه‌شدگان، کارفرمایان، بازنشستگان و مستمری‌بگیران استوار بوده است؛ یعنی همان گروه‌هایی که هم منابع اصلی صندوق رفاه می‌کنند و هم مخاطب اصلی خدمات آن هستند. از این زاویه، بیمه اجتماعی فقط یک سازوکار اداری یا مالی نیست، بلکه پیمانی اجتماعی است که بقا و اعتبار آن به رضایت، همراهی و مشارکت ذینفعان گره خورده است. در چنین چارچوبی، تصمیم‌سازی مشارکتی نه یک انتخاب فرعی، بلکه ضرورتی راهبردی به شمار می‌رود. سازمان تأمین اجتماعی که با پوشش حدودنیمی از جمعیت کشور بزرگ‌ترین دامنه‌تماس را با گروه‌های اجتماعی دارد، بیش از هر نهاد دیگری نیازمند چنین رویکردی است. نشانه‌های دوره جدید مدیریتی این سازمان نیز حاکی از حرکت از تصمیم‌گیری صرفاً اداری به سوی توافق‌سازی، خرد جمعی و هم‌آفرینی با شرکای اجتماعی است؛ مسیری که اگر تثبیت شود، می‌تواند هم‌پایداری منابع را تقویت کند و هم کیفیت رابطه با ذینفعان را ارتقا دهد.

بقای صندوق بر دوش جامعه

ماهیت صندوق‌های بیمه اجتماعی از دل جامعه برمی‌خیزد. این نهادها برای مردم ایجاد شده‌اند و حیاتشان نیز به مردم وابسته است. پرداخت حق بیمه از سوی بیمه‌شدگان و کار واقع‌مایان، تنها یک انتقال مالی نیست، بلکه ستون اصلی استمرار فعالیت صندوق هاست. همین واقعیت روشن می‌کند که در نظام بیمه اجتماعی، مردم صرفاً دریافت‌کننده خدمت نیستند؛ آنان سازندگان بستر مالی و اجتماعی همان خدمتی‌اند که در زمان نیاز انتظارش را دارند. بنابراین، هر سیاستی که در این حوزه طراحی می‌شود، باید با شناخت دقیق از منافع، نگرانی‌ها و انتظارات همین گروه‌ها همراه باشد. وقتی یک سازمان بیمه‌گر منابع خود را از جامعه می‌گیرد و تعهدات خود را نیز به جامعه بازمی‌گرداند، تصمیم‌هایش نمی‌تواند از مردم جدا بماند. در چنین وضعی، تصمیم‌سازی بدون حضور ذینفعان، از

نظر مدیریتی ناقص و از نظر اجتماعی شکننده خواهد بود. مشارکت بیمه‌شدگان، کارفرمایان و بازنشستگان در فرآیند تصمیم‌گیری، زمینه‌ای فراهم می‌کند که سیاست‌ها از پشتوانه اجتماعی برخوردار شوند و در مرحله اجرا با مقاومت کمتری روبه‌رو باشند. این منطق، در سازمان‌های بیمه اجتماعی نه یک امتیاز تشریفاتی، بلکه شرط پایداری و کارآمدی است.

جایگاه ممتاز تأمین اجتماعی

در میان صندوق‌های بیمه‌ای کشور، تأمین اجتماعی موقعیتی کم‌نظیر دارد. این سازمان نخستین نهاد بیمه اجتماعی کشور است و علاوه بر آن، داده‌های موجود از ابعاد بسیار گسترده فعالیت آن حکایت می‌کنند. سهم ۵۲ درصدی از پوشش بیمه جامعه، سهم حدود ۷۳ درصدی از مجموع پوشش بیمه اجتماعی کشور، سهمی بالغ بر ۶۰ درصد در پوشش جامعه بازنشستگی و مستمری‌بگیران، بیمه‌پردازی حدود ۱۶ میلیون و ۵۰۰ هزار بیمه‌شده اصلی، پوشش ۵ میلیون و ۳۰۰ هزار بازنشسته و مستمری‌بگیر، و ارتباط مستقیم با بیش از یک میلیون و ۴۰۰ هزار کارفرما در سراسر کشور، تنها بخشی از شاخص‌های این سازمان است. این اعداد، تأمین اجتماعی را به نهادهای تبدیل‌کرده‌اند که اثر تصمیم‌هایش به سرعت در زندگی میلیون‌ها نفر دیده می‌شود. گستره خدمات این سازمان نیز بر اهمیت آن می‌افزاید. پرداخت مستمری، خدمات درمانی، تعهدات کوتاه‌مدت و مجموعه‌ای از حمایت‌های مختلف، همگی در برابر جامعه‌ای بسیار بزرگ از ذینفعان ارائه می‌شود. چنین سطحی از تماس اجتماعی و اقتصادی، تأمین اجتماعی را به نهادهای با مسئولیت مضاعف بدل کرده است. طبیعی است که در سازمانی با این وسعت، اولویت‌دادن به ذینفعان و توجه به نظر آنان، از یک توصیه اخلاقی فراتر رود و به الزام حکمرانی تبدیل شود.

چرخش به توافق‌سازی

در دوره جدید مدیریتی، نشانه‌های روشن‌تری از توجه به شرکای اجتماعی دیده می‌شود. سرپرست سازمان

شد و زمینه انتقال دغدغه‌های واقعی آنان به سطوح تصمیم‌سازی فراهم می‌شود. اسدی شرکای اجتماعی را اصلی‌ترین خدمت‌گیرندگان تأمین اجتماعی می‌داند و بر این باور است که جامعه بزرگ بیمه‌شدگان، کارفرمایان و بازنشستگان باید در تصمیم‌سازی سازمان سهم داشته باشند. او تعامل را نه در حد ارتباط صوری، بلکه به معنای مشارکت جمعی در تصمیم‌گیری‌های مرتبط با سازمان بیمه‌ای تعریف می‌کند. در گفت‌وگو با نمایندگان زندگی مردم اثر می‌گذارد، باید پیش از اجرا در گفت‌وگو با نمایندگان همان مردم سنجیده شود. این منطق، هم از بروز مقاومت در برابر تصمیم‌های کاهد و هم احساس تعلق ذینفعان را افزایش می‌دهد. نکته مهم آن است که تشکل‌های مرتبط با ذینفعان، به سبب ارتباط مستقیم با بدنه اجتماعی خود، می‌توانند مسائل و مطالبات واقعی راه‌ساختار تصمیم‌گیر منتقل کنند. بنابراین، حضور آنان در فرایند سیاست‌گذاری صرفاً نشانه احترام تشریفاتی نیست، بلکه بخشی از سازوکار درست حکمرانی در یک سازمان بیمه‌ای بزرگ است. هر جا این ارتباط تقویت شده، امکان تصمیم‌گیری مؤثرتر و اجرایی روان‌تر نیز بیشتر شده است.

کارآمدی سه‌جانبه‌گرایی

سه‌جانبه‌گرایی در سازمان‌های بیمه اجتماعی، زمانی معنا پیدا می‌کند که دولت، کارفرما و بیمه‌شده یا نمایندگان آنان در شکل‌دهی به تصمیم‌ها نقش واقعی داشته باشند. در صندوق‌هایی با ذینفعان گسترده، این الگویی توان‌آز تعارض‌های پرهزینه بکاهد و مسیر اجرای سیاست‌ها را هموارتر کند. تأمین اجتماعی به دلیل وسعت پوشش و تنوع گروه‌های تحت پوشش، بیش از بسیاری از نهادهای دیگر به چنین سازوکاری نیاز دارد. اسدی در همین زمینه توضیح داده است که اگر شرکای اجتماعی در تصمیم‌گیری‌های سازمان مشارکت داده شوند، اثر مثبت آن در عملکرد تأمین‌اج می‌تواند به مقاومت در برابر تصمیمات و اختلال در گرفتن این گروه‌ها می‌تواند به مقاومت در برابر تصمیمات و اختلال در اجرا منجر شود. اما وقتی تصمیم در فضایی مشارکتی و با حضور ذینفعان شکل بگیرد، پشتوانه اجتماعی پیدا می‌کند و رضایتمندی بیشتری به همراه می‌آورد. این نکته در مقیاس تأمین اجتماعی اهمیت بیشتری دارد، زیرا تصمیم‌های این سازمان به‌طور مستقیم بر معیشت، درمان و آینده میلیون‌ها نفر اثر می‌گذارد. در چنین شرایطی، هرچه سطح مشارکت شرکای اجتماعی بالاتر باشد، احتمال خطا، اصطکاک و بی‌اعتمادی کمتر می‌شود. به همین دلیل، توسعه نشست‌های مشترک و حضور تشکل‌ها در فرایند تصمیم‌سازی، می‌تواند سه‌جانبه‌گرایی را از سطح شعار به سطح کارکرد واقعی برساند.

چشم‌انداز تصمیم جمعی

جمع‌بندی داده‌ها و مواضع ارائه‌شده نشان می‌دهد که تأمین اجتماعی در آستانه یک چرخش مهم قرار دارد. این سازمان با گستره وسیع پوشش، حجم بالای تعهدات و شمار عظیم ذینفعان، ناگزیر است تصمیم‌سازی مشارکتی را به یکی از ارکان اداره خود تبدیل کند. واقعیت آن است که نهادهای با این سطح از تأثیرگذاری، نمی‌توانند از خواست و نظر جامعه‌ای که منابع و مخاطبان آن را تشکیل می‌دهد فاصله بگیرد. هر اندازه این فاصله کمتر شود، امکان پایداری و کارآمدی بیشتر خواهد شد. رویکرد تازه مدیریت سازمان، با تأکید بر اجماع، خرد جمعی، توافق‌سازی، سرمایه اجتماعی و هم‌آفرینی، نشانه‌ای از حرکت به سوی حکمرانی مشارکتی است.

تصمیم با همیاری شرکای اجتماعی

منطق تصمیم‌سازی مشارکتی، در سخنان نمایندگان بازنشستگان نیز به‌روشنی دیده می‌شود. محمد اسدی، رئیس کانون عالی بازنشستگان سازمان تأمین اجتماعی، بر این نکته تأکید کرده است که هر اقدامی که قرار است مخاطبان از آن بهره‌مند شوند، باید پیش از تصمیم‌گیری با آنان مطرح شود تا امکان اثرگذاری فراهم باشد. به گفته او، اگر فضای مشارکت برای شرکای اجتماعی ایجاد شود، دست کم رضایت نسبی ذینفعان تقویت خواهد

صندوق‌های بیمه‌ای کشور، جایگاهی کم‌سابقه دارد و نقش مستقیم در افزایش تقاضا برای بیمه داشته است. به گفته حامد قادرمرزی، مدیرعامل صندوق، در حدود ۱۹ سال گذشته و پیش از دولت چهاردهم، میانگین رشد سالانه خدمات این صندوق به جامعه هدف ۱۰۴۵ درصد بوده است، اما در دو سال اخیر این رقم به حدود ۱۲ درصد رسیده است. او می‌گوید در مجموع، طی یک دوره ۱۹۵ ساله حدود ۲۸ درصد رشد ثبت شده، در حالی که بخش قابل توجهی از این افزایش در دوره اخیر رخ داده است.

جهش در پوشش جدید

صندوق بیمه اجتماعی کشاورزان، روستاییان و عشایر اکنون حدود ۳

صندوق بیمه اجتماعی کشاورزان، روستاییان و عشایر در دولت چهاردهم رشد قابل توجهی در پوشش بیمه‌ای و خدمات خود ثبت کرده، رشدی که به گفته مسئولان، هم به بهبود معیشت جامعه هدف کمک کرده و هم دامنه حمایت اجتماعی از افشار روستایی و عشایری را گسترش داده است.

حمایت گسترده دولت

این صندوق به عنوان نهاد پشتیبان مالی برای کشاورزان، روستاییان و عشایر، با تکیه بر مشارکت دولت و مردم اداره می‌شود. مهم‌ترین مزیت آن، پرداخت ۷۰ درصد حق بیمه از سوی دولت است؛ به این معنا که بیمه‌شدگان تنها ۳۰ درصد سهم خود را می‌پردازند. این سطح از حمایت، در میان



صندوق‌ها و ضرورت انضباط مالی

صندوق‌های بیمه‌ای برای پاسداری از پایداری مالی و ایفای تعهدات خود، ناگزیرند در کنار وصول حق بیمه و بهره‌گیری از سرمایه‌گذاری، به جذب ورودی‌های تازه از مسیر پوشش بیمه‌ای و نیز کنترل مصارف ببندیشند. زیرا هر اندازه منابع این صندوق‌ها متنوع‌تر و ورودی‌ها پایدارتر باشد، امکان عمل به تعهدات نیز استوارتر خواهد بود. در شرایطی که نوسان‌های اقتصادی، به‌ویژه تورم، بر بازار کار و تولید سایه می‌افکند، تراز منابع و مصارف صندوق‌های بیمه‌ای نیز دستخوش اختلال می‌شود و بیمه‌های اجتماعی باید با تدبیر و انضباط، برای حفظ این توازن اقدام کنند. بررسی پیوسته عملکرد ورودی و خروجی بیمه‌های اجتماعی، افزون بر آن که زمینه‌های لازم برای گسترش پوشش بیمه‌ای را فراهم می‌کند، به حفظ جایگاه صندوق‌ها، تقویت اعتبار آنها و تضمین آینده‌شان نیز یاری می‌رساند. هنگامی که صندوق‌های بیمه اجتماعی به تراز منابع و مصارف می‌رسند و در آن پایدار می‌مانند، امکان اجرای دقیق تعهدات در برابر بیمه‌شدگان و مستمری‌بگیران نیز فراهم می‌شود. در این میان، منابع حاصل از وصول حق بیمه، به سبب سهم بالای خود در تأمین منابع صندوق‌ها، مهم‌ترین پشتوانه برای انجام این تعهدات به شمار می‌آید و نقش آن در استمرار کارکرد صندوق‌ها تعیین‌کننده است. راز منابع در صندوق‌های بیمه‌ای، مسئله‌ای مقطعی و کوتاه‌مدت نیست، بلکه از بی‌توجهی به محاسبات بیمه‌ای و نادیده گرفتن سیاست‌گذاری مبتنی بر تعادل ورودی و خروجی مالی این نهادها سرچشمه می‌گیرد. هرگاه محاسبات استاندارد بیمه‌ای کنار گذاشته شود و موضوعات اثرگذار بر منابع و مصارف در اولویت قرار نگیرد، ناترازی به تدریج شکل می‌گیرد و به ساختاری پایدار از عدم تعادل بدل می‌شود. در چنین شرایطی، حتی دریافت تسهیلات بانکی برای عمل به تعهدات، هرچند در ظاهر راه‌حلی فوری به نظر می‌رسد، در عمل تعهد مالی تازه‌ای ایجاد می‌کند که سال‌ها بر توان و پایداری مالی صندوق‌ها سایه می‌افکند. داده‌های آماری نیز نشان می‌دهد وضعیت چالشی تراز منابع در صندوق‌های بیمه‌ای، حاصل یک دوره کوتاه نیست، بلکه نتیجه بی‌توجهی به محاسبات بیمه‌ای و نادیده گرفتن سیاست‌گذاری معطوف به تعادل ورودی و خروجی مالی این سازمان هاست. هرگاه از محاسبات استاندارد بیمه‌ای فاصله گرفته شود و موضوعات اثرگذار بر منابع و مصارف در حاشیه قرار گیرد، ناترازی به تدریجی به تدریج شکل می‌گیرد. در چنین وضعی، حتی بانکی برای عمل به تعهدات نیز، با آن که در ظاهر راه‌گشاست، بدهی‌ای می‌آفریند که سال‌ها بر پایداری مالی صندوق‌ها سنگینی می‌کند. از همین رو، تدوین سیاست‌ها و هدف‌گذاری بلندمدت، مبنای قرار دادن محاسبات بیمه‌ای، وصول به‌موقع حق بیمه، بهبود وضعیت کسب‌وکار، جذب بیمه‌شدگان جدید، اصلاح برخی سیاست‌های جمعیتی و پرهیز از قوانین تحمیلی، ابزارهای اصلی عبور از شکاف منابع و مصارف و تضمین آینده صندوق‌هاست. تحقق این مسیر، هم تعادل مالی را حفظ می‌کند و هم آینده شرکای اجتماعی صندوق‌های بیمه‌گر را مطمئن‌تر می‌سازد.

پایان جغرافیای پرونده در تأمین اجتماعی

استقرار بیمه متمرکز می‌تواند وابستگی خدمت به محل تشکیل پرونده را کاهش دهد و شبکه ۵۳۸ شعبه را به یک ساختار یکپارچه و هوشمند تبدیل کند

یادداشت



ناصر زین‌العابدینی

کارشناس حوزه رفاه

بیمه متمرکز با محوریت تجربه شهروند

تحول دیجیتال در نهادهای بزرگ رفاهی، غالباً در دام یک خطای ساده اما پرهزینه می‌افتد: پروژه‌های فنی می‌خوانیم، مسأله را صرفاً فنی حل می‌کنیم و سپس از نتیجه‌ای متفاوت با وعده اولیه شگفت‌زده می‌شویم. یکپارچه‌سازی شعب و بیمه متمرکز، با جابه‌جایی نرم‌افزار، انتقال داده و اتصال شبکه آغاز می‌شود، اما به اینها ختم نمی‌شود. مقصد واقعی، بازآرایی تجربه شهروند است؛ همان لحظه‌ای که بیمه‌شده یا کارفرما پشت باجه، پشت تلفن یا پشت درگاه الکترونیک می‌پرسد: «از اساس چه اتفاقی افتاده و کار من چگونه جلو می‌رود؟» اگر پاسخ روشن‌تر، سریع‌تر و منصفانه‌تر نشود، حتی پیشرفته‌ترین زیرساخت نیز فقط ظاهر جدیدی بر سازوکار قدیمی خواهد بود. گام تعیین‌کننده، اصلاح فرایند پیش از توسعه فناوری است.

فرایند پیچیده و کند پس از الکترونیکی شدن، ساده نمی‌شود؛ فقط سریع‌تر خطا تولید می‌کند و سردرگمی را گسترده‌تر پخش می‌کند. معیار موفقیت، شمار ماژول‌های نصب‌شده نیست؛ معیار، کیفیت سفر خدمت است: مدارک زائد باید حذف شوند، انتظار باید کوتاه شود، مسیر رسیدگی باید قابل فهم و قابل پیگیری شود. هنگامی که بیمه‌شده بداند پرونده در کدام مرحله است، چرا متوقف شده و چه زمانی تعیین تکلیف می‌شود، آن زمان می‌توان گفت یکپارچه‌سازی به کارکرد اجتماعی خود نزدیک شده است. در غیر این صورت، سامانه نو، همان رویه پیشین را با سرعت بیشتر بازتولید می‌کند. الگوی جدید خدمت، به معنای حذف شعب نیست؛ به معنای ارتقای ماوریت شعب است. شبکه بیش از ۵۰۰ شعبه اصلی، سرمایه انسانی و اجتماعی کم‌نظیری در کشور است و باید از اجرای تکراری «به حل مسأله تخصصی» منتقل شود. پردازش‌های سیستمی و روتین می‌تواند در مرکز متمرکز شود، اما وزن کارشناسی شعب باید صرف پرونده‌های پیچیده، مشاوره به واحدهای تولیدی و حمایت از گروه‌هایی شود که دسترسی یا مهارت کافی برای کار با درگاه‌های الکترونیک ندارند. این بازتعریف، هم بهره‌وری را افزایش می‌دهد و هم عدالت دسترسی را حفظ می‌کند؛ چون تحول، زمانی معتبر است که شهروند کمربخوردار نیز از آن منتفع شود؛ نه آنکه از مدار خدمت بیرون بماند. پایداری این مسیر، بدون انضباط اطلاعاتی و سنجش مستمر ممکن نیست. یکپارچگی، حساسیت خطا را چندبرابر می‌کند: نقص کوچک در یک نقطه، می‌تواند محاسبات کل پروژه را منحرف کند. چارچوب حکمرانی داده، کنترل کیفیت سوابق و تعیین مسئولیت روشن برای پالایش اطلاعات باید در اولویت نخست قرار گیرد. سپس نوبت پایش دقیق است: زمان متوسط ارائه خدمت، نرخ برگشت پرونده، یکنواختی تصمیمات و رضایت ذی‌نفعان باید پیوسته اندازه‌گیری شود. اجرای مرحله‌ای و یادگیری از پایلوت‌ها، عقلانی‌ترین راه تعمیم است. بیمه متمرکز، با مدیریت انسان‌محور و بازآفرینی شبکه خدمت، می‌تواند اعتماد عمومی به سازمان تأمین اجتماعی را تقویت کند؛ وگرنه، تنها پوسته‌ای فناورانه بر بدنه‌ای تغییرنیافته خواهد نشست.

“

وقتی کیفیت

خدمت دیگر

به محل

تشکیل پرونده

وابسته نباشد،

بیمه‌شدگان

مناطق مختلف

می‌توانند از

استانداری

واحد، سریع‌تر

و عادلانه‌تر

بهره‌مند شوند



گسترده‌گی شبکه خدمات سازمان تأمین اجتماعی، با بیش از ۵۳۸ شعبه در سراسر کشور، سال‌ها یکی از مهم‌ترین مزیت‌های این سازمان برای دسترسی مردم به خدمات بیمه‌ای بوده است؛ اما همین گستردگی، در مدل سنتی، محدودیتی جدی نیز ایجاد کرده است: وابستگی خدمت به محل تشکیل پرونده. وقتی پرونده به یک شعبه تعریف می‌شود، بخشی از زمان و هزینه بیمه‌شده، بازنشسته یا کارفرما صرف رفت‌وآمد، پیگیری و انتظار در همان جغرافیا می‌شود. اکنون تحول دیجیتال و استقرار بیمه متمرکز می‌تواند این معادله را تغییر دهد؛ به این معنا که محل دریافت خدمت از محل پردازش پرونده جدا شود و شعب، به جای درگیر شدن با پایداری و عملیات تکراری به کانون‌های تخصصی مشاوره، پشتیبانی و حل مسائل پیچیده تبدیل شوند. این تغییر البته صرفاً یک پروژه فناوری نیست؛ بازطراحی فرایندها، استانداردسازی روابط، حکمرانی داده و حفظ پشتیبانی انسانی، شرط آن است که رفاه دیجیتال از یک مفهوم فنی به تجربه‌ای ملموس برای مردم تبدیل شود.

رهایی خدمت از قید مکان

در مدل جدید، بیمه‌شده می‌تواند درخواست خود را از طریق درگاه‌های غیرحضوری یا نزدیک‌ترین واحد اجرایی ثبت کند، در حالی که عملیات پردازشی الزاماً به همان شعبه وابسته نباشد. پرونده در شبکه سازمان جریان می‌یابد و ظرفیت کارشناسی، متناسب با حجم کار، میان واحدها توزیع می‌شود. نتیجه چنین تفکیکی،

استفاده بهتر از منابع موجود و کاهش فشار از شعب پرتراфик، به‌ویژه در پایتخت و شهرهای بزرگ، است. شعب کم‌ترافیک نیز می‌توانند بخشی از ظرفیت خود را در اختیار پرونده‌هایی قرار دهند که در نقاط دیگر انباشته شده‌اند. این تغییر، معنای مهم‌تری نیز دارد: عدالت در دسترسی. هنگامی که کیفیت خدمت به محل تشکیل پرونده وابسته نباشد، بیمه‌شده در یک منطقه دورافتاده می‌تواند از همان استاندارد خدمتی برخوردار شود که در یک شعبه مرکزی شهر بزرگ ارائه می‌شود. به این ترتیب، فاصله جغرافیایی از یک مانع ساختاری به مسئله‌ای قابل مدیریت تبدیل خواهد شد. با این حال، متمرکزسازی پردازش نباید با پیچیده‌تر شدن تجربه دریافت خدمت همراه شود. اگر سامانه‌ها متمرکز شوند اما مردم همچنان مجبور به ارائه مدارک تکراری یا مراجعه حضوری برای پیگیری‌های ساده باشند، بخش مهمی از هدف تحول محقق نخواهد شد.

بنابراین، ساده‌سازی مسیر خدمت باید هم‌زمان با توسعه زیرساخت دیجیتال پیش برود.

شعب: از بایگانی تا مشاوره

خروج پرونده‌های کاغذی و کاهش وابستگی جغرافیایی، به معنای کم‌رنگ شدن نقش ۵۳۸ شعبه سازمان نیست؛ برعکس، می‌تواند ماوریت آن‌ها را ارتقا دهد. شعب در الگوی جدید می‌توانند از مراکز انجام عملیات تکراری به پایگاه‌هایی برای مشاوره تخصصی، هدایت بیمه‌شدگان و حل مسائل پیچیده تبدیل شوند. ارزش حضور فیزیکی در چنین مدلی، نه در نگهداری پرونده، بلکه در حل مسئله خواهد بود.

این تغییر برای گروه‌هایی که دسترسی یا مهارت دیجیتال

کمتری دارند نیز اهمیت ویژه‌ای دارد. سالمندان، بازنشستگان و دیگر افرادی که استفاده از خدمات غیرحضوری برایشان آسان نیست، همچنان به راهنمایی انسانی نیاز دارند. ایجاد باجه‌های هدایت و طرح‌های پشتیبانی حضوری مانند تأمین‌یار می‌تواند مانع طرد دیجیتال شود. کارکنان شعب نیز به جای انجام کارهای تکراری، می‌توانند در آموزش استفاده از سامانه‌ها، پاسخ به پرسش‌های حقوقی و بیمه‌ای و هدایت مراجعان نقش مؤثرتری ایفا کنند. از سوی دیگر، پرونده‌های ادعایی، اعتراضات کارفرمایان و استعلام‌های پیچیده می‌توانند در همین کانون‌های تخصصی بررسی شوند. وقتی کارشناسان از بار پرونده‌داری روزمره رها شوند، فرصت بیشتری برای بررسی دقیق و تصمیم‌گیری تخصصی خواهند داشت. این امر می‌تواند دقت محاسبات بیمه‌ای و کیفیت صدور آرا را افزایش دهد و رابطه سازمان با کارفرمایان، کارآفرینان و تشکلهای کارگری را نیز از یک رابطه صرفاً اداری به تعاملی مشورتی و مسئله‌محور نزدیک کند.

داده: ستون حکمرانی نوین

هیچ شبکه متمرکز بدون داده سالم و قابل اعتماد نمی‌تواند کارآمد باشد. یکسان‌سازی تعاریف اطلاعاتی، حذف داده‌های تکراری، تعیین مسئولیت مشخص برای کیفیت داده و تعریف شاخص‌های سنجش آن، بخش جدایی‌ناپذیر حکمرانی داده است. هر خطا در داده‌ای که از یک نقطه به کل شبکه متصل می‌شود، می‌تواند در محاسبات مستمری، مقاصحساب یا سایر خدمات اثر زنجیره‌ای ایجاد کند. بنابراین، پالایش مستمر داده‌ها باید یکی از خطوط قرمز اجرای بیمه متمرکز باشد. در کنار آن، داشبوردهای مدیریتی برخط می‌توانند تصویر لحظه‌ای از وضعیت شبکه در اختیار مدیران قرار دهند. زمان متوسط رسیدگی، موجودی پرونده‌های معوق، نرخ برگشت درخواست‌ها، میزان رضایت ذی‌نفعان و خطاهای احتمالی، شاخص‌هایی هستند که می‌توانند گلوگاه‌ها را آشکار کنند و منابع کارشناسی را به نقاط نیازمند هدایت کنند. چنین مدیریتی، تصمیم‌گیری را از حدس و برداشت شخصی به سمت تحلیل داده‌محور سوق می‌دهد. استقرار بیمه متمرکز در نهایت یک پروژه با نقطه پایان مشخص نیست؛ سازوکاری برای بهبود مستمر است. عملکرد شعب باید با شاخص‌های جدید کیفی سنجیده شود و فرایندها متناسب با نیازهای در حال تغییر ذی‌نفعان بازبینی شوند. اگر این زنجیره، از استاندارددسازی و حکمرانی داده تا بازتعریف نقش شعب و ارزیابی مستمر، به‌درستی شکل گیرد، سازمان تأمین اجتماعی می‌تواند یکی از مهم‌ترین موانع سنتی دسترسی به خدمت، یعنی جغرافیای پرونده را کنار بزند. در آن صورت، ۵۳۸ شعبه نه مجموعه‌ای از نقاط پراکنده، بلکه اجزای یک شبکه یکپارچه خواهند بود؛ شبکه‌ای که فناوری را در خدمت انسان قرار می‌دهد و عدالت، سرعت و کیفیت را به معیارهای اصلی تجربه بیمه‌شدگان تبدیل می‌کند.

حکمرانی داده؛ پیش‌نیاز عدالت در تأمین اجتماعی

یکپارچه‌سازی شعب بدون استقرار انضباط سخت‌گیرانه اطلاعاتی، اعتماد بنیادین کارفرمایان و کارگران را به ساختار محاسباتی سازمان متزلزل می‌سازد

می‌شود بیمه‌شدگان و کارفرمایان با مسیری روشن و یکدست مواجه شوند و اطلاعاتی صحیح و سازگار عرضه دارند. این تعامل هم‌افزایان جامعه و شبکه اجرایی، زلال‌سازی جریان داده را تسهیل می‌سازد و ضامن عدالت بیمه‌ای می‌گردد.

توسعه داشبوردهای برخط مدیریتی

استقرار موفقیت‌آمیز بیمه متمرکز و پالایش کامل مخازن اطلاعاتی، مسیر استقرار مدیریت داده‌محور را در هموار می‌سازد. تبلور عینی این مدیریت خردورانه، بهره‌برداری هوشمند از داشبوردهای نظارتی در کلیه ارکان تشکیلاتی خواهد بود. این سامانه‌ها تصویری واقعی، متوازن و لحظه‌ای از توازن مصارف و منابع، جریان نقدینگی و محاسبات بیمه‌ای کشور عرضه می‌دارند. دامنه عملکرد داشبورد باید در مرزهای آمارهای کمی یا شمارش تراکنش‌های روزمره متوقف شود. نمایش مولفه‌های کلیدی نظیر میانگین زمان خدمات، پرونده‌های راكد و شاخص سلامت اطلاعات ثبت‌شده، مدیران را در شناسایی سریع گلوگاه‌هایاری می‌دهد. تحلیل‌های عمقی و پایش مداوم، معیار عادلانه‌ای برای سنجش کارآمدی واقعی شعب و رتبه‌بندی آن‌ها ایجاد خواهد کرد. بازتوزیع هوشمند منابع انسانی و تعادل بخشی به توان کارشناسی بر مبنای ارقام واقعی رخ می‌دهد و گمانه‌زنی‌های سلیقه‌ای در تصمیم‌گیری‌های کلان سازمانی بی‌اثر می‌شوند.

می‌دهد عمده اصطکاک‌های عملیاتی، ریشه در فرآیند انتقال و بازخوانی داده‌های ناهمگون دارد. پایش هوشمندانه انتقال پیشینه‌ها، سدی نفوذناپذیر برابر تضییع حقوق ذی‌نفعان می‌سازد و بستری مطمئن فراهم می‌آورد. وقتی شفافیت و سلامت ارقام در بطن تشکیلات نهادینه گردد، مسئولیت‌پذیری جمعی کارکنان تقویت می‌شود. بدین ترتیب، حساسیت سازمانی در قبال ثبت دقیق داده‌ها ارتقا یافته و بنیانی استوار شکل می‌گیرد. این انضباط فراگیر، سامانه‌های متمرکز را از گزند اختلال‌های محاسباتی مصون می‌دارد و شأن نهاد را تحکیم می‌بخشد.

انتظام رویه‌ها و فرایندها

سلامت اطلاعات مستقیماً بازتاب یکپارچگی رویه‌ها در پهنه شعب اجرایی سراسر کشور است. تشتت در تفسیر مقررات، تقاضای فرم‌های سلیقه‌ای یا ناهماهنگی در دریافت مستندات، ورود اطلاعات متناقض به سامانه‌ها را ناگزیر می‌سازد. ممیزی و استانداردسازی فرایندها باید به عنوان ضرورتی انکارناپذیر، پیش از تعمیم خدمات متمرکز استقرار یابد تا بستر اطلاعاتی مصون بماند. پالایش مراحل زاید، انسجام چک‌لیست‌ها و تفکیک کنترل‌های سیستمی از قضاوت‌های انسانی، ضریب خطای عملیاتی را به کمترین سطح ممکن تنزل می‌دهد. تبادل خودکار داده با دستگاه‌های بالادستی و شرکای اجتماعی، حجم عملیات ورودی دستی و خطاهای کاربران را مهار می‌کند. علاوه بر این، شفافیت فرایندی موجب

تحول دیجیتال و یکپارچه‌سازی شعب سازمان تأمین اجتماعی، افقی بنیادین پیش روی بازآفرینی سازوکارهای رفاه عمومی می‌گشاید؛ تحولی ساختاری که کارآمدی بنیادین آن، پیوندی ناگسستنی با انضباط و غنای زیرساخت داده‌ها دارد. سامانه‌های نوین بدون اتکا به مخازن پالایش شده اطلاعات، صرفاً سرعت سرایت نارسایی‌های محاسباتی را در شبکه تشدید خواهند کرد؛ چرا که هسته اصلی این ماشین عظیم محاسباتی، بر پایه‌های ارقام و اسناد ثبت‌شده استوار است. ثبات مالی، صانته از اندوخته‌های کارفرمایان، استیفای واقعی حقوق بیمه‌شدگان و بقای پایدار نظام بیمه متمرکز، تمام‌آ در سایه تثبیت منبعی واحد، پالوده و استاندارد معنا می‌یابد و تصویری شفاف از امنیت اجتماعی نوین ارائه می‌دهد.

استقرار حکمرانی پایدار داده

ایجاد چارچوب جامع حکمرانی داده، نقطه عزیمت بازآرایی تشکیلاتی سازمان و تضمین‌کننده نظم محاسباتی است. این الگو برای کلیه مولفه‌های بیمه‌ای، مالکیت سازمانی، ضوابط به‌روزرسانی و موازین مشخص سنجش کیفی تعریف می‌کند تا مجالی برای گسست‌های تحلیلی باقی نماند. حذف رکوردهای موازی و استانداردسازی کدگذاری‌ها، تفسیرهای پراکنده کارشناسان پیرامون عناوین شغلی و پیشینه دستمزدی را مهار می‌سازد. ارزیابی مراحل پایلوت نشان

ترمیم دستمزددوباره روی میز

نمایندگان کارگری می‌گویند ماده ۴۱ قانون کار، امکان ترمیم مزد در میانه سال را فراهم آورده و اکنون نوبت تصمیم عملی است



بحث ترمیم دستمزد کارگران بار دیگر به صحنه سیاست مزدی بازگشته است؛ این بار نه در حاشیه، بلکه با تصویب تشکیل کمیته مزد و در سایه تورمی که قدرت خرید خانوارهای کارگری را به سرعت فرسوده کرده است.

داده‌های رسمی مردادماه نشان می‌دهد تورم نقطه‌به‌نقطه به ۸۹ درصد و تورم خوراکی‌ها به ۱۲۷.۵ درصد رسیده؛ شکافی که میان دستمزد مصوب و هزینه واقعی زندگی، مسئله ترمیم مزد را از یک مطالبه صنفی به یک ضرورت اقتصادی بدل کرده است.

موافقت برای تشکیل کمیته مزد در شورای عالی کار، بار دیگر این پرسش را پیش کشیده که آیا نیمه دوم سال، زمان اصلاح مزد خواهد بود یا این بحث نیز مانند سال‌های قبل به وعده‌ای بی‌نتیجه تبدیل می‌شود؟ آنچه اکنون پیش روی دولت، کارفرمایان و نمایندگان کارگری قرار دارد، فقط یک تصمیم اداری نیست؛ آزمونی است درباره میزان تاب‌آوری سیاست‌گذار در برابر واقعیت معیشت و میزان جدیت نظام مزدی در همراهی با تورم‌فزاینده‌ای که هنوز مهار نشده است.

کمیته‌ای برای تصمیمی دشوار

نشست عصر یکم شهریور شورای عالی کار، اگرچه با دستورکار رسمی اصلاحات آیین‌نامه‌ای برگزار شد، اما نتیجه‌ای فراتر از متن جلسه داشت: تشکیل کمیته مزد با هدف بررسی ترمیم دستمزد سال جاری، به گفته محسن باقری، عضو گروه کارگری شورای عالی کار، اعضای کارگری جلسه با استناد به یکی از بندهای مصوبه مزدی ۱۴۰۵، ضرورت بازنگری در مزد کارگران مشمول قانون کار را مطرح کردند و در نهایت توانستند موافقت لازم را برای آغاز کار کمیته بگیرند.

این کمیته، به‌عنوان بازوی سه‌جانبه شورای عالی کار، مسئول محاسبه شاخص‌های اثرگذار بر مزد و ارائه نتایج به شورا برای تصمیم‌نهایی است. اکنون قرار است در هفته‌های پیش‌رو، مولفه‌های لازم برای سنجش امکان ترمیم مزد در نیمه دوم سال بررسی شود. اهمیت این رخداد از آن جاست که برای نخستین‌بار در میانه سال، سازوکار رسمی تصمیم‌سازی مزدی، دست‌کم به‌صورت نهادی، به

موضوع بازنگری مزد بازگشته است. با این حال، فاصله میان تشکیل کمیته و تصمیم‌نهایی همچنان زیاد است و همین فاصله، کانون اصلی تردیدها درباره سرنوشت این بحث باقی مانده است.

تورم، دستمزد را می‌بلعد

فشار اصلی بر بحث ترمیم مزد، از بازار تورم می‌آید؛ بازاری که در مردادماه بار دیگر چهره‌ای سخت و پرشتاب از خود نشان داد. بر اساس اعلام مرکز آمار ایران، تورم نقطه‌به‌نقطه خانوارهای کشور به ۸۹ درصد رسیده و تورم سالانه نیز ۶۹۰.۹ درصد ثبت شده است. هم‌زمان شاخص قیمت مصرف‌کننده در مرداد ۳.۴ درصد افزایش یافته و تورم نقطه‌به‌نقطه نسبت به ماه قبل ۱۰.۱ واحد درصد بالا رفته است.

در میان همه گروه‌های کالایی، خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها بیشترین فشار را بر بودجه خانوار گذاشته‌اند. تورم این گروه در مردادماه ۱۲۷.۵ درصد گزارش شده؛ یعنی خانوارها برای خرید یک سبد ثابت خوراکی و آشامیدنی، باید بیش از دو برابر مرداد سال قبل هزینه کنند.

این عدد برای خانوار کارگری معنای روشن‌تری دارد، زیرا بخش بزرگی از درآمد آنان صرف همین سبد می‌شود. به همین دلیل است که موضوع ترمیم مزد، نه در سطح یک مطالبه فرعی، بلکه در مقام پاسخ به شکاف عمیق میان درآمد و هزینه زندگی مطرح شده است.

در چنین وضعی، حداقل دستمزد امسال که ۶۰ درصد افزایش یافته، همچنان از تورم خوراکی‌ها عقب‌تر است. برای یک کارگر حداقل‌بگیر متاهل و دارای یک فرزند، دریافتی ماهانه در بهترین حالت به حدود ۲۴ میلیون و ۹۰۰ هزار تومان می‌رسد، اما وقتی شاخص خوراکی‌ها به ۱۲۷.۵ درصد نزدیک می‌شود، فاصله مزد با واقعیت معیشت به‌روشنی نمایان می‌گردد. به بیان دیگر، رشد اسمی مزد توانسته هم‌پای رشد قیمت‌ها حرکت کند و عقب‌ماندگی آن، به‌ویژه در کالاهای ضروری، به سطحی جدی رسیده است.

سبد معیشت: مرز تازه فشار

محاسبات مستقل از سبد معیشت نیز همین تصویر را تایید می‌کند. فرامرز توفیقی، فعال کارگری و رئیس

پیشین کمیته مزد کانون عالی شوراهای اسلامی کار، با انتکا به داده‌های رسمی مرکز آمار و جدول خوراکی‌های انستیتو تغذیه، می‌گوید سبد معیشت حداقلی یک خانواده کارگری متوسط در تیرماه امسال به ۹۰ میلیون تومان رسیده است. این برآورد، بر پایه سبد خوراکی‌ها و یک ضرب استاندارد انجام شده، اما اگر هزینه مسکن، به‌ویژه در کلانشهرها و تهران، به‌صورت واقعی محاسبه شود، رقم نهایی می‌تواند بالاتر هم برود.

تنها یکی از نشانه‌های لزوماً سقف برآورد نیست، بلکه تنها یکی از نشانه‌های شکاف عمیق میان درآمد و هزینه است. او می‌گوید قدرت پوشش حداقل دستمزد کارگران مشمول قانون کار، که در ابتدای سال ۵۸.۲۴ درصد بوده، تا پایان تیرماه به ۲۷.۵۸ درصد کاهش یافته است. این یعنی دستمزد فعلی تنها هزینه ۸.۲۷ روز از ماه را تأمین می‌کند و بیش از ۲۰ روز، کارگر عملاً با دخل خالی زندگی می‌کند. این عدد صرفاً یک مقایسه آماری نیست؛ شاخصی روشن از فرسایش مزدی است که آثار آن در سفره، مسکن، درمان و بدهی‌های روزمره دیده می‌شود.

وقتی بخش عمده ماه بدون پشتوانه درآمدی می‌گذرد، فشار معیشتی فقط به کاهش مصرف محدود نمی‌ماند و به تعویق درمان، افزایش بدهی و افت کیفیت زندگی هم سرایت می‌کند. توفیقی همچنین به رقم ۴۲ میلیون و ۹۰۰ هزار تومان برای سبد معیشت مصوب شورای عالی کار در اسفند گذشته اشاره می‌کند و می‌گوید این سبد طی چهار ماه ۲۱۱.۱۴ درصد رشد ریالی داشته است. از نگاه او، چنین جهشی نشان می‌دهد فشار هزینه‌ها از سطح معمول فراتر رفته و هر تصمیم مزدی، ناگزیر باید با این واقعیت تازه تطبیق یابد.

قانون، راه را باز گذاشت

موضوع ترمیم مزد، از منظر حقوقی نیز محل مناقشه جدی نیست. ماده ۴۱ قانون کار به‌صراحت تصریح می‌کند که مزد باید هر سال بر پایه دو شاخص اصلی، یعنی نرخ تورم و هزینه سبد معیشت، تعیین شود. در متن این ماده، هیچ محدودیتی برای این که چنین تصمیمی فقط یک بار در سال اتخاذ شود، دیده نمی‌شود. از همین رو، از نظر قانونی، شورای عالی کار می‌تواند در شرایط خاص، حتی در میانه سال

قیمت‌ها می‌دوند، دستمزدها جا می‌ماند

فشار هزینه‌ها نخست به سفره خانواده منتقل می‌شود. کارگر ناچار می‌شود از ضروری‌ترین نیازها بزند، مصرف خوراک، درمان و آموزش را کاهش دهد و کیفیت زندگی خود را پایین بیاورد.

این روند، تنها به تضعیف معیشت فردی محدود نمی‌ماند، بلکه به فرسایش امنیت اقتصادی و روانی خانوار نیز می‌انجامد. به همین دلیل، هر تصمیم مزدی باید بر پایه واقعیت روز اقتصاد و هزینه‌های واقعی زندگی گرفته شود، نه بر مبنای اعداد انتزاعی و موقت.

نیز برای بازنگری و ترمیم دستمزد کارگران مشمول قانون کار وارد عمل شود. این ظرفیت حقوقی، دست‌کم در سطح متن قانون، وجود دارد و نمی‌توان آن را نادیده گرفت.

همین نکته، استدلال کسانی را که تصمیم مزدی را صرفاً به پایان سال محدود می‌دانند، تضعیف می‌کند. با این حال، تجربه سال‌های گذشته نشان داده که افزایش مزد و مستم و مستمری معمولاً به یک نوبت در سال محدود مانده و بحث‌سال، حتی وقتی با استدلال‌های اقتصادی و اجتماعی همراه بوده‌اند، کمتر به نتیجه عملی رسیده‌اند. اکنون نیز پرسش اصلی همین است: آیا در سال جاری، با وجود فشار سنگین تورم و مفاد مصوبه مزدی ۱۴۰۵، مسیر متفاوتی گشوده می‌شود یا نه؟

کارگران البته در برابر وعده‌ها محتاط‌تر از گذشته شده‌اند. حافظه صنفی آنان پر است از خبرهای پر سر و صدا درباره ترمیم مزد که در نهایت به تصمیمی اجرایی منتهی نشد. همین تجربه، هر خبر مربوط به تشکیل کمیته مزد را با تردید همراه می‌کند. در چنین فضایی، صرف اعلام نیت سیاسی یا اداری کافی نیست؛ آنچه اعتبار پیدا می‌کند، تصمیمی روشن، قابل سنجش و ملموس برای حقوق‌بگیران است.

جایی میان وعده تا واقعیت

مجید رحمتی، عضو هیات مدیره کانون همهانگی شوراهای اسلامی کار استان تهران، می‌گوید اگر قرار بر ترمیم مزد نیست، بهتر است از همان ابتدا از نمایش و خبرسازی پرهیز شود؛ زیرا جامعه کارگری زیر فشار معیشت، تاب فشار روانی تازه را ندارد. این موضع، فراتر از گلایه صنفی، بازتاب خستگی یک طبقه از انتظارهای تکرارشونده‌ای است که به اقدام نمی‌رسند. او تأکید می‌کند که این بار باید مشخص شود بحث بر سر ترمیم پایه مزد است یا افزایش مزایای مزدی مانند حق مسکن، بن خواربار یا حق اولاد. به اعتقاد او، افزایش پایه مزد اثرگذاری بیشتری دارد، زیرا همه کارگران مشمول قانون کار را دربرمی‌گیرد و برای تأمین اجتماعی نیز مبنای بهتری برای افزایش مستمری بازنشستگان فراهم می‌کند. در مقابل، افزایش برخی مزایا، پوشش محدودتری دارد و اثر آن بر کل بدنه کارگری کمتر است.

رحمتی یادآوری می‌کند که در بسیاری از کارگاه‌های کوچک، به‌ویژه در شهرستان‌ها، کارگران فقط مزد پایه را دریافت می‌کنند. از این‌رو، هر اصلاحی که به مزایای تبعی محدود شود، لزوماً به بدنه اصلی کارگران نمی‌رسد. به‌دور او، اگر قرار است بسته مزدی تقویت شود، بهتر است به سمت مزایای عمومی‌تر مانند حق مسکن و بن خواربار برود تا همه کارگران، فارغ از وضعیت تاهل و فرزندآوری، از آن منتفع شوند.

چشم‌انتظار نتیجه نهایی

رحمتی می‌گوید جلسات کمیته مزد باید در شهریور برگزار شود و به نتیجه برسد، زیرا کارگران انتظار دارند از مهرماه اثر افزایش مزد را در دریافتی خود ببینند. با این حال، او هم مانند بسیاری از فعالان کارگری، نسبت به میزان واقعی افزایش محتاط است. برآورد او این است که در خوشبینانه‌ترین سناریو، حدود ۵ میلیون تومان به دستمزد کارگران افزوده شود. هرچند حتی چنین افزایشی نیز در برابر هزینه‌های جاری، تنها بخشی از عقب‌ماندگی را جبران می‌کند، اما از نگاه او همین میزان نیز می‌تواند از تشدید سقوط معیشتی جلوگیری کند.

او تصریح می‌کند که افزایش سه، چهار یا پنج میلیون تومانی در شرایط کنونی، پاسخ کامل به بحران نیست، اما می‌تواند برای مدتی کوتاه بخشی از فشار بر سفره خانوار را سبک‌تر کند. در عین حال، چالش اصلی همچنان همان است که شورای عالی کار با آن روبروست: آیا نمایندگان دولت و کارفرمایان حاضرند چنین افزایشی را بپذیرند یا بار دیگر ملاحظات تولید و دشواری‌های اقتصادی، مسیر تصمیم را مسدود می‌کنند؟

آنچه اکنون روشن است، این است که تا پایان نیمه نخست سال زمان زیادی نمانده و پرونده مزد، بار دیگر به نقطه‌ای رسیده که تصمیم‌گیری را نمی‌توان بیش از این عقب انداخت. تورم، به‌ویژه در خوراکی‌ها، مجال تعارف باقی نگذاشته است. اگر ترمیمی در کار باشد، باید به‌سرعت از سطح بحث به سطح عدد و اجرا برسد؛ در غیر این صورت، فاصله مزد و معیشت، باز هم عمیق‌تر خواهد شد.



آرش فراز

وکیل حوزه کار

مزد واقعی؛ حلقه مفقوده بازنشستگی

عدم ثبت مزد واقعی در فهرست‌های بیمه، اگرچه ممکن است در کوتاه‌مدت برای کارگر و کارفرما مزیتی مالی ایجاد کند، در افق بلندمدت به زیان نیروی کار تمام می‌شود. کاهش دستمزد مشمول بیمه، به معنای پرداخت حق بیمه کمتر و شکل‌گیری سابقه‌ای است که نهایتاً می‌تواند مستمری دوران بازنشستگی را کاهش دهد. ریشه بخشی از این پدیده را باید در ترجیح منافع فوری بر امنیت اقتصادی آینده جست‌وجو کرد؛ انتخابی که در شرایط فشار معیشتی و پایین بودن قدرت خرید، برای بخشی از کارگران قابل درک است، اما پیامدهای آن سال‌ها بعد آشکار می‌شود. مسئله فقط به فرهنگ بیمه‌ای محدود نیست و ساختار محاسبه مستمری نیز در شکل‌گیری این رفتار نقش دارد.

هنگامی که سطح مستمری بیش از هر چیز به دستمزد ثبت‌شده در سال‌های پایانی اشتغال وابسته باشد، انگیزه برای توافق‌های کوتاه‌مدت و ثبت دستمزد کمتر تقویت می‌شود. در مقابل، پیوند دادن حقوق بازنشستگی با سابقه بیمه‌ای در سراسر دوره اشتغال می‌تواند رابطه میان مزد واقعی، حق بیمه پرداختی و مستمری آینده را شفاف‌تر کند. چنین اصلاحی، هم انگیزه ثبت مزد واقعی را افزایش می‌دهد و هم بیمه‌ای را یک هزینه جاری به یک سرمایه‌گذاری برای آینده تبدیل می‌کند. این اصلاحات البته نباید در مسیر جبران ناترازی سازمان تأمین اجتماعی به تضییع حقوق مکتسبه کارگران منجر شود. ناترازی منابع و ضرورت تأمین درآمدهای پایدار، مسئله‌ای جدی و انکارناپذیر است، اما جبران این شکاف نباید با تحمیل هزینه‌های ساختاری بر بیمه‌شدگان و کاهش حقوق آنان دنبال شود. اصلاحات پایدار زمانی معناپدای می‌کند که هم‌زمان با تقویت منابع سازمان، از حقوق و منافع بیمه‌شدگان نیز صیانت شود. سازمان تأمین اجتماعی از ابزارهای قانونی لازم‌برای شناسایی و پیگیری تخلفات بیمه‌ای برخوردار است و باید با مواردی که مزد واقعی کارگران در فهرست‌های بیمه ثبت نمی‌شود، برخوردی مؤثر، مستمر و بازدارنده داشته باشد. هرچه فاصله میان مزد واقعی و مزد بیمه‌ای کمتر شود، هم منابع سازمان تقویت خواهد شد و هم پایه حقوق بازنشستگی کارگران واقعی‌تر خواهد بود. در سوی دیگر، بحران مزد و ضعف اجرای کامل ماده ۴۱ قانون کار، این چرخه را پیچیده‌تر کرده است. قانونی که تعیین حداقل

مزد را به نرخ تورم و هزینه تأمین زندگی خانوار کارگری پیوند زده، در عمل هنوز با واقعیت معیشت فاصله دارد. هنگامی که مزد رسمی از هزینه‌های زندگی عقب می‌ماند، طبیعی است که برخی کارگران برای افزایش دریافتی جاری، از منافع بلندمدت سابقه بیمه‌ای خود چشم‌پوشی کنند. برگزاری منظم جلسات شورای عالی کار و بررسی امکان بازنگری مزد در نیمه دوم سال، در چنین شرایطی اهمیتی دوجندان دارد. صیانت از مزد واقعی، ثبت کامل آن در سوابق بیمه‌ای و اصلاح سازوکار محاسبه مستمری، اصلاح‌یک سیاست واحدند؛ سیاستی که می‌تواند میان معیشت امروز و امنیت اقتصادی فردای کارگران پیوندی منطقی و پایدار برقرار کند.

حقوق عقب افتاده، درمان راعقب می اندازد

دیر پرداخت کردن حقوق کارگر، نه فقط معیشت بلکه درمان را هم به تعویق می اندازد؛ نتیجه، تشدید بیماری و افزایش هزینه های بعدی است

آزمایش، مراجعه پزشکی، تجهیزات و مراقبت است؛ در حالی که درآمد بازنشستگی امکان افزایش متناسب با همه این هزینه ها را ندارد. در ماه های اخیر، بازنشستگان در تجمعات مختلف مسئله بیمه تکمیلی، پرداخت نشدن هزینه های درمانی و معوق ماندن بازپرداخت هزینه هایی را که از جیب پرداخت کرده اند، مطرح کرده اند. آنها همچنین نسبت به وضعیتی اعتراض داشته اند که در آن مبالغ مربوط به برخی پوشش های بیمه ای از حقوق کسر می شود، اما به گفته معترضان، تأخیر در پرداخت این مبالغ می تواند دسترسی به برخی خدمات مراکز طرف قرارداد را مختل کند. علی دهقان کیا، رئیس کانون کارگران بازنشسته تأمین اجتماعی تهران، اخیراً اعلام کرده که بیش از ۳۰ درصد حقوق بازنشستگان برای درمان صرف می شود. به این ترتیب، برای بازنشسته ای که درآمد ماهانه محدودی دارد، پرداخت یک باره هزینه درمان و انتظار برای بازپرداخت آن نیز خود به یک مسئله تبدیل می شود. او باید ابتدا پول درمان را فراهم کند و سپس منتظر بماند تا هزینه پرداخت شده به او بازگردد؛ در حالی که ممکن است همان پول برای خرید دارو، اجاره خانه یا هزینه خوراک مورد نیاز باشد.

هزینه ای که تکرار می شود

درمان برای بسیاری از بازنشستگان یک هزینه یک باره نیست. دارویی که امروز خریداری می شود، ممکن است فردا و ماه بعد نیز لازم باشد. همین موضوع فشار هزینه ای را متفاوت می کند. روایت های منتشرشده از زندگی بازنشستگان نشان می دهد که افزایش هزینه دارو، آزمایش و ویزیت پزشک، در برخی خانواده ها باعث شده سهم درمان از بودجه خانوار به شکل محسوسی افزایش پیدا کند. برخی بیماران نیز از ناچار شدن به انتخاب داروهای ارزان تر یا حذف برخی داروها به دلیل قیمت آنها سخن گفته اند.

در اینجا مسئله فقط «گرانی» نیست؛ مسئله پایداری هزینه است. هزینه ای که هر ماه تکرار می شود، حتی اگر در هر نوبت چند میلیون تومان باشد، می تواند در طول سال به رقمی تبدیل شود که بخش قابل توجهی از درآمد خانوار را مصرف کند.

مسئله مشترک میان دو نسل

در ظاهر، کارگر شاغل و بازنشسته دو گروه متفاوتند. یکی در بازار کار حضور دارد و دیگری سال های اشتغال خود را پشت سر گذاشته است. اما در حوزه درمان، یک نقطه مشترک میان آنها وجود دارد. توان مالی خانوار تعیین می کند که پوشش بیمه ای تا چه اندازه می تواند به درمان واقعی تبدیل شود. برای کارگر، خطر اصلی می تواند تأخیر حقوق، ناامنی شغلی و محدودیت درآمد باشد. برای بازنشسته، هزینه های مستمر دارو و درمان و محدود بودن درآمد ماهانه اهمیت بیشتری پیدا می کند. اما نتیجه در هر دو مورد مشابه است: برخی خدمات ضروری به تعویق می افتد، برخی هزینه ها از جیب پرداخت می شود و برخی درمان ها اساساً کنار گذاشته می شوند. از این زاویه، مسئله درمان را نمی توان جدا از وضعیت اقتصادی خانوارهای کارگری و بازنشستگی بررسی کرد. هر چه سهم مسکن، خوراک و سایر هزینه های ضروری از درآمد بیشتر شود، فضای باقی مانده برای سلامت کوچک تر می شود.

چالش مضاعف مستمری بگیران

افزایش سن معمولاً به معنای افزایش نیاز به دارو،



مرخصی، از دست دادن درآمد، مراقبت از کودک و حتی خستگی ناشی از مراجعه های مکرر نیز به آن اضافه می شود. در چنین شرایطی، درمانی که از نظر بیمه ای «قابل دسترس» محسوب می شود، ممکن است از نظر اقتصادی برای بخشی از خانواده ها همچنان دور از دسترس باشد.

تعویق دستمزد؛ درد مزمن

یکی از روایت های قابل تأمل منتشرشده در خبرگزاری رسمی کشور، مربوط به کارگری است که دندانش در ابتدا آسیب محدودی دیده بود، اما بعدتر وضعیت آن وخیم شد. برای درمان به مرکز مراجعه کرد، اما مشخص شد به جراحی نیاز دارد و این خدمت در آنجا انجام نمی شود. او به مراکز خصوصی مراجعه کرد و با هزینه ای مواجه شد که توان پرداخت آن را نداشت. دلیل ساده بود: او دو ماه از حقوقش را دریافت نکرده بود و حتی برای پرداخت اقساطی هزینه درمان نیز امکان لازم را نداشت. در نهایت تصمیم گرفت درد را تحمل کند تا شاید حقوقش پرداخت شود. اینجاست که رابطه میان «دستمزد» و «درمان» روشن تر می شود. کاهش قدرت خرید تنها به معنای کوچک تر شدن سبد غذایی یا حذف برخی کالاهای مصرفی نیست؛ ممکن است به معنای حذف تدریجی خدماتی باشد که مستقیماً با سلامت انسان ارتباط دارند. کارگری که حقوقش با تأخیر پرداخت می شود، ممکن است بتواند خرید لباس یا یک وسیله غیرضروری را به آینده موکول کند؛ اما بیماری را نمی توان همیشه به همین شکل مدیریت کرد. با این حال، وقتی پول کافی وجود ندارد، همین اتفاق رخ می دهد و درمان به آینده منتقل می شود.

هزینه چندجانبه درمان

برای یک کارگر، رفتن به درمانگاه ممکن است به اندازه هزینه خود درمان دشوار باشد. اگر مرکز درمانی در نزدیکی محل زندگی نباشد، بیمار باید هزینه رفت و آمد بپردازد، ساعات ها در صف بماند و گاه یک روز کاری را از دست بدهد. در مشاهدات میدانی از یکی از درمانگاه های تهران، مراجعه کنندگانی روایت کرده اند که برای رسیدن به مرکز درمانی از مناطق حاشیه ای شهر، از ساعات اولیه صبح راه می افتند. برخی از آنها حتی پس از چند ساعت انتظار، به دلیل تکمیل ظرفیت امکان دریافت خدمت پیدا نمی کنند. برای یک کارگر روزمزد یا کسی که امنیت شغلی محدودی دارد، این زمان فقط «زمان انتظار» نیست؛ می تواند به معنای دستمزد از دست رفته باشد. به همین دلیل، هزینه واقعی درمان را نمی توان فقط از روی مبلغ درج شده روی نسخه یا فاکتور محاسبه کرد. هزینه رفت و آمد،

در میان ده ها اعتراض کارگران و بازنشستگان که اخبار همه روزه از گوشه و کنار کشور مخابره می شود، مطالبات معمولاً از دستمزد، معیشت، امنیت شغلی و پرداخت معوقات آغاز می شود و به مطالبه مشترک کاهش جبران هزینه های درمان ختم می شود. برای هر دو گروه، کارگر و بازنشسته، مسئله فقط برخورداری از پوشش بیمه ای و درمانی نیست. پرسش مهم تر این است که وقتی بیماری از راه می رسد، فرد تا چه اندازه می تواند واقعاً از خدمات درمانی استفاده کند؟ آیا توان پرداخت هزینه دارو، دندانپزشکی، آزمایش، تجهیزات پزشکی یا سهم پرداختی درمان را دارد؟ و اگر خدمت مورد نیاز در مراکز تحت پوشش در دسترس نباشد، آیا درآمد خانوار اجازه مراجعه به بخش خصوصی را می دهد؟ پاسخ به این پرسش ها را می توان در روایت های روزمره کارگران و بازنشستگان پیدا کرد؛ روایت هایی که نشان می دهد گاهی فاصله میان «بیمه بودن» و «توانایی درمان شدن» بسیار بیشتر از آن چیزی است که روی کاغذ به نظر می رسد.

یک صورت حساب سنگین

در یکی از درمانگاه های تهران، بیماری که برای درمان دندان مراجعه کرده، پس از معاینه و تصویربرداری متوجه می شود که دندانش به عصب کشی و روکش نیاز دارد. اما خدمتی که به آن نیاز دارد، در همان مرکز ارائه نمی شود. او برای دریافت خدمات به مراکز خصوصی مراجعه می کند و با رقمی حدود ۲۲ میلیون تومان برای عصب کشی و روکش یک دندان مواجه می شود. برای خانواده ای با دستمزدی کمتر از ۲۵ میلیون تومان که تقریباً تمام آن صرف اجاره خانه، خوراک و هزینه های روزمره می شود، چنین رقمی دیگر یک «هزینه درمان» معمولی نیست؛ رقمی است که می تواند تعادل کل بودجه ماهانه را بر هم بزند.

۶۶

افزایش سن، نیاز درمان را بیشتر می کند اما درآمد بازنشستگی رشد متناسبی ندارد؛ همین شکاف، سهم درمان را به یکی از سنگین ترین هزینه های ماهانه تبدیل کرده است

یادداشت

N E W S



کازم فرج اللهی

فعال کارگری

درمان گران و مستمری کم جان

کاهش قدرت خرید کارگران و بازنشستگان دیگر فقط در کوچک شدن سفره و افزایش هزینه های روزمره دیده نمی شود؛ بخشی از این فشار اکنون در حوزه سلامت آشکار شده است. رشد مداوم قیمت ها و تورم، سهم دارو، درمان، آزمایش را در سبد هزینه خانوار افزایش داده و درمان را برای بسیاری از بازنشستگان به یکی از سنگین ترین هزینه های ماهانه تبدیل کرده است. با این حال، مسئله را نمی توان صرفاً به گرانی خدمات درمانی فروکاست. مسئله اصلی، فرسایش قدرت خرید درآمد و مستمری در برابر رشد هزینه های زندگی است. هنگامی که مستمری بگیر بخش قابل توجهی از درآمد خود را صرف درمان می کند، منابعی که باید برای خوراک، مسکن و دیگر نیازهای ضروری خانواده هزینه شود، به جبران هزینه سلامت اختصاص می یابد و بیماری به مسئله ای معیشتی تبدیل می شود. از همین منظر، افزایش مستمری تنها زمانی معنا و اثر واقعی دارد که بتواند افت قدرت خرید ناشی از تورم را جبران کند. ماده ۹۶ قانون تأمین اجتماعی نیز بر افزایش مستمری ها با توجه به هزینه زندگی و نرخ تورم تأکید دارد. بنابراین بحث بر سر افزایش یک رقم اسمی مستمری، مسئله، حفظ قدرت خرید و مستمری بگیر است. در حوزه درمان نیز ماده ۵۴ قانون تأمین اجتماعی، حق بیمه شدگان و بازنشستگان را برای برخورداری از خدمات درمانی، دارویی و بستری به رسمیت می شناسد. اما این حق زمانی معنا پیدا می کند که فرد بیمار بتواند بدون فشار مالی سنگین، خدمت مورد نیاز خود را دریافت کند. اگر بازنشسته ای به دلیل تنگنای مالی، خرید دارو یا انجام آزمایش ضروری را به تعویق بیندازد، صرف برخورداری از پوشش بیمه ای را نمی توان دسترس مؤثر به درمان دانست. وضعیت سلامت بازنشستگان از شرایط شاغلان نیز جدا نیست. کارگری که مزد واقعی او زیر فشار تورم کاهش یافته، حقوقش با تأخیر پرداخت می شود یا امنیت شغلی ندارد، در زمان بیماری با همان محدودیت مالی روبه رو خواهد شد. از این رو، حمایت از سلامت جامعه کارگری و بازنشستگی، فقط از مسیر خدمات درمانی نمی گذرد؛ بلکه به حفظ قدرت خرید و امنیت شغلی نیز وابسته است. استمرار تجمعات اعتراضی بازنشستگان در شهرهای مختلف نشان می دهد این مطالبات هنوز بی پاسخ مانده اند. این اعتراض ها را نباید صرفاً تکرار یک خواسته صنفی دانست. پشت مطالبه افزایش مستمری، پرداخت مطالبات معوق و درمان مناسب، خواسته ای اساسی تر نهفته است: برخورداری از زندگی شایسته پس از سال ها کار و پرداخت حق بیمه. راه حل در پاسخ های مقطعی خلاصه نمی شود. باید کاهش قدرت خرید جبران شود، قوانین مرتبط با تعیین مستمری و درمان به طور مؤثر اجرا شوند و برای کاهش سهم پرداختی بیمه شدگان از هزینه های سلامت، راهکارهای پایدار طراحی شود. درمان، امتیاز یا کمک موردی نیست؛ حقی اجتماعی و قانونی است و سیاست گذاری اقتصادی باید به گونه ای باشد که این حق در عمل نیز قابل دسترس بماند.

حمایت درمانی، هنوز جهانی نشده است

آمارهای ILO نشان می دهد شکاف حمایت درمانی، نه حاشیه بازار کار، بلکه یکی از کانون های اصلی نابرابری جهانی است

۳۹۵ میلیون آسیب غیرکشنده رخ می دهد. از استرس تا فرسودگی

اماروند تحقیقات و گزارش های ILO به اینچا محدود نشد. در سال ۲۰۲۶، ILO دامنه بحث سلامت کارگران را به حوزه سلامت روان گسترش داد که معمولاً کمتر در آمارهای رسمی دیده می شود. گزارش جهانی «The psychosocial working environment: Global developments and pathways for action»، در ۲۲ آوریل ۲۰۲۶ منتشر شد. این گزارش نشان می دهد عواملی مانند ساعات کار طولانی، حجم بالای کار، ناامنی شغلی، اختیار کم، مدیریت نامناسب و خستگی و آزار در محیط کار، صرفاً مشکلات مدیریتی نیستند؛ آنها می توانند به خطرات واقعی برای سلامت تبدیل شوند. برآورد جدید ILO نشان می دهد ریسک های روانی-اجتماعی محیط کار سالانه با بیش از ۸۴۰ هزار مرگ، نزدیک به ۴۵ میلیون سال زندگی سالم از دست رفته و زبانی معادل ۱.۳۷ درصد تولید ناخالص داخلی جهان ارتباط دارند.

کشورهای کم درآمد به کمتر از دو سوم می رسد. با این حال، حق قانونی همیشه به معنای دسترسی واقعی نیست؛ هزینه های مستقیم درمان، فاصله جغرافیایی، کمبود خدمات، کیفیت پایین و صف های طولانی همچنان مانع استفاده مؤثر از درمان می شوند. برای کارگران، این شکاف پیامدهای سنگین تری دارد، چون بیماری می تواند هم زمان خرج را بالا ببرد و درآمد را پایین بیاورد. در سال ۲۰۲۳ فقط ۵۶.۱ درصد نیروی کار جهان از نظر قانونی تحت پوشش مزایای بیماری بودند؛ یعنی بیش از ۴۰ درصد کارگران حتی حمایت قانونی هم نداشتند. کارگران موقت، پاره وقت، خوداشتغال و بخشی از شاغلان غیررسمی بیشترین آسیب را می بینند. وضعیت در حوزه حوادث و بیماری های شغلی بدتر است: تنها ۲۷.۴ درصد کارگران جهان عملاً از حمایت در برابر آسیب های شغلی برخوردار بودند. این رقم در آفریقا ۱۶.۵ درصد و در کشورهای عربی ۲۵.۷ درصد بود. در حالی که اروپا و آسیای مرکزی ۷۹.۳ درصد ثبت شد. ILO همچنین می گوید سالانه حدود ۲.۹ میلیون کارگر بر اثر حوادث و بیماری های مرتبط با کار جان می بازد و

در ادبیات روابط کار، بیماری، حادثه شغلی، فرسودگی روانی، گرمای شدید و حتی ناامنی شغلی می توانند در چارچوب مسئله سلامت کارگران مورد بررسی قرار گیرند. مجموعه گزارش ها و مطالعات تازه سازمان بین المللی کار (ILO) در فاصله ۲۰۲۴ تا ۲۰۲۶ نشان می دهد که میان کشورهای شکاف بزرگی در حمایت از نیروی کار وجود دارد؛ شکافی که با گسترش اشتغال غیررسمی، تغییرات اقلیمی و دگرگونی شرایط کار می تواند عمیق تر شود. مبنای این تصویر، گزارش «World Social Protection Report ۲۰۲۴-۲۶» است که در سال ۲۰۲۴ منتشر شد. در فصل مربوط به حمایت اجتماعی سلامت تأکید می کند که حق برخورداری از حمایت درمانی هنوز به یک واقعیت جهانی تبدیل نشده است.

شکاف درمانی کارگران جهان

گزارش ILO نشان می دهد ۸۳.۶ درصد جمعیت جهان روی کاغذ حق دسترسی رایگان یا کم هزینه به خدمات درمانی دارند، اما این پوشش در

حسام؛ نقشه یکپارچه حساب های بانکی

بانک مرکزی می گوید سامانه حسام همه حساب های هر فرد را یکجا نشان می دهد و مسیر درخواست بستن حساب های مازاد را غیر حضوری می کند؛ اما اجرای نهایی وابسته به بررسی بانک هاست



که ثبت درخواست بستن حساب، مترادف با بسته شدن فوری آن نیست. پس از ثبت درخواست توسط مشتری، درخواست به بانک نگهدارنده حساب ارجاع می شود و بانک موظف است وضعیت حساب را بررسی کند تا روشن شود مانعی برای بستن آن وجود دارد یا خیر. وجود بدهی، انسداد، محدودیت های قضایی یا حقوقی، تعهدات بانکی و قراردادی، یا دیگر قیود قانونی می تواند روند بستن حساب را متوقف یا مشروط کند. چنانچه حساب از این نظر مسئله ای نداشته باشد، بانک فرایند بستن را مطابق ضوابط اجرا می کند. بر این اساس، «حسام» نه جایگزین کنترل های قانونی بانک هاست و نه قرار است آنها را دور بزند؛ کارکرد اصلی آن، متمرکز کردن مسیر ارتباط مشتری با بانک و غیرحضوری کردن ثبت و پیگیری این درخواست است.

انتقال مانده حساب ها

یکی دیگر از بخش های مهم این فرایند، تعیین تکلیف موجودی حساب است. چنانچه حسابی که مشتری برای بستن آن درخواست ثبت می کند دارای مانده باشد، بنا است موجودی به حسابی که صاحب حساب معرفی می کند منتقل شود. این امکان برای افرادی که مبالغ خرد را در چند حساب پراکنده دارند، کارآمد است؛ افرادی که طی سال ها در بانک های مختلف حساب گشوده اند و مانده هایی در آنها باقی مانده، اما در اثر تعدد حساب ها، تصویر دقیقی از مجموع منابع خود ندارند. با اجرای این قابلیت، مشتری می تواند هم زمان با تعیین تکلیف حساب های مازاد، مانده آنها را نیز به حساب منتخب منتقل کند و مدیریت منابع بانکی خود را ساده تر و متمرکزتر سامان دهد.

ضرورت نظارت بر حساب ها

در نگاه نخست، «حسام» ممکن است صرفا خدمتی برای تسهیل امور بانکی به نظر برسد؛ اما بانک مرکزی ساماندهی حساب ها را با هدفی فراتر دنبال می کند. انباشت حساب های بلااستفاده، علاوه بر دشوار کردن مدیریت مالی برای مشتری، حجم داده ها و سوابقی را افزایش می دهد که شبکه بانکی ناگزیر از نگهداری و پایش آنهاست. حسابی که صاحب آن سال ها از آن استفاده نکرده یا نظارتی مستمر بر آن ندارد، همچنین می تواند در معرض سوءاستفاده قرار گیرد. اجاره یا واگذاری حساب، بهره برداری از حساب اشخاص دیگر برای جابه جایی منابع، و استفاده از حساب های رهاشده از جمله ریسک هایی است که در چارچوب

رونمایی حسام؛ به زودی، نه امروز

است. بنابراین، در شرایط فعلی باید میان «معرفی و برنامه ریزی برای سامانه» و «راه اندازی عمومی آن» تفاوت قائل شد. آنچه درباره قابلیت های حسام مطرح شده، تصویری از سازوکاری است که بانک مرکزی قصد دارد برای ساماندهی حساب های بانکی ایجاد کند، اما دسترسی عمومی به سامانه و زمان دقیق رونمایی آن همچنان نیازمند اعلام رسمی است.

حذف بخشی از مراجعات بانکی

یکی از مزیت های ملموس این طرح برای مردم، کاهش مراجعه به شعب است. وضعیت کنونی به گونه ای است که فرد دارای حساب در چند بانک، برای تعیین تکلیف آنها ناگزیر می شود به شعب متعدد مراجعه کند؛ مسیری که هم زمان مشتری را می گیرد و هم برای شبکه بانکی هزینه عملیاتی ایجاد می کند. «حسام» بنا است این روند پراکنده را به فرایندی متمرکز تبدیل کند؛ مشتری از یک درگاه وارد می شود، حساب های خود را یکجا مشاهده می کند و برای حساب مدنظر درخواست ثبت می کند؛ سپس بانک نگهدارنده حساب بررسی های لازم را انجام می دهد. بر این اساس، حتی اگر بسته شدن نهایی حساب همچنان منوط به بررسی بانک باشد، نقطه آغاز فرایند دیگر الزاماً به حضور فیزیکی در شعبه گره نمی خورد. افزون بر این، یکی از پیامدهای کمتر دیده شده طرح، ارتقای آگاهی افراد از وضعیت مالی خودشان است. چه بسا فرد نداند طی سال های گذشته چند حساب به نام او گشوده شده یا کدام حساب قدیمی هنوز قابلیت استفاده دارد. مشاهده یکپارچه حساب ها می تواند مدیریت روابط بانکی را منظم تر کند و از منظر امنیت مالی نیز اهمیت دارد؛ زیرا حساب فراموش شده یا رهاشده، در صورت سوءاستفاده، می تواند برای صاحب آن دسرساز شود. بنابراین، تعیین تکلیف حساب های مازاد صرفا به معنای کاهش تعداد حساب ها نیست، بلکه می تواند به معنای کاستن از حساب هایی باشد که صاحبانشان نظارت مستمر بر وضعیت آنها ندارند.

اهمیت اتصال همه بانک ها

البته راه اندازی یک سامانه متمرکز به تنهایی برای موفقیت این طرح کافی نیست. اگر قرار باشد فرد همه حساب های خود را در یک پنجره ببیند، اطلاعات بانک های مختلف باید به شکل دقیق و به روز در سامانه قابل دسترسی باشد. همچنین پس از ثبت درخواست، بانک ها باید بتوانند در زمان مناسب وضعیت حساب را بررسی و نتیجه را به مشتری اعلام کنند. موضوعاتی مانند حساب های مشترک، حساب های دارای دسته چک، حساب های مرتبط با تسهیلات و ضمانت ها یا حساب هایی که برداشت خودکار به آن ها متصل است نیز از مواردی هستند که نحوه برخورد با آن ها باید برای کاربران روشن باشد. همچنین مشخص شدن علت رد یک درخواست، امکان پیگیری و اعتراض و نحوه اطلاع رسانی نتیجه درخواست، از جمله جزئیاتی است که اهمیت زیادی برای تجربه واقعی کاربران خواهد داشت.

امنیت اطلاعات بانکی متمرکز

حسام قرار است اطلاعات حساب های مختلف یک فرد را در یک بستر واحد نمایش دهد؛ بنابراین امنیت آن اهمیت ویژه ای دارد. احراز هویت مطمئن، حفاظت از اطلاعات شخصی و مالی و کنترل دسترسی باید به شکلی باشد که فرد دیگری نتواند به اطلاعات حساب های یک کاربر دسترسی پیدا کند. اعتماد مردم به چنین سامانه ای نیز اهمیت زیادی دارد. اگر کاربران درباره امنیت اطلاعات یا نحوه استفاده از داده های خود اطمینان نداشته باشند، استقبال از خدمات غیرحضوری کاهش پیدا می کند. از همین رو، هم زمان با معرفی رسمی سامانه، اطلاع رسانی درباره نشانی رسمی و شیوه ورود به آن نیز اهمیت دارد؛ به ویژه اینکه تا پیش از اعلام رسمی، ممکن است نشانی های غیررسمی با عنوان ثبت نام حسام منتشر شوند.

مسیر مدیریت حساب های بانکی

در نهایت، قرار است حسام یک مشکل نسبتاً ساده اما گسترده را حل کند: مردم حساب های زیادی دارند، اما ابزار یکپارچه ای برای دیدن و تعیین تکلیف همه آن ها در اختیارشان نیست. مدلی که برای این سامانه تعریف شده، قرار است این مسیر را کوتاه تر کند؛ فرد وارد سامانه می شود، حساب های خود را می بیند، حساب های ضروری را مشخص می کند، برای حساب های غیرضروری درخواست بستن ثبت می کند و در صورت وجود موجودی، حساب مقصد را برای انتقال مانده معرفی می کند. پس از آن، بانک مربوطه بررسی های قانونی خود را انجام می دهد و در صورت نبود مانع، حساب را می بندد. از نگاه بانک مرکزی، نتیجه مطلوب فقط کاهش تعداد حساب ها نیست؛ بلکه ایجاد نظم بیشتر در اطلاعات بانکی، کاهش هزینه های عملیاتی، کاهش مراجعات حضوری و محدود شدن بخشی از ریسک های ناشی از حساب های بلااستفاده است.



سید امین منصوری

عضو هیأت علمی دانشگاه اموار

منابع محدود و تحقق رشد واقعی

اقتصاد ایران در نقطه ای ایستاده است که محدودیت منابع ارزی، ناترازی های انباشته، فشار تحریم ها، نااطمینانی ناشی از تحولات منطقه ای و احتمال تشدید کسری بودجه، هم زمان بر تصمیم های سیاستگذار سایه انداخته اند. در چنین شرایطی، بانک مرکزی با یک دوگانه ظاهری روبه روست: مهار تورم و حفظ ثبات پولی یا حمایت از تولید و افزایش تسهیلات بانکی. پاسخ، اما نمی تواند انتخاب یکی و رها کردن دیگری باشد. ثبات پولی باید اولویت نخست باشد، اما حمایت از تولید نیز باید هدفمند، مشروط و متناسب با ظرفیت محدود منابع انجام شود. وظیفه اصلی بانک مرکزی، حفظ ثبات اقتصاد کلان، کنترل تورم، مدیریت رشد نقدینگی و نظارت بر شبکه بانکی است. در اقتصادی که منابع ارزی و مالی آن محدود است، هر تصمیم برای تخصیص منابع باید با سنجش هزینه فایده و با در نظر گرفتن آثار آن بر تورم، نرخ ارز، تولید و ثبات اقتصادی اتخاذ شود. با این حال، ثبات پولی بدون توجه به بخش واقعی اقتصاد نیز پایدار نخواهد بود. تضعیف تولید به معنای کاهش ظرفیت صادرات، ارزآوری و ایجاد ارزش افزوده است و در نهایت می تواند توان سیاستگذار برای تورم و حفظ ثبات ارزی را کاهش دهد. از این رو، مسئله بر سر انتخاب میان ثبات و تولید نیست؛ مسئله، یافتن نقطه ای است که حمایت از تولید به تضعیف ثبات اقتصادی منجر نشود.

در این مسیر، منابع محدود کشور باید به فعالیت هایی برسد که بیشترین اثر را بر تولید، ارزآوری، صرفه جویی ارزی، ارزش افزوده و تابآوری اقتصاد دارند. حجم تقاضا یا فشار هر بخش نمی تواند معیار کافی برای تخصیص منابع باشد. باید روشن شود هر واحد منابع مالی یا ارزی در کدام فعالیت،

بازده اقتصادی و اجتماعی بیشتری ایجاد می کند. همین منطق درباره بودجه نیز صادق است. اقتصاد ایران با دولتی بزرگ روبه روست و بخش مهمی از منابع در شرکت ها، نهادها و مجموعه های دولتی و عمومی جریان دارد. اگر منابع بودجه ای در فعالیت هایی هزینه شوند که بازده متناسبی ندارند، فشار بر منابع افزایش می یابد، کسری بودجه تشدید می شود و این چرخه از مسیر رشد نقدینگی، دوباره به تورم بازمی گردد. بنابراین، پیش از جست و جوی منابع تازه، باید شیوه تخصیص منابع موجود اصلاح شود. کنترل تورم با ابزارهای بانک مرکزی ممکن نیست و به انضباط مالی دولت، شفافیت

منابع، بودجه ریزی مبتنی بر عملکرد و ارزیابی بازده تخصیص ها نیاز دارد. حمایت اعتباری از تولید نیز نباید به افزایش بی ضابطه تسهیلات بانکی منجر شود، بلکه باید به فعالیت هایی اختصاص یابد که موجب افزایش عرضه، ایجاد ارزش افزوده، ارزآوری یا کاهش وابستگی ارزی می شوند. حمایت از تولید همچنین می تواند از مسیر تسهیل واردات کالاهای سرمایه ای و مواد اولیه، رفع گلوگاه های تولید، کاهش نااطمینانی مقرراتی و بهبود فرآیندهای تجاری انجام شود. بنابراین، اولویت سیاستگذار باید تخصیص منابع، نه تزریق منابع باشد؛ زیرا اصلاح تخصیص، شرط حمایت از تولید و ثبات پولی است.

جنگ؛ عامل تشدید بحران معیشت کارگران

علیرضا حیدری معتقد است جنگ با ایجاد اختلال در چرخه تولید و زنجیره تأمین، منجر به جهش قیمت‌ها و بروز موج تورمی جدید شده و بیشترین فشار را بر سبد غذایی خانوارهای کم‌درآمد وارد کرده است

یادداشت
N E W S



حسن صادقی

رئیس‌التحاذیه پیشکوتان جامعه کارگری

۳ ضلع فشار بر زندگی کارگران

تورم، کاهش قدرت خرید و ناامنی شغلی، امروز به سه ضلع فشاری تبدیل شده‌اند که بخش بزرگی از زندگی جامعه کارگری را در تنگنا قرار داده‌اند؛ فشاری که در شرایط جنگی، تحریم‌های اقتصادی، نوسانات ارزی و تضعیف فعالیت‌های تولیدی، ابعاد تازه‌ای پیدا کرده است. مشکلات معیشتی کارگران که پیش از این نیز یکی از مسائل جدی اقتصاد ایران بود، اکنون از سطح دغدغه‌های فردی فراتر رفته و به مسئله‌ای اثرگذار بر ثبات اجتماعی و اقتصادی تبدیل شده است. رکود و کاهش سطح تولید در واحدهای صنعتی، تنها محدود به کارخانه‌ها نمانده و پیامدهای آن به بخش خدمات نیز سرایت کرده است؛ وضعیتی که در نهایت، کارگران را در هر دو بخش تولید و خدمات با فشار بیشتری مواجه می‌کند و چشم‌انداز درآمد و اشتغال آنان را دشوارتر می‌سازد. در چنین شرایطی، تلاش‌های حمایتی دولت، از جمله ارائه سبدهای حمایتی، می‌تواند بخشی از فشار موجود را کاهش دهد، اما به تنهایی قادر به جبران کاهش مستمر قدرت خرید نیست. محدودیت‌های ناشی از تحریم، شرایط جنگی و مسائل ارزی نیز فضای سیاستگذاری اقتصادی را پیچیده‌تر کرده و چشم‌انداز کوتاه‌مدت را با ابهام همراه ساخته است. از همین رو، بهبود پایدار وضعیت معیشتی کارگران بیش از آنکه به اقدامات مقطعی وابسته باشد، به بازگشت ثبات، رونق تولید، کاهش نااطمینانی اقتصادی و فراهم شدن زمینه برای صلح و آرامش نیاز دارد؛ مسیری که می‌تواند امکان ترمیم تدریجی رفاه خانوارهای کارگری را فراهم کند. جامعه کارگری در عین تحمل این فشارها، خود را جدا از ساختار سیاسی و اجتماعی کشور نمی‌داند و در بزنگاه‌های مختلف نیز همراهی خود را با انقلاب و نظام جمهوری اسلامی نشان داده است. حضور کارگران در محیط‌های تولیدی و عرصه‌های اجتماعی، از یک سو بخشی از استمرار فعالیت اقتصادی کشور را تضمین می‌کند و از سوی دیگر، بیانگر پیوندی است که میان این طبقه و ساختار سیاسی شکل گرفته است. در شرایط جنگی نیز حضور اجتماعی مردم و کارگران در تجمعات شبانه، جلوه دیگری از این همراهی بوده است. اکنون مسئله اصلی آن است که این همراهی، در دوره ثبات و بازسازی اقتصادی، با سیاست‌های مؤثر و ملموس برای ارتقای رفاه و امنیت معیشتی پاسخ داده شود. در این میان، شکل‌های کارگری می‌توانند نقش واسط میان جامعه کارگری و ساختار تصمیم‌گیری را ایفا کنند؛ نهادی که وظیفه آن تنها طرح مشکلات نیست، بلکه انتقال مطالبات، ارائه راهکار و مشارکت در یافتن راه‌حل‌های عملی است. مذاکرات مزدی نیز نمونه‌ای از همین نقش آفرینی است؛ اگرچه بهبود دستمزد، در صورت تداوم تورم، الزاماً به معنای افزایش واقعی قدرت خرید نیست و رشد هزینه‌های زندگی می‌تواند بخش مهمی از دستاوردهای مزدی را خنثی کند. بنابراین، مسئله کارگران صرفاً تعیین یک رقم دستمزد نیست، بلکه ایجاد تعادلی پایدار میان مزد، تورم، امنیت شغلی و کیفیت زندگی است.

سمیرامرادی

روزنامه نگار



جنگ و تشدید محدودیت‌های اقتصادی، فشار بر معیشت کارگران را وارد مرحله تازه‌ای کرده است؛ فشاری که به باور علیرضا حیدری، نایب‌رئیس اتحادیه پیشکسوتان جامعه کارگری و کارشناس اقتصادی، تنها به افزایش قیمت کالاها محدود نمی‌شود و از اختلال در تولید و اشتغال تا کوچک‌تر شدن سبد مصرفی خانوارها امتداد یافته است. در چنین شرایطی، خانوارهای کارگری که پیش از این نیز با شکاف عمیق میان دستمزد و هزینه‌های واقعی زندگی مواجه بودند، ناچار شده‌اند بخشی از نیازهای ضروری خود را حذف کنند یا کاهش دهند. این تحلیل‌گر مسائل کارگری در این گفت‌وگو تأکید می‌کند که خوراک نخستین حوزه‌ای است که تحت تأثیر افت قدرت خرید قرار می‌گیرد؛ روندی که طی آن، بخش اعظم دستمزد صرف تأمین حداقل‌های غذایی می‌شود و سهمی اندک برای مسکن، درمان و آموزش باقی می‌ماند. به اذعان حیدری، این عارضه علاوه بر تشدید ناامنی غذایی در زمان حال، پیامدهای جبران‌ناپذیری برای سلامت و کیفیت زندگی نسل آینده به همراه دارد.

نخست درآمدهای هزینه‌ای، حجم تورمی که با آن مواجه می‌شوند بسیار شدید است. هرچه به دهک‌های پایین‌تر مراجعه کنید، این گروه‌ها از تورم بیشتری رنج می‌برند، یعنی نرخ‌ها در آنجا بالاتر است. علتش این است که تمرکز تقاضای این گروه‌ها روی کالاهایی فرآورده‌ها) مختل شد و کاهش تولید داخلی، افت سایر درآمدهای دولت نظیر عوارض گمرکی و مالیات را در پی داشت. همه این‌ها به کسری بودجه در دولت منجر شد. ابزارهای تأمین مالی این کسری، خود تورم‌زا هستند؛ اثر آتی، انتشار اوراقی که تبعاتش در سال‌های بعد ظاهر می‌شود. اگر تورم مزمن چند سال گذشته را با تورم همین چهار ماه نخست سال ۱۴۰۵ مقایسه کنید، اصلاً قابل مقایسه نیست و در واقع با جهش قیمت‌ها روبه‌رو هستیم. در این میان، برخی اشتباهات هم در جریان آزادسازی نرخ ارز رخ داد که دلایل خاص خودش را داشت، اما این موضوع هم به تشدید تورم دامن زد. نتیجه نهایی، افزایش شدید قیمت کالاهای پرتقاضا، یعنی کالاهای مصرفی ضروری و مشخصاً اقلام خوراکی بود.

• بعد از جنگ، سبد مصرفی خانوار کارگری چه تغییری کرده است؟

بیشتر حقوق‌بگیران هیچ درآمد دیگری جز حقوق ماهانه ندارند. از سویی شکاف عمیق میان دستمزد و هزینه‌های واقعی زندگی، فرصتی برای پس‌انداز باقی نمی‌گذارد. وقتی رقم حقوق ثابت می‌ماند اما تورم مدام بالا می‌رود، قدرت خرید خانواده‌ها آب می‌رود. در چنین وضعیتی، چاره‌ای جز محدود کردن مخارج نمی‌ماند و سفره خانوار هم از نظر وزن و هم از نظر تنوع اقلام کوچک‌تر می‌شود. طبق معیارهای علمی تغذیه، هر انسان برای حفظ سلامت و رشد به میزان مشخصی پروتئین، لبنیات و میوه نیاز دارد. با این حال، کارگران هنگام مقایسه دخل و خرج خود ناچارند خوراکی‌های گران‌تر را کنار بگذارند. برای نمونه، جهش چشمگیر قیمت گوشت قرمز سبب شده فردی که پیش‌تر یک کیلوگرم گوشت می‌خرید، خرید خود را به چندصد گرم برساند یا آن را به کلی از برنامه غذایی حذف کند. آمارهای رسمی افت شدید مصرف گوشت را تأیید می‌کنند؛ وضعیتی که نشان می‌دهد برخلاف ثروتمندان، اقشار ضعیف این نیازهای اساسی را کاملاً از زندگی خود خط زده‌اند.

• پس از جنگ، کدام گروه کارگری بیشترین آسیب را دیده است؟

ما در اقتصاد سه بخش اصلی داریم: خدمات، صنعت و کشاورزی. بیشترین نیروی کار در بخش خدمات جا گرفته و رابطه تنگاتنگی با صنعت و کشاورزی دارد؛ نیازهای آن دو بخش را تأمین می‌کند و در عوض نیازهای خود را از آنها برطرف می‌کند. وقتی بخش صنعت آسیب می‌بیند - همان‌طور که درباره کارخانه‌های مادر گفتم - طبیعتاً بخش خدمات هم متأثر می‌شود.

شاید انتظار داشته باشیم صنعت بیشترین آسیب را ببیند، اما چون سهم اشتغال در بخش خدمات زیاد است و این اشتغال به‌نوعی با صنعت و کشاورزی پیوند خورده، وقتی آن دو بخش آسیب می‌بینند، شدت

تورمی جدیدی، علاوه بر تورم قبلی شکل گرفت. جنگ محدودیت‌هایی هم برای دولت‌ها ایجاد می‌کند و منابع بودجه‌ای آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ از سوی دیگر، جنگ منابع بودجه‌ای دولت را نیز محدود کرد. صادرات تک‌محصولی ما (نفت) و فرآورده‌ها) مختل شد و کاهش تولید داخلی، افت سایر درآمدهای دولت نظیر عوارض گمرکی و مالیات را در پی داشت. همه این‌ها به کسری بودجه در دولت منجر شد. ابزارهای تأمین مالی این کسری، خود تورم‌زا هستند؛ اثر آتی، انتشار اوراقی که تبعاتش در سال‌های بعد ظاهر می‌شود. اگر تورم مزمن چند سال گذشته را با تورم همین چهار ماه نخست سال ۱۴۰۵ مقایسه کنید، اصلاً قابل مقایسه نیست و در واقع با جهش قیمت‌ها روبه‌رو هستیم. در این میان، برخی اشتباهات هم در جریان آزادسازی نرخ ارز رخ داد که دلایل خاص خودش را داشت، اما این موضوع هم به تشدید تورم دامن زد. نتیجه نهایی، افزایش شدید قیمت کالاهای پرتقاضا، یعنی کالاهای مصرفی ضروری و مشخصاً اقلام خوراکی بود.

• آیا درآمد فعلی کارگران با افزایش هزینه‌های زندگی و تورم اشاره‌شده هماهنگی دارد، یا فاصله میان آنها بیشتر شده است؟

وقتی گروه‌های مختلف کالا و خدمات متأثر از تورم را که مرکز آمار منتشر می‌کند نگاه می‌کنید، می‌بینید به دلیل حجم و فراوانی تقاضا برای کالاها و خدمات ضروری و موردنیاز مردم، رشد قیمت آنها هم شدیدتر است. این نشان می‌دهد مردم در حال تجربه تورم‌های سه ر قمی همان سبد کالاها و خدماتی هستند که به آنها نیاز دارند. به‌طور مشخص، برای هفت یا هشت دهک



آسیب بخش خدمات از آنها هم بیشتر می‌شود. فارغ از تمام اطلاعات آماری، تصور من این است که بخش خدمات بیشترین سهم را از این بیکاری به خودش اختصاص داده است.

• خانواده‌های کارگری برای جبران کاستی‌ها در سبد خانوار به چه راهکارهایی روی می‌آورند؟

اگر خانوار احساس کند این اتفاق موقتی است، تلاش می‌کند بدون تغییر جدی در الگوی مصرفش با آن سازگار شود؛ از پس‌اندازهای احتمالی یا وام و قرض استفاده می‌کند تا نیازهای کوتاه‌مدتش را برطرف کند تا شرایط به حالت عادی برگردد، اما اگر احساس کند این وضعیت مزمن است و برای مدت طولانی ادامه دارد و تقریباً در ساختار خانواده تثبیت می‌شود، الگویش را تغییر می‌دهد. این تغییر الگو می‌تواند در حوزه مسکن، مواد غذایی، نیازهای آموزشی و سایر نیازها رخ دهد و سطح تقاضا را کاهش می‌دهد. این کاهش سطح تقاضا هم تا حدی امکان‌پذیر است، اما از یک جایی به بعد دیگر واقعاً تاب‌آوری وجود ندارد و باید منتظر عوارض اجتماعی ناشی از این موضوع باشیم؛ خصوصاً وقتی خانوار پرجمعیت باشد که آنجا موضوع کمی متفاوت و دشوارتر می‌شود.

• بر اساس گزارش‌ها درصد بیکاری زنان کارگر پس از جنگ بیشتر از مردان بوده است. آیا این موضوع را تأیید می‌کنید؟

آمار بیهوش‌شدگان سازمان تأمین اجتماعی نشان می‌دهد از مجموع افراد بیمه‌شده، حدود ۴ میلیون نفر زن و حدود ۱۲ میلیون نفر مرد هستند. این ترکیب جنسیتی، همراه با این تفکر فرهنگی که نان‌آور اصلی خانواده مرد است، باعث می‌شود وقتی صحبت از تعدیل نیرو مطرح می‌شود، کارفرمایان معمولاً آقایان را کمتر در معرض تهدید بیکاری قرار دهند و تعدیل را از زنان شروع کنند؛ چون تصور می‌کنند زنان صرفاً کمک‌هزینه خانوار هستند. البته وقتی به زنان سرپرست خانوار می‌رسیم، قضیه فرق می‌کند، اما اینکه صاحبان بنگاه‌های اقتصادی به این تفاوت توجه می‌کنند یا نه، بحث دیگری است. بنابراین با این پیش‌فرض آسیب‌پذیری زنان در شرایط بحران اقتصاد بیشتر است. این رویکرد غیرمنصفانه در بازار کار ایران وجود دارد و با اینکه بیش از ۵۰ درصد جمعیت فارغ‌التحصیلان دانشگاهی را زنان تشکیل می‌دهند، سهم آن‌ها از بازار کار متناسب با مهارتشان نیست. همین را آمارهای تأمین اجتماعی هم تأیید می‌کند. نکته جالب این است که در تأمین اجتماعی ردیف بیمه‌ای مشخصی به نام «سرپرست خانوار» وجود دارد و حتی زنان خانه‌دار هم می‌توانند به عنوان بیمه‌شده اصلی سازمان ثبت‌نام کنند و حق بیمه بپردازند تا مستقلاً به آنها مستمری تعلق بگیرد؛ این نشان‌دهنده یک واقعیت پنهان یا آشکار در جامعه ماست که با اینکه ما به مقاوله‌نامه ۱۱۱ سازمان جهانی کار درباره منع تبعیض در اشتغال پیوسته‌ایم و نباید تبعیضی وجود داشته باشد، اما متأسفانه این تبعیض همچنان وجود دارد. طبق آمارهای مرکز آمار، نرخ بیکاری زنان حدود ۱٫۵ برابر مردان است و این اختلاف در میان فارغ‌التحصیلان دانشگاهی بسیار معنادارتر است.

• برخی گزارش‌ها از پیوند اعتراضات کارگری با پیامدهای جنگ و تعدیل نیرو می‌گویند که گرسنگی در خانوارهای کارگری در حال فراگیری است. نظر شما در این باره چیست؟

اعتراض به دنبال ناراضیاتی شکل می‌گیرد و لزوماً نیازی است که دو سه سال پیاپی این نرخ تورم حاکم باشد تا شرایط بحرانی شود، بدون آنکه لازم باشد دنبال دلایل دیگری بگردیم. در شهر تهران تغییری در الگوی مسکن داشتیم که سابقه نداشت. به دلیل افزایش سنگین اجاره‌بها طی دو سه سال گذشته و عدم تناسب با درآمد خانوارها، بسیاری از مستأجران مجبور شدند منطقه جغرافیایی زندگی‌شان را عوض کنند. این از جابه‌جایی در سفره غذایی خانوار کارگر بسیار سخت‌تر است؛ با این حال، تورم شدید باعث این جابه‌جایی شد؛ اتفاقی که در سال‌های بعد از انقلاب سابقه نداشته است.

یادداشت
O P I N I O N

محمد یونس

کارآفرین بنگلادشی

دیگر خواهی رابه اقتصادبرگردانیم

حقیقت وجودی انسان آن است که انسان‌ها ربات‌های پول‌ساز نیستند، آن‌ها موجوداتی چندبعدی هستند و باید در نظریه‌های اقتصادی، به جای نگاه تک‌بعدی به انسان، چندبعدی به او نگاه کنیم و هم‌زمان وجود هر دو انگیزه «دیگرخواهی» و «خودخواهی» در انسان‌ها را در نظر بگیریم. در این صورت، تصویر ما از کسب‌وکار جهانی تغییر می‌کند. وقتی ما به انسان، دوبعدی نگاه کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که ما به دو نوع کسب‌وکار نیاز داریم. یکی برای هدف فردی و حداکثرسازی منافع شخصی و دیگری برای کمک به دیگران. نوع اول کسب‌وکار، باهدف افزایش سود برای صاحبان و مالکان آن و بدون توجه کافی و بررسی آثار کسب‌وکار بر دیگران شکل می‌گیرد. در نوع دوم، کسب‌وکار باهدف سودرسانی به دیگران شکل می‌گیرد و صاحبان کسب‌وکار، به غیر از لذت خدمت‌رسانی به دیگران، بهره دیگری از کسب‌وکار خود نمی‌برند. در واقع، نوع دوم کسب‌وکار، مبتنی بر بعد دیگرخواهی انسان‌ها شکل می‌گیرد که نظریه‌های اقتصادی فاقد آن است. مفهوم کسب‌وکار اجتماعی از دنیای سودجویی و فضایی رایج در میان کسب‌وکارهای امروزی جدافت. هرچند این نوع فعالیت هم باید پایدار و خودگردان باشد، اما به دنبال کسب بیش‌ترین سود مالی از فعالیت‌های خود نیست. این کسب‌وکار درآمد کافی برای پوشش دادن هزینه‌هایش را تأمین می‌کند و بخشی از مازاد درآمدش را در توسعه کسب‌وکار سرمایه‌گذاری می‌کند و بخش دیگری را برای پوشش دادن عدم قطعیت‌ها پس‌انداز می‌کند. بنابراین، کسب‌وکار اجتماعی یک «بی‌ضرر و بدون تقسیم‌سود» است که برای دستیابی به اهداف اجتماعی ایجاد شده است. در این نوع از کسب‌وکار، شرکت سودآور است؛ اما کسی (سهامداری) سود دریافت نمی‌کند، چون شرکت کاملاً به حل مسائل اجتماعی اختصاص یافته و ابیاجا سود فردی برای سهامداران و یا مالکان شرکت از آن حذف شده است.

اولین منبع برای چنین کسب‌وکارهایی، پولی است که اکنون برای حمایت از فعالیت‌های بشردوستانه، توسط بسیاری از مردم اهدا می‌شود و از آنجا که کسب‌وکارهای اجتماعی فارغ از فشار کسب سود برای مالکان و صاحبان‌شان عمل می‌کنند، هدف فرصت‌های سرمایه‌گذاری آن‌ها عالی‌تر از شرکت‌هایی باهدف کسب بیش‌ترین میزان سود است. دوتوع کسب‌وکار اجتماعی وجود دارد. نوع اول، شرکت‌های خودگردان و بدون تقسیم سود هستند که برای حل یک مسئله اجتماعی مشخص ایجاد شده‌اند و مالکیت آن‌ها در اختیار سهامدارانی است که به دنبال سود شخصی نیستند و سود حاصل از سرمایه‌گذاری خود را برای توسعه همان کسب‌وکار صرف می‌کنند. نوع دوم، مانند کسب‌وکارهای رایج، به سهامداران سود می‌دهند، اما مالکیت آن‌ها در اختیار فقراست. بنابراین، سود فعالیت مستقیماً به فقرا می‌رسد و به کاهش فقر و حل مسئله اجتماعی کمک می‌کند. بااین حال، چون به سهامداران سود تخصیص می‌دهند، عملاً در دسته کسب‌وکارهای اجتماعی نوع دوم قرار می‌گیرند و همین ویژگی، تفاوت اصلی این دوتوع است.

مترجم: فاطمه حسینی پور/ کارشناس ارشد منابع انسانی

سعیده شفیعی

روزنامه نگار

برای سنجش تأثیر خود بر کاهش فقر و توانمندسازی زنان استفاده می‌کند. این روش نشان می‌دهد که چگونه تسهیلات خرد می‌توانند به بهبود استانداردهای زندگی و استقلال اقتصادی وام‌گیرندگان منجر شوند. **کارت امتیازی متوازن:** مدل ارزیابی عملکردی که چهار بعد «مالی»، «مشتري/بهره‌بردار»، «فرآیندهای داخلی» و «رشد و یادگیری» را به‌طور هم‌زمان پایش می‌کند. سازمان براک که در چندین کشور فعالیت می‌کند، از مدل کارت امتیازی متوازن برای ارزیابی برنامه‌های متنوع خود، از جمله آموزش، بهداشت و توسعه اقتصادی استفاده می‌کند. این روش به براک کمک خواهد کرد تا اهداف استراتژیک خود را با نتایج قابل اندازه‌گیری هماهنگ کرده و پاسخگویی و اثربخشی خود را تضمین کند.

ج) چارچوب‌های ویژه کسب‌وکارهای ادغام کار: ابزارهای تخصصی برای سنجش میزان موفقیت بنگاه‌هایی که هدف اصلی آن‌ها جامعه‌پذیری و پایدارسازی شغلی برای افراد معلول، زندانیان آزادشده یا معتلان بهبود یافته است. همیاران مشترک یک کسب‌وکار اجتماعی است که در کانادا با استفاده از مطالعات موردی و ارزیابی‌های کیفی، تأثیر خود را در اشتغال‌زایی برای گروه‌های به حاشیه رانده شده اندازه‌گیری می‌کند. این مدل نشان می‌دهد که مشارکت جامعه و فراگیری اجتماعی نقش مهمی در موفقیت کسب‌وکارهای اجتماعی دارد.

د) ابزارهای سنجش بومی و سفارشی: روش‌های کیفی و مطالعات موردی که توسط خود بنگاه‌ها برای ارزیابی ابعاد خاص زیست‌محیطی یا فرهنگی طراحی می‌شوند. اکو اینترپرایز که بر پایداری زیست‌محیطی و توسعه جامعه‌تمرکز دارد، از ابزارهای اندازه‌گیری سفارشی برای ارزیابی تأثیر خود بر اکوسیستم‌های محلی و معیشت جوامع استفاده می‌کند. این روش به آن‌ها کمک می‌کند تا اثربخشی ابتکارات خود را نشان دهند.

چارچوب نظارت‌پذیری و پاسخ راهبردی بنگاه‌ها گزارش نشان می‌دهد که کسب‌وکارهای اجتماعی موفق در برابر نظارت دولتی منفعل نیستند، بلکه از سه رویکرد راهبردی استفاده می‌کنند. رویکرد اول، انطباق فعال با الزامات قانونی است که به معنای پذیرش استانداردهای افشا برای جلب اعتماد عمومی و قانونی بودن است. در رویکرد دوم که مشارکت در حکمرانی تعاملی است، هم‌افزایی با دستگاه‌های ناظر برای اصلاح قوانین و بهبود فرایندها مدنظر سیاست‌گذار است. رویکرد سوم بر بهره‌مندی از حمایت‌های هدفمند متمرکز است. در این رویکرد، استفاده از گزارش‌های نظارتی تأییدشده به‌عنوان شناسنامه اعتبار برای دریافت تسهیلات مالی، معافیت‌های مالیاتی و قراردادهای دولتی مدنظر است.



و عمیق‌تر کیفیت اجراست که طی آن کارایی و میزان تحقق اهداف کوتاه‌مدت و میان‌مدت برنامه‌ها بررسی می‌شود.

ج) ارزیابی تأثیر (Impact Assessment) جامع‌ترین سطح سنجش است که بر تغییرات بلندمدت، پایدار و حتی ناخواسته بر جامعه و محیط زیست تمرکز دارد.

ابزارهای استاندارد ارزیابی تأثیر اجتماعی

برای آن که نظارت تنها به فرمول‌های خشک حسابداری مالی محدود نشود، گزارش چهار ابزار کلیدی ارزیابی اثر اجتماعی را معرفی می‌کند که در ادامه به آن‌ها پرداخته می‌شود.

الف) بازده اجتماعی سرمایه‌گذاری: ابزاری که ارزش‌های کیفی اجتماعی و محیط‌زیستی را به ارزش مالی (ریالی/دلاری) تبدیل می‌کند. برای مثال، این شاخص نشان می‌دهد به ازای هر یک دلار سرمایه‌گذاری در یک طرح توانمندسازی، چند دلار از هزینه‌های آینده جامعه (نظیر درمان یا جرم) کاهش یافته است. گرامین بانک به‌عنوان یک مؤسسه تأمین مالی خرد، از چارچوب بازده اجتماعی سرمایه‌گذاری

تسهیلات دولتی استفاده می‌کنند، بدون آن که ارزش واقعی در جامعه ایجاد کرده باشند.

مفاهیم سه گانه پایش و ارزیابی

در دنیایی که کسب‌وکارهای اجتماعی نقش روزافزون در حل مسائل اجتماعی ایفا می‌کنند، برخورداری از سازوکارهای دقیق برای ارزیابی و پایش عملکرد این کسب‌وکارها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این سازوکارها نه تنها به شفاف‌سازی و پاسخگویی کمک می‌کنند، بلکه بستر لازم برای تصمیم‌گیری آگاهانه، بهبود مستمر، اثبات اثربخشی اجتماعی و پایداری بلندمدت کسب‌وکارهای اجتماعی و مدیران دولتی را فراهم می‌آورند. گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس برای تبیین دقیق‌تر ابزارهای نظارتی، سه مفهوم کلیدی در این حوزه را از یکدیگر تفکیک می‌کند. الف) پایش (Monitoring) که فرآیندی مستمر، عملیاتی و کوتاه‌مدت است و به جمع‌آوری داده‌های روزمره (ورودی‌ها، فعالیت‌ها و خروجی‌های اولیه) می‌پردازد تا انحرافات اجرایی سریعاً اصلاح شوند. ب) ارزیابی (Evaluation) بررسی دوره‌ای، راهبردی

کسب‌وکارهای اجتماعی طی دو دهه اخیر به یکی از موضوعات مهم در ادبیات توسعه، سیاست‌گذاری اجتماعی و کارآفرینی اجتماعی تبدیل شده‌اند. این مفهوم با تلاش‌های نظری و عملی محمد یونس، برنده جایزه نوبل صلح و مؤسس بانک گرامین، وارد ادبیات علمی شد و به تدریج به‌عنوان رویکردی برای حل مسائل اجتماعی از طریق سازوکارهای اقتصادی و بازارمحور مورد توجه دولت‌ها، نهادهای مدنی و پژوهشگران قرار گرفت. در این الگو، بنگاه اقتصادی علاوه بر دستیابی به پایداری مالی، مأموریت مشخصی برای ایجاد ارزش اجتماعی، کاهش آسیب‌های اجتماعی یا بهبود کیفیت زندگی گروه‌های هدف دنبال می‌کند. کسب‌وکارهای اجتماعی (Social Enterprises) بنگاه‌هایی هستند که ساختار و منطق اقتصادی بازار را با مأموریت‌های انسان‌دوستانه و اجتماعی پیوند می‌زنند. این بنگاه‌ها برخلاف خیریه‌های سنتی که وابسته به کمک‌های بلاعوض هستند، درآمدزایی خودپایدار دارند، اما برخلاف شرکت‌های تجاری متعارف، سودآوری مالی هدف نهایی آن‌ها نیست، بلکه ابزاری برای حل چالش‌های اجتماعی (نظیر فقر، بیکاری، آسیب‌های محیط‌زیستی و توانمندسازی گروه‌های خاص) محسوب می‌شود. مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی در گزارشی (شماره ۲۱۷۹۵، شهریور ۱۴۰۵) به بررسی تجارب موفق جهانی در حوزه سازوکارهای نظارتی، پایش عملکرد و ارزیابی آثار اجتماعی این کسب‌وکارها پرداخته است تا نقشه راهی برای تنظیم‌گری این حوزه در ایران ارائه دهد.

چالش‌های پایداری و نظارت

کسب‌وکار اجتماعی به‌عنوان موجودیتی تعریف می‌شود که برخلاف سازمان‌های خیریه، از نظر مالی خودگردان است و هزینه‌های خود را از طریق فروش کالا یا خدمات تأمین می‌کند، اما برخلاف شرکت‌های تجاری معمولی، سودی میان سهامداران توزیع نمی‌کند. در واقع، سرمایه‌گذاران تنها مجاز به دریافت اصل مبلغ اولیه هستند و مازاد درآمد صرف گسترش طرح‌های اجتماعی یا بهبود کیفیت خدمات برای نیازمندان می‌شود. با توسعه روزافزون این زیست‌بوم، مسئله اساسی حفظ تعادل میان پایداری مالی و وفاداری به مأموریت اجتماعی مطرح می‌شود. بدون وجود یک نظام نظارتی کارآمد، دو خطر عمده این کسب‌وکارها را تهدید می‌کند. اول، انحراف مأموریت (Mission Drift) که غلبه منطق سودآوری باعث کم‌رنگ شدن اهداف اجتماعی می‌شود. دوم، سوءاستفاده از عنوان اجتماعی (Social Washing) است که در آن افراد به استفاده ابزاری از عناوین اجتماعی برای دستیابی به معافیت‌های مالیاتی و

بررسی تطبیقی الگوهای نظارتی در ۵ کشور جهان

سازوکارهای نظارتی در کشورهای مختلف از تنوع زیادی برخوردار است. برای شناخت بهتر این سازوکارها، در گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس، کشورهایی مانند ایتالیا، فرانسه، انگلستان، آمریکا و هند بررسی شده‌اند.

ایتالیا: الگوی تعاونی‌های اجتماعی

ایتالیا یکی از پیشگامان چارچوب‌های حقوقی اختصاصی است. تعاونی‌های اجتماعی در این کشور زیر نظر «وزارت توسعه اقتصادی» فعالیت می‌کنند. نظارت در ایتالیا شامل بررسی‌های هم‌زمان مالی و اجتماعی است و تعاونی‌ها مکلف به ارائه گزارش‌های سالانه خروجی‌های اجتماعی و صورت‌های مالی دقیق هستند. این گزارش‌ها باید شامل اطلاعات دقیق درآمد‌ها، هزینه‌ها و فعالیت‌های اجتماعی باشند.

فرانسه: الگوی اقتصاد اجتماعی و همبستگی

در فرانسه، بنگاه‌های اجتماعی تحت نظارت مشترک «وزارت اقتصاد و دارایی» و سازمان‌های منطقه‌ای و محلی قرار دارند. ارزیابی عملکرد در این کشور علاوه بر بررسی شفافیت مالی، بر میزان تأثیرگذاری پروژه بر توسعه منطقه‌ای و اشتغال‌زایی متمرکز است. بنگاه‌های اجتماعی باید گزارش‌های مالی دقیق درآمد‌ها، هزینه‌ها و همچنین گزارش آثار اجتماعی سالیانه به وزارت اقتصاد و دارایی و ادارات دولتی محلی ارائه دهند.

انگلستان: الگوی شرکت‌های منافع اجتماعی

انگلستان از شفاف‌ترین ساختارهای تنظیم‌گری برخوردار است. شرکت‌های فعال در این حوزه تحت نظارت «دفتر شرکت‌ها» و «کمیسیون مؤسسات خیریه» عمل می‌کنند. نهاد ناظر تضمین می‌کند که دارایی‌های شرکت صرفاً در جهت منافع جامعه قفل شده و گزارش‌های اجتماعی به‌صورت عمومی منتشر شوند. در انگلستان نیز شرکت‌های منافع اجتماعی موظف به ارائه گزارش‌های مالی سالیانه و اطلاعات پروژه‌های اجتماعی اجراشده به دفتر شرکت‌ها و کمیسیون مؤسسات خیریه هستند.

آمریکا: الگوی شرکت‌های سودآور اجتماعی

در آمریکا تمرکز بر سازوکارهای بازار و تنظیم‌گری ایالتی است. ارزیابی عملکرد اجتماعی و اقتصادی، شفافیت مالی و تعهدات اجتماعی در کانون توجه دولت آمریکا است. در آمریکا نیز شرکت‌های سودآور اجتماعی موظف به ارائه گزارش‌های مالی و تأثیر اجتماعی سالیانه به نهادهای نظارتی ایالتی هستند.



هند: الگوی کشورهای در حال توسعه

در هند، «وزارت امور شرکت‌ها» وظیفه صدور مجوز و پایش شفافیت مالی و اجرای مسئولیت‌های اجتماعی را بر عهده دارد تا از انحراف منابع تخصیص‌یافته به مناطق محروم جلوگیری شود. بنگاه‌های اجتماعی در این کشور هم باید گزارش‌های مالی و اجتماعی سالیانه خود را به وزارت شرکت‌ها و سازمان‌های محلی ارائه دهند.

ریل، سیمان شستارابه ترکیه رساند

نخستین محموله ۵۰۰ تنی سیمان صوفیان پس از یک دهه، مستقیم از کارخانه با قطار راهی کشور همسایه غربی شد تا مزیت لجستیک در صادرات پررنگ تر شود

حضور شرکت‌های ایرانی را در بازار ترکیه فراهم کند. مدیرعامل سیمان صوفیان، فعال سازی دوباره حمل‌ونقل ریلی را بستری برای توسعه صادرات به ترکیه و دیگر بازارهای منطقه می‌داند. ارشد می‌گوید این ظرفیت می‌تواند با کاهش فرآیندهای واسطه‌ای حمل‌ونقل، بهره‌وری لجستیکی را افزایش دهد و حضور شرکت در بازار کشورهای همسایه را تقویت کند. در این نگاه، ریل صرفاً وسیله‌ای برای انتقال بار نیست؛ ابزاری برای بازتعریف رابطه میان کارخانه، مشتری خارجی و زمان تحویل است. اهمیت این موضوع زمانی بیشتر می‌شود که صادرات از محموله‌های پراکنده عبور کند و به قراردادهای مستمر برسد. مشتری خارجی بیش از یک ارسال موفق، به اطمینان از استمرار عرضه، زمان‌بندی مشخص و قیمت قابل پیش‌بینی نیاز دارد. حمل ریلی، در صورت برخورداری از برنامه منظم، می‌تواند بخشی از این اطمینان را ایجاد کند. تولیدکننده نیز می‌تواند بر مبنای ظرفیت قطارها، برنامه تولید و فروش صادراتی خود را تنظیم و با کاهش هزینه‌های جانبی، پیشنهاد رقابتی‌تری ارائه کند. در چنین شرایطی، بازار ترکیه فقط مقصد نهایی یک محموله نیست. این کشور به دلیل موقعیت جغرافیایی، به بازارهای اروپا، قفقاز، مدیترانه و خاورمیانه دسترسی دارد و ارتباط پایدار با خریداران و فعالان تجاری آن می‌تواند فرصت‌های تازه‌ای برای صادرکنندگان ایرانی ایجاد کند.

ریل: مزیت تازه صوفیان

سیمان صوفیان اکنون در نقطه‌ای ایستاده که می‌تواند یک زیرساخت قدیمی را به مزیتی تازه تبدیل کند. نخستین محموله ۵۰۰ تنی به ترکیه از نظر حجم، عددی بزرگ در تجارت منطقه‌ای نیست، اما از نظر مسیر اهمیت دیگری دارد؛ بار در خود کارخانه بر واگن نشست و از همان جاره بازار خارجی را در پیش گرفت. این یعنی یکی از مهم‌ترین حلقه‌های هزینه و زمان در زنجیره صادرات، یعنی جابه‌جایی‌های واسطه‌ای، می‌تواند کوتاه‌تر شود. البته موفقیت این مسیر به یک ارسال محدود وابسته نیست. تداوم حرکت قطارها، دسترسی پایدار به واگن، هماهنگی عملیاتی و شکل‌گیری قراردادهای مستمر، عواملی هستند که تعیین می‌کنند این تجربه به یک الگوی صادراتی بدل شود یا در حد یک عملیات موردی باقی بماند. با این حال، زیرساخت موجود، نزدیکی بازار ترکیه و نیاز صادرکننده به کنترل هزینه‌ها، ضرورت ادامه این مسیر را برجسته می‌کنند. برای سیمان صوفیان، مزیت اصلی در این مرحله نه فقط دسترسی به یک مسیر حمل‌تازه، بلکه امکان پیوند مستقیم‌تر میان ظرفیت تولید و بازار منطقه‌ای است. برای صادرات سیمان ایران نیز این تجربه یادآور یک واقعیت مهم است: در بازارهای نزدیک و رقابتی، تولید خوب بدون لجستیک کارآمد کافی نیست. محصول تازه، به مزیت اقتصادی تبدیل می‌شود که بتواند با هزینه مناسب، زمان قابل انکا و حداقل جابه‌جایی به دست مشتری برسد. از این منظر، بازگشت قطار به کارخانه سیمان صوفیان بیش از یک اتفاق حمل‌ونقلی است. نخستین محموله ۵۰۰ تنی به ترکیه نشان داده است که ریل می‌تواند از حاشیه زنجیره صادرات به متن آن بازگردد. اکنون مسئله اصلی، تبدیل این حرکت نخست به مسیر پایدار است؛ مسیری که در صورت تداوم، می‌تواند سهم صوفیان و دیگر تولیدکنندگان ایرانی را در بازارهای همسایه افزایش دهد و هزینه لجستیک را به مزیت رقابتی پایدار در بازار منطقه بدل کند.



ترکیه؛ مقصدی بزرگ و رقابتی

انتخاب ترکیه به عنوان نخستین مقصد صادرات ریلی سیمان صوفیان، یک پیام اقتصادی روشن دارد. ترکیه نه تنها یک بازار کوچکی برای سیمان است و نه کشوری بدون توان تولید داخلی؛ بالعکس، این کشور از قدرت‌های بزرگ صنعت سیمان جهان و یکی از صادرکنندگان مهم این محصول به شمار می‌رود. حضور سیمان ایران در ترکیه به معنای ورود به بازاری حرفه‌ای و رقابتی است؛ بازاری که در آن قیمت، کیفیت، استمرار تأمین و قابلیت حمل، همزمان تعیین‌کننده‌اند. آمارهای سال ۲۰۲۶ نیز ابعاد این بازار را نشان می‌دهد. صنعت سیمان ترکیه در پنج ماه نخست این سال حدود ۹ میلیون تن صادرات داشته و ارزش صادرات آن به ۵۵۱ میلیون دلار رسیده است. صادرات سیمان این کشور در ژوئن ۲۰۲۶ نیز به ۱.۷۶ میلیون تن رسید که ۲۱ درصد بیشتر از ژوئن سال قبل بود. این ارقام، بزرگی شبکه تجارت سیمان در ترکیه را نشان می‌دهند و برای تولیدکنندگان شمال غرب ایران، نزدیکی جغرافیایی این بازار را به مزیتی بالقوه تبدیل می‌کنند. با این حال، فاصله میان ظرفیت این بازار و سهم فعلی ایران همچنان قابل توجه است. بر اساس داده‌های تجارت خارجی در بخش سیمان پرتلند، ایران در سال ۲۰۲۴ حدود ۳۰۱۲ هزار تن سیمان به ترکیه صادر کرده بود؛ در حالی که این رقم در سال ۲۰۲۳ حدود ۶۶۵ هزار تن بود. این افت نشان می‌دهد که صرف نزدیکی جغرافیایی برای تثبیت بازار کافی نیست و صادرات ایران به زیرساخت حمل، قراردادهای پایدار و پیشنهاد قیمتی رقابتی نیاز دارد.

از محموله تا مسیر پایدار

محموله ۵۰۰ تنی سیمان صوفیان رانمی‌توان تنها یک صادرات مقطعی دید. این محموله می‌تواند آزمونی برای شکل‌گیری یک مسیر منظم تجاری باشد؛ مسیری که در صورت موفقیت، امکان افزایش حجم صادرات و گسترش

و به مقصد ترکیه ارسال شد. این رویداد از نظر عملیاتی نیز مهم است. وقتی بار از همان نقطه تولید روی قطار قرار می‌گیرد، زنجیره‌ای از تخلیه، بارگیری، انتقال زمینی و انتظار برای هماهنگی میان پایانه‌ها کوتاه می‌شود. ارشد نیز تأکید دارد که این شیوه، محصول را بدون جابه‌جایی‌های واسطه‌ای به مسیر مقصد می‌رساند و می‌تواند صادرات را تسهیل و بهره‌وری حمل را افزایش دهد.

لجستیک؛ حلقه رقابت صادرات

در بازار سیمان، قیمت تنها در کارخانه تعیین نمی‌شود؛ بخشی از رقابت در کیلومترهایی شکل می‌گیرد که محصول میان تولیدکننده و خریدار طی می‌کند. وزن بالای سیمان و حاشیه سود محدودتر آن نسبت به بسیاری از کالاهای صنعتی، باعث می‌شود افزایش هزینه حمل، به سرعت مزیت قیمتی تولیدکننده را فرسوده کند. اتصال مستقیم کارخانه به شبکه ریلی، بخشی از این فشار را کاهش می‌دهد. حذف انتقال کامیونی تا پایانه ریلی، بارگیری دوباره و هماهنگی میان چند حلقه حمل، از مزایای روشن این مدل است. کاهش دفعات جابه‌جایی نیز احتمال آسیب یا اتلاف محصول را پایین می‌آورد. همچنین هرچه برنامه حرکت قطارهای باری منظم‌تر شود، تولیدکننده می‌تواند برنامه تولید، بارگیری و تحویل به مشتری خارجی را با دقت بیشتری تنظیم کند. این مزیت فراتر از یک محموله است. قطار باری قادر است در یک عملیات، حجم قابل توجهی از محصول را جابه‌جا کند؛ موضوعی که وابستگی به تعداد زیادی کامیون و هماهنگی میان چندین عامل حمل را کاهش می‌دهد. بنابراین، اگر محموله ۵۰۰ تنی نخست به یک برنامه منظم حمل تبدیل شود، ریل می‌تواند از یک زیرساخت موجود به مؤلفه‌ای واقعی در رقابت‌پذیری سیمان صوفیان بدل شود.

صنعت سیمان، برخلاف بسیاری از کالاهای صنعتی، به ظرفیت تولید وابسته نیست و هزینه رساندن محصول تا مقصد نیز می‌تواند سرنوشت صادرات را تعیین کند. وزن بالا، ارزش نسبتاً محدود و سهم حمل در قیمت نهایی، باعث می‌شود تغییرات کوچک در لجستیک، مستقیماً بر توان رقابت صادرکننده اثر بگذارد. از همین منظر، بازگشت خط ریلی کارخانه سیمان صوفیان پس از یک دهه، صرفاً احیای یک زیرساخت نیست؛ اقدامی است که می‌تواند معادله صادرات این شرکت را تغییر دهد. نخستین محموله ۵۰۰ تنی سیمان صوفیان، از کارخانه با واگن باری راهی ترکیه شد تا ریل به بخشی از زنجیره تجارت تبدیل شود.

بازگشت ریل به کارخانه

سیمان صوفیان، وابسته به هلدینگ شستا، بار دیگر به مزیتی دسترسی پیدا کرده که در صنعت سنگین می‌تواند تفاوتی تعیین‌کننده ایجاد کند. خط ریلی این کارخانه به شبکه سراسری راه‌آهن متصل است و همین اتصال، امکان می‌دهد واگن‌های باری بدون انتقال محصول با کامیون به پایانه‌ای دیگر، وارد مجموعه شوند و بارگیری در همان محل تولید انجام گیرد. اهمیت این ویژگی زمانی روشن‌تر می‌شود که بدانیم در صادرات سیمان، هر جابه‌جایی اضافه به معنای زمان، هزینه و پیچیدگی بیشتر است. محمد ارشد، مدیرعامل شرکت سیمان صوفیان، با اشاره به همین زیرساخت می‌گوید: «شرکت سیمان صوفیان از خط ریلی برخوردار است و این خط به شبکه سراسری راه‌آهن متصل است. به همین دلیل، امکان ورود مستقیم واگن‌های باری به داخل کارخانه و بارگیری محصولات در محل تولید وجود دارد». به گفته او، این ظرفیت پس از نزدیک به ۱۰ سال آماده استفاده مجدد شد و نخستین محموله صادراتی، به وزن ۵۰۰ تن، مستقیماً در کارخانه روی واگن‌های باری بارگیری

66

بازتعریف مسیر

حمل‌ونقل،

فرصتی

برای ارتقای

بهره‌وری

صادرات ایجاد

می‌کند و

می‌تواند هزینه

لجستیک را از

یک محدودیت

مزمّن به یک

مزیت رقابتی

تبدیل کند

یادداشت

N E W S



علی‌اکبر الوندیان

دیر انجمن صنعت سیمان

بحران برق در قلب صنعت سیمان

صنعت سیمان بار دیگر در برابر آزمونی قرار گرفته که منشأ آن نه بازار، بلکه بی‌ثباتی در تأمین انرژی است. محدودیت ناگهانی ۹۰ درصدی برق کارخانه‌های سیمان، آن هم در شهر یورماه، برخلاف انتظار فعالان صنعت برای کاهش محدودیت‌ها پس از مرداد، زنگ خطر را برای تولید به صدا درآورده است. در شرایطی که مقرر بود محدودیت برق صنایع از دو روز به یک روز در هفته کاهش یابد و در برخی مناطق آغاز شده بود، اکنون کارخانه‌ها تنها به حدود ۱۰ درصد ظرفیت برق خود دسترسی دارند. سهم برق صنعت سیمان امسال حدود ۴۰۰ مگاوات تعیین شده، در حالی که این رقم سال گذشته ۶۵۰ مگاوات بود و همان میزان امکان عرضه مناسب به بازار، جلوگیری از تنش قیمتی و عبور از دوره اوج مصرف را فراهم کرد. شهر یور برای صنعت سیمان صرفاً یک ماه تقویمی نیست؛ فرصتی برای جبران تولید و افزایش عرضه پیش از آغاز دوباره دغدغه تأمین سوخت و انرژی در مهر و آبان است. کارخانه‌ها تعمیرات خود را انجام داده و آماده تولید هستند، اما قطع برق بدون اطلاع قبلی، امکان برنامه‌ریزی را از آنها می‌گیرد و معلوم نیست این وضعیت تا چه زمانی ادامه دارد. مسئله فقط کمبود برق نیست؛ استمرار تأمین آن اهمیت بیشتری دارد. کوره‌های سیمان با خاموشی ناگهانی نمی‌توانند مانند خط تولید ساده، دوباره به مدار بازگردند. توقف کوره، فرآیند خنک‌شدن و سپس راه‌اندازی مجدد، زمان و هزینه‌ای سنگین تحمیل می‌کند و اختلال در برق، مستقیماً به اختلال در تولید تبدیل می‌شود. در سال‌های اخیر، صنعت سیمان در شمار صنایع سودآور کشور معرفی شده است؛ اما سودآوری، شرط بقای آن است. سرمایه‌ای که به تولید وارد شده، باید بتواند از مسیر تولید بازدهی ایجاد کند، نه اینکه در معرض فرسایش ناشی از افزایش هزینه‌ها و تصمیم‌های غیرقابل پیش‌بینی قرار گیرد. این موضوع زمانی مهم‌تر می‌شود که حدود ۶۵ درصد سهام صنعت سیمان در اختیار نهادهای دولتی و عمومی، از جمله صندوق‌های بازنشستگی و سازمان تأمین اجتماعی است و سود این بنگاه‌ها نهایتاً به بازنشستگان و دیگر ذی‌نفعان بازمی‌گردد. تضعیف سودآوری این صنعت، بنابراین تنها مسئله تولیدکننده نیست؛ بخشی از منابع عمومی و دارایی‌های بین‌نسلی نیز در معرض آسیب قرار می‌گیرد. راه‌حل، حمایت بی‌قیدوشرط از صنعت یا افزایش مصنوعی قیمت‌ها نیست؛ راه‌حل، پذیرش منطق اقتصاد و ایجاد امکان پیش‌بینی است. صنعت سیمان در بازاری رقابتی فعالیت می‌کند و واگذاری قیمت به سازوکار عرضه و تقاضا و بورس کالا، لزوماً به هش غیرمنطقی قیمت منجر نمی‌شود. ضروری است هزینه‌های تحمیل‌شده بر تولید در قیمت نهایی منعکس شود؛ نه بیشتر و نه کمتر. با حرکت قیمت انرژی به سمت سازوکار بازار نیز افزایش هزینه برق و سوخت برای صنعت انرژی‌بری مانند سیمان اجتناب‌ناپذیر است، اما این گذار باید تدریجی، شفاف و برنامه‌ریزی شده باشد. صنعت زمانی تاب‌آور می‌ماند که بداند فردای خود چگونه رقم خواهد خورد.

تلاش تازه برای احیای چوکا

تاصیکو احیای چوکا را با تمرکز بر نیروی انسانی و فعال سازی ظرفیت‌های صنعتی موجود دنبال می‌کند

کارخانه چوب و کاغذ ایران، چوکا، بار دیگر در کانون برنامه‌های احیا قرار گرفته است؛ مجموعه‌ای با سابقه در تالش که بازگشت آن به مدار تولید، تنها به معنای فعال‌شدن یک واحد صنعتی نخواهد بود، بلکه می‌تواند زنجیره‌ای از اشتغال، خدمات، حمل‌ونقل و فعالیت‌های اقتصادی منطقه را نیز دوباره به حرکت درآورد. هلدینگ سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی و مجموعه تاصیکو، با تأکید بر صیانت از نیروی انسانی و استفاده دوباره از ظرفیت‌های موجود، مسیر احیای این کارخانه را دنبال می‌کنند؛ مسیری که در صورت تحقق، از یک سو سرمایه‌ها و زیرساخت‌های موجود را از وضعیت کم‌استفاده خارج می‌کند و از سوی دیگر، امید تازه‌ای برای اقتصاد محلی تالش رقم خواهد زد.

سرمایه‌ای که نباید بماند

احیای چوکا در دستور کار هلدینگ سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی قرار گرفته و نشانه‌های این رویکرد در سفر مدیرعامل گروه صنعت سلولزی

تأمین، تاصیکو، به استان گیلان آشکار شد. محمد رحمانی، در جریان بازدید از کارخانه و دیدار با استاندار گیلان، مسئولان استانی و نمایندگان کارکنان، درباره وضعیت موجود و راهکارهای بازگرداندن مجموعه به چرخه تولید گفت‌وگو کرد. رحمانی با تأکید بر جایگاه نیروی انسانی اظهار کرد: «حفظ کرامت و صیانت از حقوق کارکنان، از اصول اساسی مدیریت در هلدینگ تاصیکو است و برنامه‌های احیای چوکا نیز با اتکا به همین رویکرد دنبال می‌شود». او همچنین بازگشت پایدار کارخانه را نیازمند «اعتماد متقابل، هم‌افزایی و مشارکت همه بخش‌های مرتبط» دانست و تأکید کرد که این مسیر با همراهی کارکنان دنبال خواهد شد.

بازگشت تولید، بازگشت رونق

برای تالش، چوکا صرفاً یک کارخانه نیست؛ نام این مجموعه با اقتصاد، اشتغال و معیشت بخشی از منطقه گره خورده است. از همین رو، احیای آن می‌تواند دامنه‌ای فراتر از اشتغال مستقیم داشته باشد. با افزایش

فعالیت کارخانه، خرید مواد اولیه، خدمات فنی و تعمیراتی، حمل‌ونقل، پیمانکاری و دیگر خدمات وابسته نیز می‌توانند رونق بگیرند و بخشی از گردش مالی از دست‌رفته دوباره به اقتصاد محلی بازگردد. این اثرگذاری برای صنعت سلولزی کشور نیز اهمیت دارد. در شرایطی که تولیدکنندگان با چالش‌هایی مانند تأمین مواد اولیه، افزایش هزینه‌ها و فشار رقابتی روبه‌رو هستند، استفاده حداکثری از ظرفیت کارخانه‌های موجود می‌تواند به افزایش ظرفیت داخلی و کاهش اتکای صنعت به ظرفیت‌های بلااستفاده کمک کند. از این منظر، احیای چوکا بیش از بازگشت یک بنگاه به فعالیت است؛ تلاشی برای استفاده دوباره از بخشی از توان صنعتی کشور.

برای شستا نیز این پرونده می‌تواند در چارچوب رویکردی گسترده‌تر معنا پیدا کند؛ رویکردی که بر شناسایی ظرفیت‌های قابل استفاده بنگاه‌ها و رفع گلوگاه‌های تولید متمرکز است. اگر چوکا بتواند از وضعیت کنونی عبور کند و به فعالیتی پایدار برسد، این تجربه می‌تواند نمونه‌ای برای بازفعال سازی دیگر دارایی‌های صنعتی دارای ظرفیت در مجموعه‌های تابعه باشد.



فریال مستوفی

نایب‌رئیس اتاق تهران

اقتصاد پس‌جنگ و بحران نقدینگی

پس از هر جنگ، حتی محدود، اقتصاد با مرحله‌ای دشوارتر از خود جنگ روبه‌رو می‌شود؛ بازگشت به چرخه تولید، تجارت و سرمایه‌گذاری. جنگ زیرساخت‌ها را تخریب نمی‌کند؛ به اعتماد، پیش‌بینی‌پذیری، زنجیره تأمین، روابط اعتباری و جریان نقد بنگاه‌ها نیز آسیب می‌زند. از این‌رو، در دوره پس‌جنگ ممکن است واحدی سفارش، بازار و ظرفیت تولید داشته باشد، اما به دلیل کمبود نقدینگی نتواند به فعالیت بازگردد. مسئله بسیاری از بنگاه‌ها الزام‌آلود تقاضا نیست؛ ناتوانی در تأمین منابع مالی کوتاه‌مدت است. نقدینگی برای بنگاه همان نقشی را دارد که خون برای بدن ایفا می‌کند؛ از پرداخت حقوق و خرید مواد اولیه تا تسویه‌بدهی، همه به جریان نقد وابسته است. در شرایط عادی، تأخیر چند هفته‌ای در وصول مطالبات یا افزایش قیمت نهاده‌ها قابل مدیریت است، اما پس از جنگ همین وقفه می‌تواند به توقف خط تولید، از دست رفتن نیروی انسانی، کاهش اعتبار تجاری و خروج بنگاه از بازار بینجامد. بازسازی بدون احیای مالی بنگاه‌ها ناقص و ناتمام است. دولت‌ها معمولاً بر بازسازی، مهار تورم و تأمین کالاهای اساسی متمرکز می‌شوند؛ حال آنکه اگر سرمایه در گردش تأمین نشود، ظرفیت تولیدی فرسوده خواهد شد. در اقتصادهایی با نظام مالی متنوع، بانک‌ها، صندوق‌های ضمانت، بیمه‌های اعتباری و ابزارهای زنجیره‌ای هم فشار را جذب می‌کنند. اما در ایران، اتکالی شدید به بانک‌ها، اهمیت سیاست اعتباری را دوچندان کرده است. نخستین مسیر، تسهیلات سرمایه در گردش است؛ برای خرید مواد اولیه و قطعات، حمل‌ونقل، بسته‌بندی و حقوق تولید، نه پوشاندن زیان‌های انباشته یا تسویه بی‌برنامه بدهی‌های گذشته. خطوط اعتباری کوتاه‌مدت، تعدید هدفمند و تأمین مالی سفارش‌های معتبر می‌تواند به بنگاه فرصت بازگشت بدهد؛ مشروط بر تداوم تولید، حفظ اشتغال، شفافیت مالی و برنامه عملیاتی. تزریق پول بدون تشخیص، می‌تواند بحران بانکی و تورمی را تشدید کند. هم‌زمان، تأمین مالی زنجیره‌ای باید جدی باشد. ابزارهایی مانند اوراق گام، برات الکترونیکی و پرداخت مبتنی بر زنجیره تأمین، جریان واقعی کالا، قرارداد و مطالبات را مبنای اعتباردهی قرار می‌دهند و می‌توانند بخشی از پرداخت نقدی را جایگزین کنند. اعتبار از خریدار به تولیدکننده و سپس به تأمین‌کنندگان منتقل می‌شود و تولید را سرپا نگه می‌دارد. فاکتورینگ نیز می‌تواند مطالبات قطعی و قابل احراز بنگاه را پیش از سررسید به نقدینگی تبدیل کند؛ ابزاری مهم برای پیمانکاران، تأمین‌کنندگان و شرکت‌های فنی. بازار سرمایه نیز برای بنگاه‌های بزرگ‌تر و شفاف‌تر، برای افزایش سرمایه و نوسازی خطوط کاربرد دارد، اما در کوتاه‌مدت جایگزین سریع بانک‌ها نیست. دوره پس‌جنگ فقط دوره تأمین مالی نیست؛ زمان بازآرایی مدل کسب‌وکار است. توافق اعتباری با تأمین‌کنندگان، تولید قراردادی، استفاده از ظرفیت خالی، فروش اعتباری کنترل شده، جوینت‌ونچر، واگذاری دارایی‌های غیرمولد، ادغام یا ورود سرمایه‌گذار جدید، گاه از وام کارآمدتر است.

حمیدرضاییاتی‌نیا

روزنامه نگار

۶۶

**بازار کوچک
گرجستان به
دلیل پیوند
با مسیرهای
ترانزیتی و
دریای سیاه،
می‌تواند برای
صادرکنندگان
ایرانی ارزشی
بسیار بزرگ‌تر
از اندازه
جمعیت و
مصرف داخلی
این کشور
داشته باشد**

خدمات وابسته به تجارت در ایران نیز کمک کند. حمل‌ونقل جاده‌ای و ریلی، انبارداری، بیمه، خدمات گمرکی، بسته‌بندی و سایر خدمات لجستیکی، همگی از افزایش مبادله منتفع می‌شوند. از این منظر، سود تجارت با گرجستان تنها در رقم صادرات و واردات خلاصه نمی‌شود؛ بخشی از منافع واقعی، در رشد خدمات جانبی و شکل‌گیری زنجیره‌های اقتصادی پیرامون تجارت آشکار می‌شود. اگر همکاری ترانزیتی میان دو کشور تقویت شود، حتی امکان آن وجود دارد که حجم فعالیت‌های اقتصادی وابسته، از رقم تجارت مستقیم نیز فراتر رود. این همان نقطه‌ای است که تجارت دوجانبه را از یک مبادله ساده به یک سازوکار توسعه‌ای تبدیل می‌کند.

موانع مالی؛ مانع اصلی

با وجود این ظرفیت‌ها، تجارت ایران و گرجستان با موانعی جدی روبه‌رو است. مهم‌ترین آنها محدودیت‌های مالی و بانکی است. تحریم‌های بانکی، انتقال پول و تسویه معاملات را دشوار کرده و در بسیاری موارد، حتی زمانی که کالا و مشتری وجود دارد، فرایند پرداخت به مانعی جدی تبدیل می‌شود. به همین دلیل، توسعه واقعی روابط اقتصادی میان دو کشور، تنها با افزایش تمایل تجار ممکن نخواهد شد؛ بلکه نیازمند مجموعه‌ای از اصلاحات عملی است. تسهیل رویه‌های گمرکی، ایجاد مسیرهای مالی امن و شفاف، کاهش هزینه‌های لجستیکی، بهبود حمل‌ونقل و تقویت ارتباط میان بخش خصوصی دو طرف، از ضرورت‌های این مسیر است. بخش خصوصی نیز می‌تواند نقشی تعیین‌کننده داشته باشد؛ به‌ویژه در شناسایی تقاضای واقعی بازار گرجستان و تطبیق آن با توان تولیدی ایران. تشکیل کارگروه‌های تخصصی مشترک در حوزه‌هایی چون صنایع غذایی، مصالح ساختمانی، پتروشیمی، محصولات پلاستیکی، فولاد، کشاورزی و کالاهای صنعتی می‌تواند تجارت را از حالت پراکنده و موردی خارج کند. اتاق‌های بازرگانی، تشکل‌های صادراتی و شرکت‌های خصوصی اگر به‌صورت منظم و هدفمند همکاری کنند، مسیر ورود کالا، شناسایی شریک تجاری و کاهش هزینه‌های بازار را هموار خواهند کرد. در نهایت، مهم‌ترین مسئله برای ایران نه فقط افزایش عدد مبادلات، بلکه تغییر کیفیت رابطه تجاری است. تجارت زمانی ارزش پایدار می‌آفریند که با افزایش سهم صادرات ایران، تنوع کالاهای، حضور مستمر در بازار و شکل‌گیری روابط بلندمدت همراه باشد. گرجستان می‌تواند در این معادله، نقش یک حلقه راهبردی را بازی کند؛ حلقه‌ای برای تنوع مسیرها، ارتقای صادرات، توسعه خدمات و تقویت جایگاه ایران در تجارت منطقه‌ای.

تجارت پایدار، نه مقطعی

ارزش واقعی رابطه ایران و گرجستان زمانی آشکار می‌شود که تجارت از سطح مقطعی و آماری عبور کند و به پیوندی پایدار، قابل پیش‌بینی و چندلایه برسد. ایران اگر بخواهد از این فرصت بهره‌برگیرد، باید گرجستان را هم‌زمان به سه چشم ببیند: بازار مقصد، مسیر عبور و شریک تجاری. چنین نگاهی، امکان می‌دهد که واردات، صادرات و ترانزیت در یک منطق واحد قرار گیرند و به جای رقابت با یکدیگر، یکدیگر را تقویت کنند. در سطح صادرات، حضور مستمر نیازمند شبکه توزیع، شناخت ذائقه بازار و قراردادهای بلندمدت است. در سطح واردات، استفاده از گرجستان به‌عنوان مسیر جایگزین، می‌تواند بخشی از ریسک‌های ناشی از محدودیت‌های بیرونی را کاهش دهد. در سطح ترانزیت نیز، اتصال به بنادر و شبکه حمل‌ونقل این کشور، ارزش افزوده تازه‌ای برای تجارت ایران خلق می‌کند. این رویکرد به‌ویژه برای بنگاه‌های کوچک و متوسط ایرانی اهمیت دارد؛ بنگاه‌هایی که اغلب توان ورود مستقیم به بازارهای دوردست را ندارند و می‌توانند از نزدیک بودن جغرافیایی و سهولت نسبی ارتباط با گرجستان بهره ببرند. افزون بر این، افزایش مبادلات، زمینه را برای سرمایه‌گذاری مشترک نیز فراهم می‌کند؛ از انبارهای مشترک و مراکز توزیع گرفته تا شرکت‌های خدمات تجاری و پروژه‌های لجستیکی. اگر چنین حلقه‌هایی شکل بگیرد، رابطه ایران و گرجستان از خرید و فروش ساده کالا فراتر خواهد رفت و به مشارکت در زنجیره ارزش تبدیل می‌شود. این همان نقطه‌ای است که یک بازار کوچک، به فرصتی بزرگ برای اقتصاد خارجی ایران بدل می‌شود.

گرجستان؛ مسیر تازه تجارت خارجی ایران

رشد ۶۶ درصدی مبادلات ایران و گرجستان نشان می‌دهد این رابطه می‌تواند فراتر از بازار مصرفی پیش برود و به مسیر تازه‌ای برای صادرات، واردات و ترانزیت تبدیل شود



فروش ایران. عامل برجسته این جهش، ورود بیش از پنج هزار دستگاه خودروی سواری از گرجستان به ایران است؛ در حالی که این رقم در سال قبل تنها پنج دستگاه بود. چنین تغییر بزرگی، بیش از آنکه نشانه رشد تولید یا مصرف داخلی در گرجستان باشد، از فعال شدن ظرفیت بازصادراتی این کشور حکایت دارد. گرجستان طی سال‌های اخیر به یکی از مراکز مهم واردات، تجارت و بازصادرات خودرو در منطقه تبدیل شده و همین ویژگی اکنون در مناسبات با ایران خود را نشان داده است. این واقعیت، برای سیاست تجاری ایران یک پیام روشن دارد: باید گرجستان را نه فقط به‌عنوان یک بازار، بلکه به‌عنوان یک هاب تجاری و واسط توزیع در نظر گرفت.

فراتر از بازار ۴ میلیونی

بازار داخلی گرجستان با جمعیتی حدود چهار میلیون نفر، به‌تنهایی جذابیت یک بازار بزرگ را ندارد، اما موقعیت جغرافیایی آن، ارزش اقتصادی‌اش را چند برابر می‌کند. این کشور در قفقاز جنوبی و در کنار دریای سیاه قرار دارد و از مسیرهای جاده‌ای، ریلی و بندری به شبکه‌ای از ارتباطات منطقه‌ای پیوند می‌خورد. همین جایگاه، گرجستان را به نقطه‌ای مهم برای اتصال شرق و غرب تبدیل کرده است. برای ایران نیز این مزیت تنها در سطح مصرف به بخشی از خلاصه نمی‌شود. اگر نگاه تجاری از مرزهای گرجستان فراتر برود، این کشور می‌تواند به دروازه‌ای برای ورود کالاهای ایرانی به بازارهای پیرامونی بدل شود. در چنین چارچوبی، اهمیت گرجستان بیشتر از اندازه بازارش معنا پیدا می‌کند. یک اقتصاد کوچک، اما در موقعیت گذرگاهی، گاه می‌تواند از یک بازار بزرگ مصرفی، اثرگذارتر باشد. ایران اگر این منطق را بپذیرد، می‌تواند گرجستان را به بخشی از شبکه تجارت خود با قفقاز، دریای سیاه و اروپا تبدیل کند. این رویکرد، به‌ویژه برای کالاهایی که زمان تحویل، هزینه حمل و سرعت دسترسی در رقابت‌پذیری آنها تعیین‌کننده است، مزیتی جدی خواهد بود.

بنابراین، مسئله اصلی نه حجم جمعیت گرجستان، بلکه نقش ژئواقتصادی آن در مسیرهای تجارت منطقه‌ای است؛ نقشی که در صورت بهره‌برداری دقیق، می‌تواند برای ایران ارزش افزوده‌ای فراتر از مبادلات مستقیم ایجاد کند.

سکوی منطقه‌ای گرجستان برای ایران

همکاری فعال بخش خصوصی استوار شود، گرجستان می‌تواند از یک بازار محدود به سکویی منطقه‌ای بدل شود. این رویکرد، فقط به افزایش حجم مبادلات محدود نخواهد ماند؛ بلکه کیفیت تجارت را ارتقا می‌دهد، خدمات لجستیکی را گسترش می‌دهد، هزینه‌های مبادله را کاهش می‌دهد و جایگاه ایران را در شبکه اقتصاد پیرامونی تقویت می‌کند.

اقتصاد ایران در نقطه‌ای ایستاده که هر مسیر تازه برای تأمین کالا، توسعه صادرات و کاستن از هزینه‌های مبادله، ارزشی فراتر از یک انتخاب معمول دارد.

در چنین فضایی، گرجستان می‌تواند برای ایران فقط یک بازار کوچک مصرفی نباشد؛ این کشور می‌تواند به‌مثابه یک گذرگاه تجاری، یک سکوی بازصادراتی و یک حلقه اتصال به قفقاز، دریای سیاه و حتی بازارهای اروپایی عمل کند. داده‌های نیمه نخست ۲۰۲۶ نیز همین اهمیت را برجسته می‌کند. ارزش مبادلات ایران و گرجستان در این دوره به ۲۳۱.۴ میلیون دلار رسیده و نسبت به مدت مشابه سال قبل، رشد حدود ۶۶ درصدی را ثبت کرده است. با این حال، این رشد بیش از آنکه از تقویت متوازن دو سوی تجارت ناشی شده باشد، محصول جهش صادرات گرجستان به ایران است. همین نکته، هم فرصت را نشان می‌دهد و هم هشدار را: اگر ایران بخواهد از ظرفیت گرجستان بهره‌بربد، باید از نگاه صرف به عدد تجارت عبور کند و به کیفیت، ترکیب و کارکرد راهبردی این رابطه بنگرد. گرجستان در این چارچوب، می‌تواند نه فقط مقصدی برای کالا، بلکه ابزاری برای تنوع بخشی به مسیرهای تجارت خارجی ایران باشد؛ ابزاری که در صورت سیاست‌گذاری درست، به افزایش تاب‌آوری تجاری و تقویت حضور منطقه‌ای ایران کمک خواهد کرد.

جهش تجارت با موتور خودرو

جزئیات آمارها نشان می‌دهد موتور اصلی رشد مبادلات، بازصادرات خودرو بوده است. به گفته سیده فاطمه مقیمی، رئیس اتاق مشترک بازرگانی ایران و گرجستان، صادرات گرجستان به ایران در شش ماهه نخست سال جاری به حدود ۱۰۶ تا ۱۰۷ میلیون دلار رسیده؛ رقمی که در دوره مشابه سال گذشته فقط ۱۴.۶ میلیون دلار بود. آمار رسمی تجارت خارجی گرجستان نیز صادرات ۱۰۶.۸ میلیون دلاری به ایران را تأیید می‌کند و از رشد ۶۲۹ درصدی این بخش خبر می‌دهد.

در مقابل، صادرات ایران به گرجستان حدود ۱۲۴.۵ میلیون دلار بوده و تقریباً در مدار سال گذشته باقی مانده است. این تفاوت نشان می‌دهد که از افزایش حدود ۹۲ میلیون دلاری تجارت دو کشور، سهم اصلی به جهش صادرات گرجستان بازمی‌گردد، نه به افزایش

گرجستان برای ایران فقط یک مقصد تجاری نیست؛ فرصتی است برای بازتعریف مسیرهای تجارت خارجی و تنوع بخشی به پیوندهای اقتصادی. اقتصاد ایران در دوره‌ای که گشودن مسیرهای تازه برای تأمین کالا، صادرات و حمل‌ونقل اهمیتی حیاتی یافته، می‌تواند از موقعیت این کشور در قفقاز و کرانه دریای سیاه بهره‌بربد. اگر سیاست تجاری ایران بر سه محور صادرات پایدار، ترانزیت هوشمند و

تحلیل
N E W S

بی‌اعتمادی نسل زد آمریکابه بیمه

یافته‌های یک نظرسنجی جدید از مؤسسه «کاتو» نشان می‌دهد که نسل جوان آمریکا نسبت به آینده سیستم تأمین اجتماعی عمیقاً بدبین است. بر اساس این نظرسنجی، تنها ۳۴ درصد از پاسخ‌دهندگان نسل زد (متولدین اواخر دهه ۱۹۹۰ تا اوایل ۲۰۱۰) معتقدند که این برنامه تا زمان رسیدن آنها به سن بازنشستگی همچنان پابرجا خواهد ماند. همچنین ۷۸ درصد از این گروه انتظار دارند که در آینده، کمتر از میزان کامل مزایای وعده‌داده‌شده دریافت کنند. در مقابل، نسل بیبی‌بومرها (متولدین ۱۹۴۶ تا ۱۹۶۴) دیدگاهی کاملاً متفاوت دارند. ۸۹ درصد از افراد ۶۵ سال به بالا معتقدند که مزایای فعلی باید بدون تغییر حفظ شود، حتی اگر این موضوع به معنای افزایش مالیات برای کارگران جوان‌تر باشد. این شکاف نسلی، چالش بزرگی را پیش روی سیاست‌گذاران آمریکایی قرار داده است، به‌ویژه که هیأت امنای تأمین اجتماعی هشدار داده که صندوق این برنامه تا سال ۲۰۳۳ با کسری جدی مواجه خواهد شد و پس از آن، بازنشستگان تنها ۷۷ درصد از مزایای پیش‌بینی‌شده خود را دریافت خواهند کرد. وضعیت کنونی نشان می‌دهد حدود ۷۰ میلیون آمریکایی به برنامه تأمین اجتماعی وابسته هستند. این برنامه نه تنها برای بازنشستگان، بلکه برای حدود ۱۱ میلیون آمریکایی دارای معلولیت هم حیاتی است. بر اساس داده‌های ائتلاف شهروندی مسئولیت‌پذیر، تقریباً نیمی از این افراد برای تأمین ۵۰ درصد یا بیشتر از درآمد خانوار خود به این مزایا نیاز دارند و ۱۸ درصد، تقریباً تمام درآمدشان را از این محل دریافت می‌کنند. گزارش اداره تأمین اجتماعی آمریکا (SSA) نشان می‌دهد که دریافت‌کنندگان بیمه معلولیت، دو برابر بیش از دیگر آمریکایی‌های در سن کار در معرض فقر قرار دارند. برای بازنشستگان هم شرایط مشابه است. نظرسنجی سال ۲۰۲۴ اتحادیه شهروندان ارشد نشان داد که ۶۷ درصد از دریافت‌کنندگان تأمین اجتماعی، بیش از نیمی از درآمد خود را از این برنامه کسب می‌کنند و ۲۷ درصد از آنها تنها به همان پرداخت ماهانه وابسته‌اند. به همین دلیل، هرگونه کاهش در مزایا می‌تواند پیامدهای ویرانگری برای میلیون‌ها آمریکایی داشته باشد. برای مقابله با این بحران مالی، پیشنهادهای مختلفی مطرح شده است.

بنیاد «پیتز جی. پیترسون» به برخی پیشنهادهای «مؤسسه بروکینگز» اشاره کرده که شامل افزایش سقف دستمزدهای مشمول مالیات تأمین اجتماعی (که در حال حاضر تنها ۸۰ درصد دستمزدها را پوشش می‌دهد)، افزایش ۰.۲ درصدی مالیات حقوق برای همه افراد، افزایش سن کامل بازنشستگی برای افراد پردرآمد و کاهش مزایای همسران و فرزندان وابسته می‌شود. با وجود این طرح‌های متعدد، تاکنون هیچ اقدام گسترده‌ای با حمایت دوجزبی در کنگره آمریکا به تصویب نرسیده است. در چنین شرایطی، نسل جوان باید خود را برای آینده‌ای آماده کند که در آن تأمین اجتماعی نقشی کم‌رنگ‌تر ایفا خواهد کرد. کارشناسان توصیه می‌کنند افراد ابتدا هزینه‌های دوران بازنشستگی خود را برآورد کنند (معمولاً ۷۰ تا ۷۵ درصد درآمد پیش از بازنشستگی)، سپس بیشترین میزان ممکن را در حساب‌های بازنشستگی شخصی پس‌انداز کنند. سقف این مشارکت‌ها در سال ۲۰۲۶ به تدریج ۲۴ هزار و ۵۰۰ دلار و ۷ هزار و ۵۰۰ دلار تعیین شده است.



▲ همسایگان قدیمی محله لاموره‌نادر سویل، با طرح تعاونی، همچنان در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند- (عکس: آل پائیس)

هرچند در برخی کشورها با استقبال روبه‌رو شده، اما به سرمایه‌گذاری اولیه سنگین و زمان طولانی نیاز دارد. در لندن، نمونه‌هایی از این دست حتی تا ۱۳ سال زمان برده‌اند. خانه‌های سالمندان خصوصی هم برای بسیاری از بازنشستگان، با حقوق معمول، بیش از حد گران است و عملاً دسترس‌پذیر نیست.

ایده تعاونی محله‌ای

در همین زمینه، کارمن رزا خیمنز و فاطمه نیوت از دانشگاه مالاگا مدلی نظری را با نام «تعاونی محله‌ای سالمندان» یا OPNC پیشنهاد کرده‌اند. منطق این مدل ساده، اما تازه است: سالمندان خانه‌های خود را به‌عنوان سرمایه اولیه در اختیار تعاونی می‌گذارند و درآمد حاصل از اجاره خانه‌های خالی، هزینه‌های بازسازی، تطبیق خانه‌ها با نیازهای سالمندی و خدمات پشتیبانی مانند نظافت، پخت‌وپز و مراقبت را تأمین می‌کند. پرسش اصلی اما روشن بود: آیا این الگو از نظر اقتصادی دوام می‌آورد و آیا خود سالمندان آن را می‌پذیرند؟ برای پاسخ، تیم پژوهشی میان سال‌های ۲۰۲۱ تا ۲۰۲۳ در دو شهر مالاگا و سویل مطالعه‌ای میدانی انجام داد؛ دو شهری که از نظر سطح درآمد، بهای اجاره و بافت اجتماعی، تفاوت‌های معناداری دارند.

دو شهر، دو داوری

پژوهشگران برای سنجش دیدگاه سالمندان از گروه‌های متمرکز استفاده کردند. در مجموع ۱۴۷ نفر در ۱۵ نشست در دو محله بایلناگا و سرو-آمانته در سویل حضور یافتند. میانگین سنی شرکت‌کنندگان حدود ۷۲ سال بود، دو سوم آنان زن و بیشترشان نیز مالک

خانه خود بودند. پاسخ‌ها نیز یکدست نبود. در مالاگا، جایی که درآمد و اجاره‌بها بالاتر است، استقبال گرم‌تری دیده شد. شرکت‌کنندگان، کاهش هزینه بازسازی از محل اجاره خانه‌های خالی را مزیت مهم مدل دانستند و آن را راهی برای حفظ همزمان حقوق بازنشستگی و درآمد ملکی توصیف کردند. برای آنان، این الگودر قیاس با خانه سالمندان، گزینه‌ای بسیار کم‌هزینه‌تر و قابل قبول‌تر جلوه می‌کرد. اما در سویل، تصویر متفاوت بود. در شهری با توان مالی پایین‌تر و اجاره‌بهای کمتر، تردیدها پررنگ‌تر بود. برخی شرکت‌کنندگان باور نداشتند که درآمد اجاره یک خانه بتواند هزینه بازسازی و خدمات مراقبتی را تأمین کند. نگرانی اصلی آنان این بود که با اجاره یک واحد یا یک اتاق، امکان پرداخت برای نظافت، همراهی و کمک روزانه فراهم نشود. همین دوگانگی، پژوهشگران را به این نتیجه رساند که مدل باید منعطف باشد و بر پایه سطح درآمد و ارزش ملک، سناریوهای متفاوتی ارائه دهد.

چهار سناریو، یک آزمون

برای ارزیابی اقتصادی، پژوهشگران چهار سناریو را مقایسه کردند. در سناریوی نخست، سالمند بدون تعاونی در خانه می‌ماند و همه هزینه‌ها را شخصاً یا با کمک خانواده می‌پردازد. در سناریوی دوم، تعاونی شکل می‌گیرد، اما خانه‌ها دست‌نخورده باقی می‌مانند و فقط تخفیف‌های گروهی در بازسازی و خدمات اعمال می‌شود. در سناریوی سوم، سالمند در خانه خود می‌ماند، اما یک یا چند اتاق خالی را اجاره می‌دهد. در سناریوی چهارم، چند سالمند در یک خانه هم‌خانگی می‌کنند و خانه‌های خالی خود را به‌طور کامل اجاره می‌دهند.

راه حل اسپانیایی برای سالمندی در خانه

تعاونی محله‌ای سالمندان، بر پایه اجاره خانه‌های خالی و هم‌خانگی داوطلبانه، تلاش می‌کند هزینه مراقبت و بازسازی را به سطحی قابل پرداخت برای بازنشستگان برساند

نتایج، فاصله چشمگیر میان این الگوها را نشان داد. در سناریوی نخست، بازسازی یک خانه چهار خوابه همراه با خدمات نظافت دوبار در هفته، سالانه حدود ۱۸ هزار یورو هزینه دارد؛ رقمی سنگین برای بسیاری از بازنشستگان. در سناریوی دوم، تنها با تشکیل تعاونی و بهره‌گیری از تخفیف گروهی، هزینه‌ها به حدود ۳۰ تا ۲۵ درصد حالت نخست کاهش می‌یابد. سناریوی سوم نیز امیدبخش بود. اگر سالمندان دو اتاق از خانه را اجاره دهند و نیازی به بازسازی اساسی نباشد، تعاونی به نقطه خودکفایی می‌رسد. حتی با سه اتاق اجاره‌ای، این خودکفایی تا سطح بازسازی ۳۰ درصدی ادامه پیدا می‌کند؛ اما بیشترین بازده مربوط به سناریوی چهارم بود؛ زمانی که سه نفر در یک خانه چهار خوابه هم‌خانگی کنند، تعاونی حتی با بازسازی ۵۰ درصدی نیز تقریباً خودکفاست و سهم هر عضویه حدود ۸ درصد می‌رسد. اگر خانه نیاز به بازسازی نداشته باشد، تعاونی می‌تواند تا ۴۹ درصد سود هم به دست آورد؛ سودی که می‌تواند به خدمات بیشتر یا صندوق ذخیره برای دوران وابستگی اختصاص یابد.

مکان و اندازه

یافته‌ها نشان داد موقعیت جغرافیایی نقشی تعیین‌کننده دارد. در مالاگا، با اجاره‌بهای بالاتر، مدل در سطح‌های بیشتری از بازسازی خودکفا می‌شود. در سویل، با اجاره‌های پایین‌تر، این خودکفایی دیرتر و در سطح بازسازی پایین‌تری رخ می‌دهد. اندازه خانه نیز اهمیت دارد. خانه‌های چهار خوابه، هرچند سهم کمتری از نمونه را تشکیل می‌دادند، اما کارایی بالاتری داشتند. با این حال، خانه‌های سه‌خوابه هم اگر سه‌نفره مورد استفاده قرار گیرند و بازسازی از ۲۰ تا ۳۰ درصد فراتر نرود، همچنان می‌توانند پایدار بمانند.

چالش‌ها و امکانات

هیچ مدلی بی‌هزینه نیست. بزرگ‌ترین چالش، مدیریت تعاونی است. سالمندان معمولاً توان یا حوصله درگیری با امور مالی و حقوقی را ندارند و به مدیر حرفه‌ای نیاز پیدا می‌کنند. با این حال، برآوردها نشان می‌دهد اگر اعضای تعاونی از ۴۵ نفر بیشتر شوند، هزینه مدیر در سطح کل سرشکن می‌شود و اثر معناداری بر خودکفایی ندارد. چالش دیگر، وابستگی شدید است. اگر یکی از اعضا به مراقبت ۲۴ ساعته نیاز داشته باشد، مدل دیگر به تنهایی خودکفا نیست و هر عضو باید سالانه بین ۴ هزار تا ۱۳ هزار و ۳۰۰ یورو کمک کند. با این حال، این رقم همچنان بسیار کمتر از ۳۶ هزار و ۳۰۰ یورو در سال است که یک فرد تنها برای پرستار خصوصی می‌پردازد. افزون بر آن، در اسپانیا کمک‌های دولتی برای افراد با وابستگی شدید وجود دارد که می‌تواند بخش مهمی از هزینه را پوشش دهد. پژوهش رزا-خیمنز و همکارانش نشان می‌دهد که تعاونی محله‌ای سالمندان می‌تواند به سیاستی عمومی، کم‌هزینه‌تر و انسانی‌تر بدل شود؛ سیاستی که هم‌مادند در خانه را ممکن می‌کند، هم تنهایی را کاهش می‌دهد، هم عرضه مسکن اجاره‌ای کنترل‌شده را افزایش می‌دهد. این مدل شاید همه مشکلات را حل نکند، اما نشان می‌دهد به محاسبه و همکاری، می‌توان خانه را نه فقط محل سکونت، بلکه تکیه‌گاه امن پیری کرد.

۱۸ میلیارد دلار برای مهار آسیب‌های متا

متا پذیرفت برای محدود کردن آسیب شبکه‌های اجتماعی به کودکان میلیاردها دلار بپردازد، اما پرونده‌های جهانی پرسش بزرگ‌تری را مطرح کرده‌اند

کمک کرد. حالا به پرونده آمریکا برگردیم. ۲۹ ایالت آمریکا از متا شکایت کرده بودند که فیس‌بوک و اینستاگرام عمداً طوری طراحی شده‌اند که کودکان و نوجوانان را مدت بیشتری درگیر نگه دارند. متا در نهایت با پرداخت ۱۸ میلیارد دلار موافقت کرد و پذیرفت استفاده کودکان از این شبکه‌ها را محدود کند؛ از جمله با محدود کردن زمان استفاده و جلوگیری از استفاده شبانه. اما منتقدان می‌گویند این توافق فقط بخشی از مشکل را حل کرده؛ زیرا مسئله فقط این نیست که کودکان چند ساعت در اینستاگرام باشند. مسئله مهم‌تر این است که در این چند ساعت چه چیزهایی به آنها نشان داده می‌شود. پرونده‌های دیگری نیز علیه متا در کشورهای مختلف در جریان است. در کنیا، دادگاه اجازه داده پرونده مرناگ ادامه پیدا کند. در هلند نیز درباره رفتار تبعیض‌آمیز احتمالی سیستم‌های متا تحقیق می‌شود. اتحادیه اروپا هم درباره ویژگی‌هایی مانند «پیمایش بی‌نهایت» تحقیق کرده است؛ همان قابلیتی که باعث می‌شود کاربر بدون رسیدن به پایان، صفحه را پایین ببرد و مرتب مطالب تازه ببیند.

پس از نزدیک چهار سال هنوز به نتیجه نهایی نرسیده است. مشکل اصلی از اینجا شروع می‌شود: فیس‌بوک و اینستاگرام فقط مطالبی را که مردم منتشر می‌کنند نشان نمی‌دهند؛ آنها انتخاب می‌کنند چه مطالبی بیشتر دیده شود. مثلاً اگر شما چند بار روی ویدئوهای ورزشی کلیک کنید، برنامه متوجه می‌شود که به ورزش علاقه دارید و ویدئوهای بیشتری از همین نوع به شما نشان می‌دهد. هدف این است که شما مدت بیشتری در برنامه بمانید. حالا تصور کنید همین روش درباره یک مطلب خطرناک اتفاق بیفتد. اگر یک محتوای خشن، افراطی یا نفرت‌پراکن توجه زیادی جلب کند، ممکن است برنامه آن را به افراد بیشتری نشان دهد. در نتیجه، یک مطلب خطرناک می‌تواند بسیار سریع پخش شود. منتقدان متنا می‌گویند چنین اتفاقی در موارد مختلف رخ داده است. درباره نمایش محتوای مربوط به اختلالات تغذیه‌ای به برخی نوجوانان گزارش‌هایی منتشر شده است. همچنین گروه‌های حقوق بشری گفته‌اند فیس‌بوک در گسترش مطالب نفرت‌پراکن علیه مسلمانان روهینگیا در میانمار نقش داشته است؛ مطالبی که به افزایش خشونت

شرکت متا، مالک فیس‌بوک و اینستاگرام، در آمریکا پذیرفته است برای پایان دادن به یک پرونده قضایی، ۱۸ میلیارد دلار بپردازد و استفاده کودکان و نوجوانان از شبکه‌های اجتماعی خود را محدود کند. این اتفاق یک پیروزی برای خانواده‌هایی است که معتقدند شبکه‌های اجتماعی به فرزندانشان آسیب زده‌اند؛ اما یک مشکل بزرگ‌تر همچنان باقی مانده است: اگر فیس‌بوک و اینستاگرام محتوای خطرناک را بیشتر به مردم نشان دهند، آیا خود متا هم باید مسئول باشد؟ برای درک این مسئله، ماجرای یک خانواده در اتیوپی مهم است. أبراهام مرثاگ می‌گوید پدرش، که استاد شیمی دانشگاه بود، در سال ۲۰۲۱ و در جریان جنگ داخلی اتیوپی کشته شد. او معتقد است قبل از کشته‌شدن پدرش، مطالبی در فیس‌بوک منتشر شده بود که مردم را به کشتن او تشویق می‌کرد. حتی عکس و نشانی خانه این استاد نیز در این مطالب منتشر شده بود.

مرثاگ می‌گوید بارها از فیس‌بوک خواسته بود این مطالب را پاک کند، اما اقدامی انجام نشد. او در سال ۲۰۲۲ از متا شکایت کرد و خواست شرکت درباره نقش خود در این ماجرا پاسخگو باشد. با این حال، پرونده

آیا فقر، کیف مدرسه را زمین می گذارد

گسترش فشار اقتصادی بر خانواده‌ها، تحصیل را از اولویت خارج کرده و کودکان بیشتری را در معرض ترک مدرسه، ورود زودهنگام به کار و تداوم فقر قرار داده است



در جامعه‌ای که خانواده‌ها هر روز بیش از گذشته با ناامنی، نگرانی از آینده و دشواری تأمین نیازهای اولیه زندگی مواجه‌اند، مدرسه برای همه کودکان دیگر یک انتخاب بدیهی و تضمین شده نیست. برای خانواده‌ای که توان مالی مناسبی دارد، تحصیل فرزند همچنان سرمایه‌گذاری برای آینده است؛ اما برای خانواده‌ای که میان تأمین خوراک، مسکن، درمان و سایر نیازهای ضروری زندگی گرفتار شده، آموزش ممکن است به‌تدریج از اولویت نخست خارج شود. اینجاست که فقر، فقط سفره خانواده را کوچک نمی‌کند؛ بلکه می‌تواند آینده کودک را نیز تغییر دهد.

فقر: آغاز مسیری تازه

کودکی که باید صبح با کیف مدرسه از خانه خارج شود، ممکن است امروز در مغازه‌ای مشغول کار باشد، در خیابان دستفروشی کند، در کارگاه کار کند یا حتی در

وقتی نان، آینده را شکست می دهد

یک معلم در گفت‌وگو با آتیه نو معتقد است ورود زودهنگام کودکان به بازار کار، پیامد مستقیم فشار اقتصادی و کاهش توان خانواده‌هاست

در جامعه‌ای که خانواده‌ها هر روز بیش از گذشته با ناامنی، نگرانی از آینده و دشواری تأمین نیازهای اولیه زندگی مواجه‌اند، مدرسه برای همه کودکان دیگر یک انتخاب بدیهی و تضمین شده نیست. برای خانواده‌ای که توان مالی مناسبی دارد، تحصیل فرزند همچنان سرمایه‌گذاری برای آینده است؛ اما برای خانواده‌ای که میان تأمین خوراک، مسکن، درمان و سایر نیازهای ضروری زندگی گرفتار شده، آموزش ممکن است به‌تدریج از اولویت نخست خارج شود. اینجاست که فقر، فقط سفره خانواده را کوچک نمی‌کند؛ بلکه می‌تواند آینده کودک را نیز تغییر دهد.

فقر تا چه اندازه می‌تواند بر افزایش ترک تحصیل دانش‌آموزان مؤثر باشد؟ در سال‌هایی که در آموزش و پرورش بودیم، روند نزولی وضعیت اقتصادی و معیشتی مردم را به وضوح احساس کرده‌ایم. عملاً طبقه متوسط، که بخش مهمی از بدنه اجتماعی را تشکیل می‌داد، به شدت تضعیف شده است. بسیاری از تحولات اقتصادی، فرهنگی و آموزشی جامعه نیز تحت تأثیر وضعیت همین طبقه قرار دارد. خانواده‌هایی که پیش‌تر فرزندان خود را به کلاس زبان، موسیقی یا ورزش می‌فرستادند، امروز در تأمین همین نیازهای آموزشی و فرهنگی با مشکل مواجه‌اند. این مسئله فقط در مدارس دیده نمی‌شود، بلکه آموزشگاه‌ها نیز با کاهش توان مالی خانواده‌ها روبه‌رو هستند. در مدارس، آثار این فشار اقتصادی را در نحوه ثبت نام، وضعیت پوشش و حتی تغذیه دانش‌آموزان می‌توان مشاهده کرد. افزایش تعداد بازماندگان از تحصیل و ترک تحصیل نیز نشان می‌دهد که اقتصاد، بیش از گذشته بر آموزش سایه انداخته است.

• یکی از نشانه‌های این فشار اقتصادی، تغییر رفتار خانواده‌ها در تأمین نیازهای دانش‌آموزان است. این مسئله در مدارس چگونه دیده می‌شود؟

بخشنامه استفاده چندساله از لباس فرم دانش‌آموزان و تأکید بر اینکه تهیه لباس نباید فشار مضاعفی بر خانواده‌ها وارد کند، خود نشانه‌ای از همین واقعیت است. وضعیت تغذیه دانش‌آموزان، درآمد بوفه مدارس و بسیاری از

مسائل روزمره نیز تصویر مشابهی ارائه می‌دهد. از سوی دیگر، امسال خروج دانش‌آموزان از مدارس غیردولتی افزایش یافته است. هزینه تحصیل در این مدارس برای بسیاری از خانواده‌ها دیگر قابل پرداخت نیست و همین مسئله موجب شده تعداد قابل توجهی از دانش‌آموزان به مدارس دولتی منتقل شوند. این جابه‌جایی، یکی از روشن‌ترین نشانه‌های کاهش توان اقتصادی خانواده‌هاست.

• آیا این فشارها بر روند ثبت نام و بازماندن دانش‌آموزان از تحصیل نیز اثر گذاشته است؟

شرایط نامشخص موجود، برای بسیاری از خانواده‌ها نوعی تردید ایجاد کرده است. اطلاعاتی که در اختیار داریم، نشان می‌دهد برخی خانواده‌ها هنوز پرونده فرزندان‌شان را از مدارس غیردولتی سال گذشته دریافت نکرده‌اند؛ گاهی به دلیل تسویه‌نشدن حساب و گاهی به این دلیل که نمی‌دانند وضعیت آموزش در آینده چگونه خواهد بود. بعضی خانواده‌ها حتی تصور می‌کنند ممکن است آموزش دوباره به شکل مجازی دنبال شود و بنابراین ثبت نام را به تعویق انداخته‌اند.

• با توجه به نقش مشکلات اقتصادی در ترک تحصیل، آموزش و پرورش چه اندازه توان مقابله با این مسئله را دارد؟

مشکل اینجاست که خود اقتصاد آموزش و پرورش نیز تا حد زیادی به منابع خانواده‌ها وابسته شده است. مدارس در سال‌های گذشته با کمبود سرانه مواجه بوده‌اند و به همین دلیل، درخواست کمک مالی از خانواده‌ها افزایش یافته است. در اینجا یک تناقض جدی شکل گرفته است: از یک سو دولت بر رایگان بودن مدارس تأکید می‌کند و از خانواده‌ها می‌خواهد وجهی پرداخت نکنند؛ از سوی دیگر، مدرسه بودجه کافی برای پرداخت هزینه‌های آب، برق، گاز و سایر مخارج جاری خود ندارد و ناگزیر به دریافت کمک از خانواده‌ها می‌شود.

• آموزش و پرورش چگونه می‌تواند دانش‌آموزان بازمانده از تحصیل را شناسایی و به مدرسه بازگرداند؟

نخستین گام، شناسایی این دانش‌آموزان است؛ اما مسئله این است که آموزش و پرورش خود با مجموعه‌ای از بحران‌ها و کمبودها روبه‌روست و

معیشت علیه آینده کودک

وقتی از ترک تحصیل صحبت می‌کنیم، گاهی تصور می‌شود کودک یا خانواده او تصمیم گرفته‌اند درس نخوانند؛ اما در بسیاری از موارد، مسئله «انتخاب» نیست. خانواده‌ای را تصور کنیم که درآمدش برای تأمین نیازهای ضروری زندگی کافی نیست. فرزند نوجوان خانواده می‌تواند از نگاه خانواده یک عضو دیگر مصرف‌کننده باشد یا یک نیروی بالقوه برای کمک به درآمد. در چنین شرایطی، مدرسه یعنی چند ساعت دور بودن کودک از بازار کار و در عین حال هزینه‌هایی که هرچند کوچک، برای خانواده قابل توجه هستند. ممکن است هزینه رفت‌وآمد، لباس، کفش، کیف، لوازم التحریر، تغذیه و سایر نیازهای مدرسه به‌تنهایی رقم بزرگی نباشد، اما وقتی چندین هزینه کوچک روی هم قرار می‌گیرند، برای یک خانواده کم‌برخوردار تبدیل به مانع می‌شوند. در همین شرایط است که جمله‌هایی مانند «فعلاً برود سر کار»، «مدرسه که نان نمی‌شود» یا «بگذار در خانه بماند» می‌تواند جای برنامه‌ریزی بلندمدت برای آینده کودک را بگیرد. مسئله خطرناک این است که این تصمیم ممکن است در ابتدا موقتی به نظر برسد، اما به مرور دائمی شود. کودکی که یک سال از مدرسه فاصله می‌گیرد، بازگشتش دشوارتر می‌شود؛ با دوستان و فضای مدرسه فاصله می‌گیرد، از درس عقب می‌ماند و ممکن است به درآمد هرچند اندک حاصل از کار عادت کند. در نهایت، ترک تحصیل از یک اتفاق موقت به بخشی از مسیر زندگی تبدیل می‌شود. کودک کار را نمی‌توان صرفاً یک کودک شاغل دانست. پشت بسیاری از این کودکان، داستانی از فقر، نابرابری، مشکلات خانوادگی و نبود حمایت اجتماعی کافی وجود دارد. البته همه کودکان کار لزوماً ترک تحصیل نکرده‌اند و همه کودکان بازمانده از تحصیل نیز کودک کار نیستند. اما میان این دو پدیده یک منطقه مشترک جدی وجود دارد: کودکانی که خانواده آن‌ها توان تأمین نیازهای زندگی را ندارند. آمار جاماندگان از تحصیل عدد فقط یک آمار آموزشی نیست؛ یک هشدار اجتماعی است. هشداری درباره سلسی که اگر امروز از مدرسه فاصله بگیرد، فردا ممکن است با مهارت کمتر، درآمد پایین‌تر و فرصت‌های اجتماعی محدودتر وارد جامعه شود. در نهایت، اگر قرار است چرخه فقر شکسته شود، باید از همان جایی شروع کرد که این چرخه بازنویس می‌شود: کودک نباید برای زنده ماندن خانواده، آینده خودش را بفروشد.

“

کودکی که برای کمک به درآمد خانواده مدرسه را ترک می‌کند، فرصت آموزش و مهارت را از دست می‌دهد و با احتمال بیشتری در مشاغل ناپایدار باقی می‌ماند



حافظ مشهور

معلم در خراسان رضوی

گرانی؛ زنگ خطر ترک تحصیل

ترک تحصیل دانش‌آموزان را نمی‌توان فقط یک مسئله آموزشی دانست؛ این پدیده در بسیاری از موارد، صورت آموزشی یک بحران اقتصادی است. وقتی هزینه‌های زندگی از توان خانوار جلو می‌زند، تحصیل نیز برای برخی خانواده‌ها از یک حق بدیهی به هزینه‌ای تبدیل می‌شود که تأمین آن، هر روز دشوارتر از روز قبل است. این فشار، در روستاها و شهرهای کوچک که درآمد خانوارها محدودتر و فرصت‌های اقتصادی کمتر است، می‌تواند عمیق‌تر و نگران‌کننده‌تر باشد. در خراسان رضوی نیز، مانند بسیاری از مناطق کشور، وضعیت اقتصادی خانواده‌ها مستقیماً بر امکان ادامه تحصیل فرزندان اثر می‌گذارد. در این میان، خانواده‌های پرجمعیت آسیب‌پذیرترند. هر فرزند، مجموعه‌ای از هزینه‌های آموزشی و معیشتی را یا خود به همراه دارد و وقتی تعداد فرزندان افزایش می‌یابد، مجموع این هزینه‌ها نیز سنگین‌تر می‌شود. در شرایط نژومی، همین افزایش هزینه‌های تواند خانواده را ناچار کند میان نیازهای ضروری زندگی دست به انتخاب بزند؛ انتخابی که گاه، تحصیل یکی از قربانیان آن است. خطای بزرگی است اگر تصور کنیم مشکل فقط شهری به یا هزینه ثبت نام است. حتی وقتی دانش آموز به مدرسه دولتی تحصیل می‌کند و خانواده بابت ثبت نام مبلغی نمی‌پردازد، آموزش همچنان هزینه دارد. دفتر و مداد و کیف و کفش، لباس مدرسه و دیگر وسایل مورد نیاز، بخشی از هزینه واقعی تحصیل‌اند؛ هزینه‌هایی که شاید در ظاهر کوچک به نظر برسند، اما برای خانواده‌ای که هم‌زمان باید اجاره خانه، خوراک، درمان و دیگر مخارج روزمره را تأمین کند، می‌توانند به بار مالی قابل توجهی تبدیل شوند. بسیاری از خانواده‌ها برای عبور از این وضعیت، به حذف هزینه‌های دیگر، قرض گرفتن یا استفاده از امکانات محدود خود روی می‌آورند تا فرزندشان از مدرسه جا نماند. اما این راه حل‌ها، نه پایدارند و نه برای همه خانوارها امکان‌پذیر. فشار اقتصادی فقط احتمال ترک تحصیل را افزایش نمی‌دهد؛ کیفیت تحصیل را نیز نشانه می‌گیرد. دانش‌آموزی که لوازم مورد نیازش را به‌موقع ندارد و خانواده‌اش برای تأمین ابتدایی‌ترین نیازهای آموزشی با دشواری روبه‌روست، ممکن است از نظر روحی و آموزشی نیز تجربه‌ای متفاوت از مدرسه داشته باشد. از همین منظر، مقابله با ترک تحصیل بدون توجه به اقتصاد خانواده، عملاً پرداختن به معلول ونادیده گرفتن علت است. مدرسه رایگان، لزوماً به معنای آموزش رایگان نیست. میان «رایگان بودن مدرسه» و «توانایی واقعی خانواده برای تحصیل فرزند» فاصله‌ای وجود دارد که هزینه‌های پنهان و جانبی آموزش آن را پر کرده است.

اگر این فاصله دیده نشود، بخشی از دانش‌آموزان، به‌ویژه در خانواده‌های پرجمعیت و مناطق کم‌برخوردار، مدرسه قرار خواهند داشت. مسئله ترک تحصیل، پیش از آنکه فقط مسئله مدرسه باشد، آینه‌ای از وضعیت معیشت خانواده ایرانی است. در چنین شرایطی، هر دانش‌آموزی که از کلاس درس فاصله می‌گیرد، فقط یک صندلی خالی در مدرسه ایجاد نمی‌کند، بلکه بخشی از فرصت آینده خود و جامعه را از دست می‌دهد.

کنوانسیون ۱۹۰؛ سپر دفاعی نیروی کار

پیوستن به معاهده بین‌المللی کار با ایجاد چتر حمایتی فراگیر برای شاغلان رسمی و غیررسمی، بستر حذف خشونت‌های ساختاری و بازگشت امنیت و کرامت شغلی را هموار می‌سازد

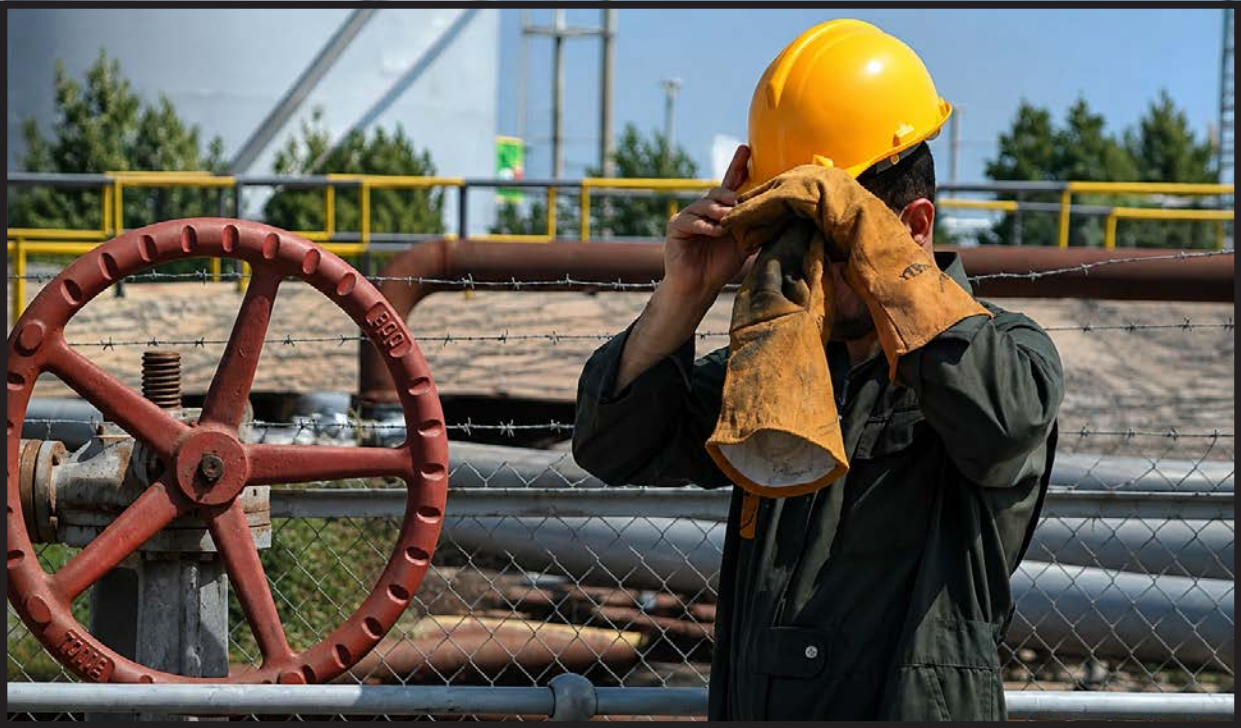
و پشتوانه است. کنوانسیون ۱۹۰ تأکید می‌کند که باید دسترسی آسان به سازوکارهای امن، منصفانه و اثربخش برای گزارش دهی و حل‌وفصل اختلافات فراهم شود. مهم‌تر از همه، بند مربوط به «محافظت در برابر انتقام‌جویی» است. در حال حاضر کارگری که از کارفرمای خود به دلیل آزار شکایت کند، در ۹۰ درصد مواقع شغل خود را از دست می‌دهد و حتی ممکن است توسط سایر کارفرمایان در همان صنف بایکوت شود. این معاهده دولت‌ها را ملزم می‌کند از قربانیان، شاهدان و افشاگران حمایت کنند و حفظ حریم خصوصی آن‌ها را تضمین نمایند.

حبران خسارت و حمایت قانونی

یکی از نوآوری‌های مهم این کنوانسیون، به رسمیت شناختن حق کارگر برای ترک موقعیت کاری خطرناک است. اگر کارگری به دلایل منطقی احساس کند به دلیل خشونت و آزار، خطر جانی، سلامتی یا ایمنی قریب‌الوقوعی تهدیدش می‌کند، حق دارد بدون ترس از اقدامات تلافی‌جویانه محیط کار را ترک کند. همچنین کنوانسیون دولت‌ها را ملزم می‌کند اثرات خشونت خانگی بر دنیای کار را به رسمیت بشناسند و تا حد امکان آن را کاهش دهند. در جامعه‌ای که گاه خشونت‌های خانگی به محل کار کشیده می‌شود یا بر یازدهی و سلامت روان زنان شاغل تأثیر مخرب می‌گذارد، این الزام می‌تواند منجر به مرخصی‌های باحقوق و حمایت‌های سازمانی برای قربانیان خشونت خانگی شود. بازرسی‌های قدرتمند با قابلیت صدور دستور توقف کار فوری، از دیگر بازوهای اجرایی است که در این بخش گنجانده شده تا قوانین صرفاً روی کاغذ نمانند.

آموزش و ارتقای سطح آگاهی

کنوانسیون بر اهمیت راهنمایی، آموزش و افزایش آگاهی تأکید می‌کند. تغییر فرهنگ کاری مستلزم چیزی بیش از قانون‌گذاری است؛ نیازمند تحول در نگاه به نیروی کار است. امروزه مفاهیمی چون «حقوق شهروندی در محیط کار» یا «آزار روانی» هنوز برای بسیاری از کارگران و حتی کارفرمایان ناشناخته است. برگزاری کمپین‌های آگاهی‌بخشی و گنجاندن این مفاهیم در سیاست‌های ملی بهداشت ایمنی شغلی می‌تواند به شکستن تابوی صحبت از آزارها کمک کند. این معاهده تصریح می‌کند که اجرای این مفاد می‌تواند از طریق قوانین ملی، توافق‌نامه‌های جمعی و توسعه تدابیر موجود بهداشت و ایمنی حرفه‌ای صورت گیرد. در پایان، مواد نهایی به تشریفات تصویب، اجرا و امکان خروج از معاهده می‌پردازند. پیوستن به کنوانسیون ۱۹۰ برای کشوری مانند ایران که با مشکلات اقتصادی و فشارهای مضاعف بر طبقه کارگر دست‌وپنجه نرم می‌کند، مرهمی ضروری بر زخم‌های کهنه بازاری است که در آن، کرامت انسان‌ها اغلب به پای سودجویی و ضعف نظارت قربانی می‌شود. تصویب و اجرای دقیق این معاهده می‌تواند طلوعی تازه برای عدالت در محیط‌های کاری ایران باشد.



ارتباطات کاری مبتنی بر فناوری (مانند پیام‌های نامناسب کارفرما در شبکه‌های اجتماعی) نیز باید پیگیری و متوقف شود.

پیشگیری از خشونت در محیط کار

در بخش اصول بنیادین و پیشگیری (مواد ۴ تا ۹)، کنوانسیون از دولت‌های عضو می‌خواهد رویکردی فراگیر برای پیشگیری و حذف خشونت اتخاذ کنند. در فضاهای کاری اغلب تقصیر به گردن قربانی انداخته می‌شود یا به سازش‌های ناعادلانه ختم می‌گردد. این معاهده کارفرمایان را ملزم می‌کند متناسب با میزان کنترل خود، گام‌های عملی برای پیشگیری بردارند. ارزیابی خطرات روانی و اجتماعی و تدوین سیاست‌های شفاف در محیط کار با مشارکت نمایندگان کارگران، از جمله این الزامات است. در کشورهایی که تشکل‌های مستقل کارگری با محدودیت روبه‌رو هستند، اجرای این بند می‌تواند به معنای احیای صدای کارگران در تعیین استانداردهای ایمنی باشد. کارفرمایان دیگر نمی‌توانند در برابر آزارهایی که در محیط تحت مدیریت‌شان رخ می‌دهد سلب مسئولیت کنند و باید آموزش‌های لازم را به کارکنان‌شان ارائه دهند.

تعهدات دولت‌ها در قبال کارگران

ماده ده این کنوانسیون قلب تپنده اجرای عدالت است. دولت‌ها موظف‌اند نظارت و اجرای قوانین را تضمین کنند. در کشور ما فرآیند شکایت از کارفرما در هیئت‌های تشخیص و حل اختلاف وزارت کار، فرآیندی طولانی، فرسایشی و اغلب به ضرر کارگر بدون وکیل

حیاتی است؛ چرا که بسیاری از آزارهای محیط کار از جنس «آسیب اقتصادی» (مانند کسر حقوق بی‌دلیل، تهدید به اخراج برای تحمیل اضافه‌کار اجباری) یا «آسیب روانی» (تحقیر مداوم توسط کارفرما) هستند. همچنین، کنوانسیون به‌طور ویژه بر «خشونت و آزار مبتنی بر جنسیت» تأکید می‌کند. در بازار کاری که زنان سهم کمتری از اشتغال رسمی دارند و اغلب در مشاغل خدماتی یا منشی‌گری با دستمزدهای پایین مشغول به کارند، این نوع حمایت قانونی می‌تواند سپر دفاعی قدرتمندی در برابر سوءاستفاده‌های مبتنی بر جنسیت و آزارهای کلامی و جنسی باشد که اغلب به دلیل ترس از آبرو یا از دست دادن شغل، هرگز گزارش نمی‌شوند.

شمول قانون برای تمام کارگران

ماده دوم این معاهده چتر حمایتی خود را به شکل بی‌سابقه‌ای گسترده کرده است. در نظام حقوقی ایران، بسیاری از کارگران بخش غیررسمی، کارآموزان، افراد دارای قراردادهای شفاهی و دستفروشان از شمول قانون کار خارج هستند و هیچ پناگه‌ای در برابر کارفرمایان یا مأموران متخلف ندارند؛ اما کنوانسیون ۱۹۰ صراحتاً اعلام می‌کند همه افراد در دنیای کار، فارغ از وضعیت قراردادی‌شان، باید محافظت شوند. علاوه بر این، پوشش دادن بخش اقتصاد غیررسمی، نقطه امید بزرگی برای هزاران کارگر روزمزد و زنان سرپرست خانواری است که در کارگاه‌های زیرزمینی کار می‌کنند. این ماده تأکید می‌کند که خشونت نه‌تنها در محل فیزیکی کار، بلکه در مسیر رفت‌وآمد، استراحتگاه‌ها، در طول سفرهای کاری و حتی در

فضای کاری در ایران برای بسیاری از کارگران و کارمندان، به‌ویژه زنان و شاغلان در بخش‌های غیررسمی، هزارتویی از ناامنی‌های پنهان و آشکار است؛ از قراردادهای سفیدامضا و موقت که شمشیر تهدید به اخراج را همیشه بالای سر نیروی کار نگه می‌دارند، تا آزارهای روانی، کلامی و گاه جنسی که در سایه خلأهای قانونی و سکوت اجباری قربانیان، به رویه‌ای عادی در برخی کارگاه‌ها و شرکت‌ها تبدیل شده‌اند. معضلاتی چون دستمزدهای ناعادلانه، نبود امنیت شغلی و تبعیض‌های ساختاری باعث شده بخش زیادی از نیروی کار، خشونت و آزار را به‌عنوان بهای داشتن شغل بپذیرند. در چنین فضایی، پیوستن ایران به کنوانسیون ۱۹۰ سازمان بین‌المللی کار (C-۱۹۰) ضرورتی تاریخی برای بازگرداندن کرامت انسانی به محیط‌های کاری است. این کنوانسیون که سال ۲۰۱۹ به تصویب رسید، نخستین سند بین‌المللی است که حق برخورداری از دنیای کار عاری از خشونت و آزار را به رسمیت می‌شناسد. در این گزارش به بررسی دقیق ابعاد این معاهده و ارتباط تنگاتنگ آن با دردهای مشترک نیروی کار ایران می‌پردازیم.

تعاریف گسترده برای حمایت همه‌جانبه

در ماده اول این کنوانسیون، سازمان بین‌المللی کار تعریفی بسیار جامع از «خشونت و آزار» ارائه می‌دهد. برخلاف قوانین داخلی بسیاری از کشورها، این معاهده هرگونه رفتار، عمل یا تهدیدی را که منجر به آسیب فیزیکی، روانی، جنسی یا حتی اقتصادی شود، محکوم می‌کند. این بخش برای جامعه کارگری ما بسیار

امین مازندرانی
روزنامه نگار

“

تصویب

کنوانسیون

۱۹۰ سازمان

بین‌المللی کار

سازوکارهای

نظارتی و

حقوقی نوینی

تعریف می‌کند

تا آسیب‌های

روانی،

اقتصادی و

جنسی در

محیط‌های

تولیدی کشور

ریشه‌کن شوند

ن ت ع و س
نکته

راهبرد ایرلند برای صید نخبگان

تاریخ اقتصادی ایرلند گواهی می‌دهد که رهایی از مدار فقر و توقف کوچ نخبگان، همواره نیازمند درک درست مناسبات جهانی و شجاعت در تصمیم‌گیری بنیادین است. این کشور در دهه هشتاد میلادی گرفتار تورم دورقمی، بیکاری مفرط و تباهی سرمایه انسانی بود؛ سرزمینی باران‌زده در حاشیه اروپای غربی که خیابان‌های پایتخت آن صحنه وداع جوانان با استعداد با وطن برای پرواز بی‌بازگشت به لندن و نیویورک قلمداد می‌شد.

در آن روزهای محنت‌بار، نام این دیار با پدیده فرار مغزها پیوند خورده بود و کمتر ناظری باور داشت که خروج جمعی نیروهای مولد متوقف شود. بااین‌حال، سیاست‌گذاران دوبلین به‌جای مرثیه‌سرایی‌های بی‌حاصل و صدور بخشنامه‌های اداری، مسیر اصلاح ساختاری را برگزیدند. آن‌ها دریافته‌اند که مهار ناامیدی و پاسداری از نبوغ ملی، تنها با تأسیس بستری رقابت‌پذیر، شفاف و تعاملی فراگیر با جهان ممکن می‌شود؛ باوری که سنگ‌بنای جهش تاریخی این جزیره را بنا نهاد.

مبنای این دگرگونی استراتژیک بر یک همگرایی ملی برای اصلاح نظام انگیزشی استوار بود که با جسارت اقتصادی پیاده‌سازی شد. دولتمردان ایرلندی مالیات عملکرد شرکت‌ها را تا سطح بی‌سابقه دوازده و نیم درصد پایین آوردند و پیوند خود را با بازار واحد اروپایی تحکیم بخشیدند.

این تدبیر هوشمندانه همانند قابلی استوار توانست ابرنگاه‌های بین‌المللی و سرمایه‌گذاران چندملیتی را به خاک دوبلین فرا بخواند و فضای عمومی کشور را به کانون ساخت‌وساز و پویایی مبدل سازد. ورود بی‌وقفه نقدینگی و ادغام در تجارت فرامرزی سبب شد انزوای جغرافیایی به مزیت راهبردی بدل گردد و بستری تازه برای شکوفایی فراهم آید.

دولتمردان با کنار گذاشتن رویکردهای دستوری، میدان را برای بازیگران جهانی گشودند و اعتماد بازار را جلب کردند. این دگرگونی ساختاری نشان داد جذب سرمایه مادی پیش‌نیاز قطعی بقا و رشد پایدار در عصر اقتصاد دانش‌بنیان است. تحول بنیادین زمانی رخ داد که درآمدهای حاصل از مالیات پایین، به‌جای هدررفت در مصارف جاری و روزمره، به قلب تپنده مراکز علمی و دانشگاهی سرازیر شد. سیاست‌گذاران دریافته‌اند غول‌های نامدار آمریکایی نظیر اپل، گوگل، مایکروسافت و فایزر در کنار مشوق‌های مالی، تشنه مهارت انسانی ممتاز و مسلط به زبان انگلیسی هستند.

سرمایه‌گذاری پودامنه بر زیرساخت‌های پژوهشی و پرورش نخبگان، ایرلند را به پایگاه بین‌المللی تحقیق و توسعه و بستر سلطنت اقتصاد مبدل کرد. جریان مخرب مهاجرت به‌سرعت متوقف شد و در پی آن، مسیر حرکت سرمایه انسانی معکوس گشت. متخصصان ایرلندی با مشاهده رفاه کم‌نظیر و بستری پرپرا شغلی، گروه گروه به دیار خوش بازگشتند. هم‌زمان، دوبلین به کانون جاذبه مهندسان، پژوهشگران و پزشکان نخبه اروپا و آسیا بدل شد تا این کشور از صادرکننده کارگر، به پناهگاه مغزهای جهان تبدیل گردد. سرگذشت عبرت‌آموز ببر سلطنتی سندی انکارناپذیر است که اثبات می‌کند گریز نخبگان، سرنوشتی محتوم، جبری و گریزنابذیر برای هیچ جامعه‌ای نخواهد بود.

ترومای بورس زیر سایه اقتصاد دستوری

خسارت سنگین مردم در بورس نزاع میان طرفداران بازار آزاد و اقتصاد دولتی را به بحرانی عمیق تبدیل کرد

و بیمار هرگز کارکرد واقعی خود را ندارد و صرفاً به یک «کازینوی سرمایه‌داری» تقلیل می‌یابد. در این دیدگاه، بازار سهام نه‌تنها به تأمین مالی تولید کمک نمی‌کند، بلکه به محلی امن برای سفته‌بازی و نوسان‌گیری تبدیل می‌شود. وقتی تورم دورقمی ساختاری در تار و پود اقتصاد ریشه دوانده باشد، خرید و فروش سهام شرکت‌هایی که عموماً دارایی‌های فیزیکی خود را تجدید ارزیابی می‌کنند، چیزی جز یک بازی با حاصل جمع صفر نیست. در این بازی نابرابر ثروت از جیب میلیون‌ها شهروند ناآگاه و سهام‌دار خرد مکیده شده و به جیب سهام‌داران عمده، حقوقی‌های قدرتمند و شرکت‌های رانتی سرازیر می‌شود. این جریان در واقع نوعی «جیب‌بری قانونی» است که در آن قواعد بازی به نفع بازیگران بزرگ تنظیم شده است. سرمایه‌هایی که می‌توانست در خدمت تأسیس کارخانه‌ها، نوآوری‌های فناورانه و اشتغال‌زایی واقعی قرار گیرد، در تالار شیشه‌ای سرگردان شده و صرفاً اعداد و ارقام را جابه‌جا می‌کند. چپ‌گرایان معتقدند بورس در چنین ساختاری به‌جای آنکه موتور محرک توسعه باشد، ترمز تولید واقعی است؛ چرا که سودهای بادآورده و معاف از مالیات در بازارهای مالی، هرگونه انگیزه برای کارآفرینی و تولید فیزیکی را از بین می‌برد و اقتصاد را به سمت دلالی و سوداگری محض سوق می‌دهد.

سقوط تاریخی بورس ایران در سال ۱۳۹۹ یک اتفاق ساده در نمودارهای اقتصادی نبود؛ آن روزها به یک ترومای ملی تمام‌عیار تبدیل شد که هنوز هم سایه سنگین آن بر سر میلیون‌ها ایرانی حس می‌شود. دعوتی عمومی و پرشور از سوی مسئولان برای ورود به تالار شیشه‌ای با هجومی بی‌سابقه همراه شد. مردم عادی سرمایه‌های خرد و کلان، پس‌اندازهای سالیان‌دراز و حتی خانه‌ها و خودروهای خود را فروختند تا در این ضیافت پرزرق‌وبرق شرکت کنند؛ اما این رویای شیرین یک‌شبه به کابوسی هولناک بدل شد. شاخص کل بورس فروز ریخت و سرمایه‌های مردم در راهروهای تاریک بازار دود شد و به هوارفت. از همان روز تا به امروز، دولتی فکری و نظری بر سر ماهیت بورس و بازارهای مالی شکل گرفته است؛ نبردی که در یک سوی آن منتقدان رادیکال و چپ‌گرایان است و سوی دیگر مدافعان سرسخت اقتصاد آزاد و راست‌گرایان. این تقابل تنها یک بحث آکادمیک نیست، بلکه روایتی است از سرنوشت پول‌هایی که می‌توانست چرخ‌های تولید را به حرکت درآورد، اما در گرداب سفته‌بازی غرق شد یا به‌زعم عده‌ای دیگر، قربانی دست‌اندازی‌های دولت گردید.

سرمایه‌داری و تهمت جیب‌بری قانونی

از نگاه منتقدان چپ‌گرا و نهادگرایان، بورس در اقتصادهای توری

شفاف‌ترین بازار در محاصره دستورات

در سوی دیگر این دوئل، مدافعان اقتصاد آزاد و راست‌گرایان ایستاده‌اند. آن‌ها با رد قاطعانه اتهام قمارخانه بودن، بورس را «دماسنج اقتصاد» و «تنها سپر ضدتورمی» برای مردم عادی می‌دانند. از این منظر بورس ذاتاً شفاف‌ترین، قانون‌مندترین و مدرن‌ترین بازار در ساختار اقتصادی می‌تواند باشد. اگر سقوطی هم رخ بدهد، ایراد از ذات بازار سرمایه نیست، بلکه مقصر اصلی دولت و سیاست‌گذاران هستند که با دخالت‌های دستوری، قیمت‌گذاری‌های سرکوب‌گرانه و تغییر مدام و شبانه قوانین، نظم طبیعی بازار را به هم می‌ریزند. وقتی دولت نرخ خوراک پتروشیمی‌ها را به‌صورت دستوری بالا می‌برد، یا خودرو و سیمان را قیمت‌گذاری تکلیفی می‌کند، عملاً در حال غارت سود قانونی شرکت‌ها و سهام‌داران است. مدافعان بازار آزاد ادعا می‌کنند که بورس تنها مسیری است که آحاد جامعه می‌توانند با سرمایه‌های خرد خود در اقتصاد مشارکت کنند و در برابر سیل بنیان‌کن تورم، ارزش پول خود را حفظ نمایند. از نگاه آن‌ها فرار سرمایه از بورس نتیجه عدم امنیت اقتصادی و فقدان حقوق مالکیت تأثیرات است. اگر دولت دست از سرکوب قیمت‌ها بردارد و اجازه دهد مکانیسم عرضه و تقاضا کار خود را بکند، بورس می‌تواند به بهترین بستر برای تأمین مالی بنگاه‌های تولیدی تبدیل شود و سرمایه‌های خرد را در مسیر توسعه ملی هدایت کند.

سرطان؛ روایتی از شورش سلول‌ها علیه نظم بدن

سرطان زمانی آغاز می‌شود که نظم طبیعی رشد، تقسیم و مرگ سلول‌ها مختل شود و سلول‌های غیرطبیعی، مسیر رشد و گسترش خود را پیدا کنند



فرایندی که متاستاز نام دارد. این تومورها بدخیم نیز نامیده می‌شوند. بسیاری از سرطان‌ها توده‌های جامد ایجاد می‌کنند، اما سرطان‌های خون، مانند لوسمی، معمولاً چنین توده‌ای نمی‌سازند. تومورهای خوش خیم به بافت‌های اطراف گسترش نمی‌یابند و معمولاً پس از برداشتن دوباره رشد نمی‌کنند؛ هرچند تومورهای بدخیم ممکن است عود کنند. خوش خیم بودن نیز الزاماً به معنای بی‌اهمیت بودن نیست. برخی تومورهای خوش خیم می‌توانند بسیار بزرگ شوند و علائم شدید یا حتی تهدیدکننده زندگی ایجاد کنند؛ تومور خوش خیم مغز نمونه‌ای روشن از این وضعیت است.

سلول‌های سرکش چه می‌کنند؟

سلول سرطانی سلولی است که قوانین بدن را دور زده است. این سلول‌ها در غیاب پیام‌های طبیعی رشد می‌کنند و حتی فرمان توقف تقسیم یا مرگ برنامه‌ریزی شده سلولی، یعنی آپوپتوز، را نادیده می‌گیرند. سلول‌های سرطانی می‌توانند به نواحی مجاور حمله کنند و به اندام‌های دیگر برسند؛ در حالی که سلول‌های طبیعی هنگام تماس با سلول‌های دیگر معمولاً رشد خود را متوقف می‌کنند و در بدن جابه‌جا نمی‌شوند. آنها رگ‌های خونی را وادار می‌کنند به سوی تومور رشد کنند تا اکسیژن و مواد مغذی بیشتری به آن برسد و مواد زائد از تومور خارج شود. سیستم ایمنی نیز ممکن است فریب بخورد. دستگاه ایمنی معمولاً سلول‌های آسیب‌دیده و غیرطبیعی را حذف می‌کند، اما برخی سلول‌های سرطانی می‌توانند از دید آن پنهان شوند یا سلول‌های ایمنی را متقاعد کنند به جای حمله به

سرطان، برخلاف تصور رایج، نام صرف یک توده یا بیماری یک عضو نیست؛ داستان از جایی آغاز می‌شود که نظم رشد، تقسیم و مرگ سلول‌ها برهم می‌خورد. در بدن سالم، سلول‌ها بر اساس قواعدی روشن متولد می‌شوند، وظیفه خود را انجام می‌دهند و در زمان مناسب کنار می‌روند. سرطان زمانی شکل می‌گیرد که برخی سلول‌ها این قواعد را نادیده می‌گیرند، بی‌وقفه تکثیر می‌شوند و حتی به بخش‌های دیگر بدن سفر می‌کنند. شناخت این بی‌نظمی، کلید فهم پیدایش، گسترش و درمان سرطان است؛ بیماری‌ای پیچیده، اما قابل توضیح. و همین شناخت، نخستین گام برای مواجهه آگاهانه با این بیماری پیچیده است.

وقتی نظم سلولی می‌شکند

سرطان بیماری است که در آن برخی سلول‌های بدن به‌طور غیرقابل کنترل رشد می‌کنند و به بخش‌های دیگر بدن گسترش می‌یابند. چون بدن انسان از تریلیون‌ها سلول تشکیل شده، تقریباً هر نقطه از آن می‌تواند آغازگاه سرطان باشد. سلول‌ها از طریق تقسیم سلولی تکثیر می‌شوند تا سلول‌های جدید مورد نیاز بدن ساخته شوند. سلول‌های پیر یا آسیب‌دیده می‌میرند و جای خود را به سلول‌های تازه می‌دهند. گاهی این نظم برهم می‌خورد؛ سلول‌های غیرطبیعی یا آسیب‌دیده، در زمانی که نباید، رشد و تکثیر می‌کنند و ممکن است توده‌ای به نام تومور بسازند. تومورها دو چهره اصلی دارند: سرطانی و غیرسرطانی یا خوش خیم. تومورهای سرطانی به بافت‌های مجاور حمله می‌کنند و می‌توانند به نقاط دوردست بدن بروند و تومورهای تازه ای بسازند؛

گام‌های حیاتی تشخیص زودهنگام سرطان

مداخله بالینی به‌موقع و الگوهای درمانی ترکیبی شانس مهار قطعی بیماری را افزایش می‌دهند

دانش پزشکی معاصر با دستاوردهای شگرف سال‌های اخیر، مفهوم سرطان را از عارضه‌ای مهارناپذیر به بیماری قابل کنترل و درمان‌پذیر دگرگون ساخته است. شناخت دقیق سازوکارهای مولکولی تومورها و ابداع روش‌های تشخیصی پیشرفته، امکان مداخله بالینی زودهنگام را مهیا کرده و چشم‌انداز بهبودی کامل را به شکل ملموسی گسترش داده است. ارزیابی همه‌جانبه سلامت بیمار، مرحله‌بندی موشکافانه بافت درگیر و تدوین پروتکل‌های مراقبتی یکپارچه، مبنای اصلی مهار موفق این بیماری به‌شمار می‌روند؛ رویکردی که نه‌تنها متوقف ساختن پیشرفت سلول‌های سرطانی، بلکه حفظ کیفیت زندگی و امید به بقا را در اولویت می‌نشاند.

مسیر ارزیابی تخصصی

فرایند بالینی با معاینه جامع جسمانی و واکاوی پیشینه وراثتی و سوابق پزشکی خانواده آغاز می‌شود تا سرنخ‌های اولیه جهت هدایت دقیق‌تر درمان‌گران به دست آید. متخصصان بر پایه این ارزیابی‌های اولیه، مجموعه‌ای از آزمون‌های پاراکلینیکی شامل آزمایش‌های تخصصی خون نظیر شمارش کامل گلبول‌ها (CBC)، سنجش پروتئین‌های سرمی و ارزیابی نشانگرهای زیستی تومور را تجویز می‌کنند. روش‌های تصویربرداری

پیشرفته مانند توموگرافی کامپیوتری (سی‌تی‌اسکن)، تصویربرداری تشدید مغناطیسی (ام‌آرآی) و سونوگرافی، تصویری شفاف از ابعاد و موقعیت دقیق بافت آسیب‌دیده فراهم می‌سازند. با این وجود، نمونه‌برداری بافتی یا بیوپسی، خواه از طریق سوزن‌های بیوپسی یا شکاف جراحی، قاطعانه‌ترین سند پاتولوژیک را برای تشخیص ماهیت نئوپلاسم ارائه می‌دهد. تحلیل‌های ژنتیکی نیز جهش‌های زمینه‌ساز را آشکار می‌کنند. مرحله‌بندی دقیق سرطان، گام راهبردی بعدی برای پیش‌بینی فرجام بالینی و انتخاب بهینه‌ترین پروتکل درمانی است. بیماری بر اساس حجم توده و میزان انتشار به چهار مرحله اصلی تفکیک می‌شود. مراحل یک تا سه بیانگر محدود بودن بیماری به بافت مبدأ یا درگیری غدد لنفاوی هم‌جوار هستند؛ وضعیتی که عموماً از طریق جراحی و درمان‌های موضعی مهار می‌شود. مرحله چهار یا وضعیت متاستاتیک، حاکی از مهاجرت سلول‌های بدخیم به ارگان‌های دوردست بدن از طریق گردش خون یا شبکه لنفاوی است که به مداخله همه‌جانبه دارویی نیاز دارد.

مهارت‌های زیستن

توسعه روش‌های درمانی مدرن امکان ترکیب فناوری‌های گوناگون را

تازه‌ای نیز به آن افزوده می‌شود. حتی سلول‌های یک تومور واحد ممکن است از نظر ژنتیکی یکسان نباشند. سه گروه اصلی ژن‌ها در این میان مهم هستند: پروتئوآنکوژن‌ها، ژن‌های سرکوبگر تومور و ژن‌های ترمیم. DNA پروتئوآنکوژن‌ها در رشد و تقسیم سلول نقش دارند، اما اگر تغییر کنند یا بیش از حد فعال شوند، به آنکوژن تبدیل می‌شوند؛ ژن‌هایی که رشد و بقای کنترل‌نشده سلول را رقم می‌زنند. ژن‌های سرکوبگر تومور در کنترل رشد و تقسیم سلول نقش دارند و تغییر در آنها می‌تواند زمینه تقسیم بی‌مهار را فراهم کند. ژن‌های ترمیم DNA نیز مسئول اصلاح آسیب‌های ژنتیکی اند. نقص در این ژن‌ها احتمال انباشت جهش‌های بیشتر و تغییرات کروموزومی را افزایش می‌دهد و مجموعه این تغییرات ممکن است سلول را به سوی سرطانی شدن سوق دهد. دانشمندان با شناخت دقیق‌تر این تغییرات مولکولی، به الگوهایی رسیده‌اند که در سرطان‌های مختلف تکرار می‌شوند. نتیجه، پیدایش درمان‌های هدفمندی است که برخی جهش‌های مشخص را، مستقل از محل آغاز سرطان، هدف قرار می‌دهند.

وقتی سرطان سفر می‌کند

اگر سرطان از محل اولیه خود به بخش دیگری از بدن گسترش یابد، «سرطان متاستاتیک» نامیده می‌شود و گسترش آن، متاستاز است. سرطان متاستاتیک نام و هویت سلولی سرطان اولیه را حفظ می‌کند. بنابراین، اگر سرطان پستان در ریه تومور ثانویه بسازد، همچنان «سرطان پستان متاستاتیک» است، نه سرطان ریه. سلول‌های متاستاتیک معمولاً زیر میکروسکوپ به سلول‌های سرطان اولیه شباهت دارند؛ برخی ویژگی‌های مولکولی مشترک، از جمله تغییرات خاص کروموزومی، میان آن‌ها باقی می‌ماند. درمان ممکن است به طولانی‌تر شدن عمر بیمار کمک کند یا برای کنترل رشد سرطان و کاهش علائم به کار رود. تومورهای متاستاتیک می‌توانند عملکرد اندام‌ها را به‌شدت مختل کنند و بخش بزرگی از مرگ‌ومیر ناشی از سرطان به بیماری متاستاتیک مربوط است. هر تغییر بافتی سرطان نیست. هیپرپلازی زمانی رخ می‌دهد که سلول‌ها سریع‌تر از حالت معمول تکثیر شوند، اما ظاهر و سازمان بافت طبیعی بماند؛ التهاب مزمن یکی از عوامل ایجاد آن است. در دیسپلازی، سلول‌های اضافی ایجاد می‌شوند، اما سلول‌ها و سازمان بافت، غیرطبیعی به نظر می‌رسند. هرچه این ناهنجاری بیشتر باشد، احتمال شکل‌گیری سرطان نیز بیشتر می‌شود. برخی انواع دیسپلازی نیازمند پایش یا درمان اند و برخی نه. خال دیسپلاستیک نمونه‌ای است که ممکن است به ملانوم، یعنی سرطان سلول‌های رنگدانه‌ای پوست، تبدیل شود؛ هرچند بیشتر این خال‌ها سرطانی نمی‌شوند. کارسینوم درجا مرحله پیشرفته‌تری از این تغییرات است. اگرچه گاهی «سرطان مرحله صفر» نامیده می‌شود، سرطان مهاجم نیست؛ زیرا سلول‌های غیرطبیعی هنوز به بافت‌های اطراف حمله نکرده‌اند. با این حال، چون برخی کارسینوم‌های درجا می‌توانند به سرطان تبدیل شوند، معمولاً درمان می‌شوند.

ژن‌ها از کجا وارد می‌شوند؟

سرطان یک بیماری ژنتیکی است؛ یعنی تغییراتی در ژن‌هایی رخ می‌دهد که عملکرد سلول، به‌ویژه رشد و تقسیم آن، را کنترل می‌کنند. این تغییرات می‌توانند هنگام تقسیم سلولی و بر اثر خطاهای طبیعی ایجاد شوند، یا در نتیجه آسیب به DNA ناشی از عوامل محیطی زبان‌آور، مانند مواد شیمیایی موجود در دود تنباکو پرتو فرابنفش خورشید، شکل بگیرند. برخی تغییرات نیز از والدین به ارث می‌رسند. بدن معمولاً DNA آسیب‌دیده را پیش از سرطانی شدن سلول شناسایی و حذف می‌کند، اما این توانایی با افزایش سن کاهش می‌یابد. از این رو، احتمال ابتلا به سرطان در سال‌های بعدی زندگی بیشتر می‌شود. سرطان هر فرد ترکیبی منحصر به فرد از تغییرات ژنتیکی دارد و با ادامه رشد بیماری، تغییرات

برای نابودی کانون‌های سلول‌های نامتعارف فراهم آورده است. جراحی به عنوان راهکاری سنتی اما حیاتی، تومورهای محدود را تخلیه می‌کند. شیمی‌درمانی و پرتودرمانی با بهره‌گیری از مواد شیمیایی پرتوان و پرتوهای متورکز، توان تکثیر سلول‌ها را مسدود می‌سازند. نسل نوزین درمان‌ها شامل ایمنی‌درمانی با تقویت سامانه دفاعی خود بدن، درمان‌های هدفمند با خنثی‌سازی نقایص ژنتیکی، هورمون‌درمانی با مهار محرک‌های ترشحی و پیوند مغز استخوان، ساختار ایمنی را نوسازی می‌کنند. پایش مستمر عوارض جانبی و گزارش بهنگام آنها به پزشک، تحمل درمان را تسهیل می‌بخشد. چشم‌انداز بالینی یا پیش‌آگهی سرطان تحت تأثیر سلامت عمومی، سنجه‌های بافتی، مرحله تشخیص و پاسخ بدن به درمان است. دستیابی به «بهبودی نسبی» یا کاهش عوارض یا «بهبودی کامل» با محور کامل نشانه‌ها، میوه تشخیص زودهنگام محسوب می‌شود. کاهش خطر ابتلا با اصلاح سبک زندگی، پرهیز از دخانیات، تغذیه سالم، فعالیت بدنی، دوری از آلاینده‌ها و غربالگری منظم محقق می‌شود. در این میان، زندگی با سرطان نیازمند ارتقای آگاهی، حفظ خونسردی، پذیرش واقعیت، گفت‌وگو با مشاوران و تمرین آرامش است؛ تدابیری که این بیماری را شبیه سایر اختلالات مزمن نظیر امراض قلبی قابل مدیریت می‌سازند.



غربالگری سرطان چیست؟

پایش سلامت و انجام آزمون‌های دوره‌ای غربالگری سرطان، رویکردی بنیادین در حوزه طب پیشگیرانه به‌شمار می‌رود که هدف غایی آن، شناسایی کانون‌های پنهان بیماری پیش از آشکار شدن هرگونه نشانه و عارضه بالینی در فرد است. این سنجش‌های هدفمند با فراهم آوردن امکان تشخیص تومورها در گام‌های آغازین—زمانی که درمان‌پذیری در بالاترین سطح ممکن قرار دارد—مسیر مهار عوارض سخت را هموار می‌سازند. افزون بر این، آزمون‌های یادشده توانایی شناسایی دگرگونی‌های پیش‌سرطانی را پیش از آغاز فرآیند بدخیمی در بافت‌ها دارند که این امر، دستاوردی مستقیم در حوزه پیشگیری اولیه محسوب می‌شود. آغاز این نظارت‌های بالینی برای آحاد جامعه در شرایط ریسک متوسط از دهه چهارم زندگی توصیه می‌گردد؛ با این حال، افراد قرارگرفته در دایره خطر بالا، بنابر صلاحدید و نقشه‌راه تنظیمی پزشک معالج، در سنین پایین‌تر به این خدمات نیاز خواهند داشت. بر این مبنا، پروتکل‌های جاری برای مردان شامل بررسی روده بزرگ، پروستات و ریه (به‌ویژه در افراد سیگاری) است و برای زنان نیز پایش پستان، گردن رحم، روده بزرگ و ریه را در بر می‌گیرد. حفاظت از سلامت بانوان از مسیر ارزیابی‌های منظم بافت پستان و واژنه، رחمت نقشی کلیدی در کاهش آمار تلفات انسانی ایفا می‌کند. دستورالعمل‌های تخصصی تصریح دارند که غربالگری سرطان پستان در زنان واجد ریسک متوسط باید از سن ۴۰ سالگی و با انجام ماموگرافی دوره‌ای دوساله آغاز شود؛ روشی کارآمد که به‌گواه شواهد معتبر علمی، بقای بیماران را به شکل چشمگیری افزایش می‌دهد و در شرایط خطر بالا، با افزایش دفعات یا افزودن تصویربرداری ام‌آر‌آی تقویت می‌گردد. همگام با این فرایند، غربالگری دهانه رحم از سن ۲۱ سالگی برای شناسایی سلول‌های دیسپلازی یا پیش‌سرطانی و همچنین رهگیری سویه‌های پرخطر ویروس پاپیلوماوی انسانی (HPV) کلید می‌خورد. الگوهای اجرایی در این بخش مشتمل بر انجام پاپ‌اسمیر هر سه سال یک‌بار برای بازه سنی ۲۱ تا ۲۹ سال است، در حالی که بانوان ۳۰ تا ۶۵سال می‌توانند متناسب با توصیه تخصصی، یکی از سه گزینه انجام هم‌زمان پاپ‌اسمیر و آزمایش اچ‌پی‌وی هر پنج سال، پاپ‌اسمیر منفرد سه‌ساله یا آزمایش مستقل اچ‌پی‌وی پنج‌ساله را دنبال کنند. سامانه‌های مراقبتی سرطان روده بزرگ، فصلی برجسته از پیشگیری فعال به‌شمار می‌روند؛ چرا که افزون بر کشف زودهنگام کانون‌های بدخیم در شرایط علاج‌پذیر، بستری مساعد برای برداشتن پولیپ‌های غیرسرطانی پیش از هرگونه دگرگونی بافتی مهیا می‌سازند.

سن استاندارد آغاز این ارزیابی‌ها برای گروه‌های با خطر متوسط، ۴۵ سالگی است و محور اصلی آن بر پایه انجام کولونوسکوپی در فواصل ده‌ساله استوار می‌باشد. انتخاب‌های جانبی و تشخیصی معتبر دیگری نیز برای متقاضیان در دسترس قرار دارد که از جمله آن‌ها می‌توان به آزمایش خون مخفی در مدفوع یا دوره زمانی یک‌تا سه سال، کولونوسکوپی مجازی پنج‌ساله و همچنین روش سیگموئیدوسکوپی انعطاف‌پذیر با تناوب پنج سال یک‌بار اشاره داشت؛ ابزارهایی که هر یک به سهم خود ضریب ایمنی دستگاه گوارش را تقویت می‌کنند. تکمیل منظومه غربالگری در سایر اندام‌های حیاتی با تمرکز بر بافت ریه و غده پروستات و با در نظر گرفتن شاخص‌های سنی و رفتاری به اجرا درمی‌آید.



A T I V E O

شناسنامه
P R O F I L E

- صاحب امتیاز:**
- موسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه (وابسته به سازمان تامین اجتماعی)
- مدیر مسئول:** امین شول
- سردبیر:** زیر نظر شورای سردبیری
- صفحه‌آرا:** محمدرضای‌ری چی
- ویراستار:** کوروش اشرفی
- نشانی:** میدان آرژانتین، خیابان احمد قسیر
- خیابان دوازدهم، شماره ۲۲
- تلفن:** ۰۲۱-۴۵۴۳۶
- تحریریه:** داخلی ۱۲۸
- بازگانی:** داخلی ۱۲۲

فناوری
T E C H

فخر فروشی متواضعانه

شبکه‌های اجتماعی به صحنه‌ای برای نمایش بی‌وقفه زندگی تبدیل شده‌اند؛ صحنه‌ای که کاربران در آن هر روز شیوه‌های تازه‌ای برای جلب توجه، دریافت تحسین و جمع‌آوری لایک پیدا می‌کنند.

یکی از آزاردهنده‌ترین رفتارهایی که در این فضا رواج یافته، پدیده‌ای است که در ادبیات رسانه‌ای و روان‌شناختی از آن با عنوان «فخرفروشی متواضعانه» یا Humblebragging یاد می‌شود.

فخرفروشی متواضعانه نوعی نمایش غیرمستقیم است؛ فرد در ظاهر از موضوعی گلایه می‌کند یا خود را خسته و متواضع نشان می‌دهد، اما در لایه پنهان پیاپی، موفقیت، ثروت، جایگاه اجتماعی، محبوبیت یا جذابیت ظاهری خود را به رخ می‌کشد.

برای مثال، کسی می‌نویسد: «چقدر خسته‌کننده است که در فرودگاه پاریس همیشه باید در صف طولانی پروازهای بیزینس کلاس بایستم!» یا فرد دیگری می‌گوید: «از بس شرکت‌های مختلف برای استخدام من با هم رقابت می‌کنند، واقعاً کلافه شده‌ام!» ظاهر این جملات گلایه‌آمیز است، اما پیام اصلی آنها چیزی جز نمایش موقعیت ممتاز فرد نیست.

این شکل از خودنمایی، به‌ویژه در اینستاگرام و لینکدین، بیش از گذشته دیده می‌شود.

کاربران گاهی دست‌وارد های خود را در قالب مشکلات روزمره و گلایه‌های ظاهراً صادقانه بیان می‌کنند تا هم دیده شوند و هم مغرور به نظر نرسند.

در واقع، آنها نوعی معماری حساب‌شده در فروتنی می‌سازند؛ فروتنی‌ای که در پس آن، انتظار تحسین و تأیید دیگران پنهان شده است.

شناخت این پدیده بخشی از سواد رسانه‌ای در عصر دیجیتال است. مخاطب باید بداند آنچه در شبکه‌های اجتماعی می‌بیند، لزوماً تصویری کامل و بی‌واسطه از زندگی دیگران نیست؛ بسیاری از این تصاویر و روایت‌ها با هدف ایجاد تأثیر خاصی بر مخاطب انتخاب و منتشر می‌شوند.

فخرفروشی متواضعانه نیز یکی از همین الگوهاست که می‌تواند مخاطب را وارد چرخه‌ای از مقایسه ناسالم کند. خطر اصلی زمانی شکل می‌گیرد که فرد، زندگی واقعی و پر از دشواری خود را با روایت‌های گزینش‌شده و نمایشی دیگران مقایسه کند.

نتیجه چنین مقایسه‌ای می‌تواند احساس ناکافی‌بودن، نارضایتی و کاهش اعتمادبه‌نفس باشد.

بنابراین، برای داشتن رابطه‌ای سالم‌تر با شبکه‌های اجتماعی، باید پشت پرده این گلایه‌های ظاهراً متواضعانه را دید و به یاد داشت که هر نمایش موفقیتی، تمام واقعیت زندگی صاحب آن نیست.

۱۶

صفحه آخر



داهومی؛ روایتی شاعرانه از غارت و بازگشت

این مستند تحسین‌شده، سفر نمادین ۲۶ اثر تاریخی از پاریس به بنین را روایت می‌کند و هم‌زمان پرسش‌هایی جدی درباره عدالت تاریخی و مالکیت فرهنگی مطرح می‌سازد

هیوا جهانگرد
روزنامه نگار

تاریخ همواره توسط فاتحان نوشته می‌شود، اما گاهی اوقات غارت‌شدگان نیز فرصتی برای روایت دردهای پنهان خود پیدا می‌کنند. در دنیای پرهیاهوی امروز، که مسائلی همچون استعمار نوین، بازگشت هویت‌های ازدست‌رفته و جست‌وجوی عدالت بیش از هر زمان دیگری در کانون توجه روشنفکران قرار گرفته، سینمای مستند نقشی بی‌بدیل در بیداری وجدان‌های خفته ایفا می‌کند.

مستند «داهومی» (Dahomey) که سال ۲۰۲۴ میلادی اکران شد، یکی از همین آثار عمیق و تأمل‌برانگیز است که با رویکردی کاملاً متفاوت و زبانی شاعرانه، سراغ یکی از تاریک‌ترین صفحات تاریخ قاره آفریقا و استعمارگری کشورهای اروپایی رفته است. این فیلم تنها یک گزارش ساده تاریخی یا روایتی خشک از انتقال چند

شیء باستانی نیست، بلکه کیفرخواستی هنرمندانه و فریادی رسا علیه قرن‌ها استعمار فرهنگی و غارتگری نظام‌مند است که بر پرده

نقره‌ای سینما جان گرفته و مخاطب جهانی را به چالشی فکری و اخلاقی درباره مفهوم مالکیت و اصالت دعوت می‌کند.

سفر بازگشت به سرزمین مادری

هسته مرکزی این مستند جذاب پیرامون یک اتفاق واقعی و مهم تاریخی شکل گرفته است. مستند «داهومی» سفر شگفت‌انگیز بیست‌وشش اثر هنری ارزشمند، از جمله تخت‌پادشاهی غارت‌شده از «پادشاهی داهومی» (کشور بنین امروزی)، را با دقتی مثال‌زدنی و تصاویری خیره‌کننده دنبال می‌کند. این گنجینه‌های گران‌بها و بی‌نظیر، پس از ۱۳۰ سال تبعید ناخواسته و خاک خوردن در

موزه‌ای در شهر پاریس، سرانجام در مسیری نمادین به زادگاه اصلی خود بازگردانده می‌شوند. اما نقطه اوج و شاهکار روایی این اثر مستند، روایه دید کاملاً منحصربه‌فرد، خلاقانه و بی‌نظیر آن است. داستان این بازگشت باشکوه نه از زبان مورخان غربی، بلکه

این شاهکار سینمای مستند توانست در هفتاد و چهارمین دوره جشنواره بین‌المللی فیلم برلین در سال ۲۰۲۴، بالاترین نشان افتخار این رویداد معتبر جهانی، یعنی جایزه خرس طلایی بهترین فیلم، را در رقابتی بسیار تنگاتنگ با آثار داستانی بزرگ از آن خود کند. کسب جایزه اصلی یکی از سه جشنواره سینمایی برتر جهان، آن هم توسط یک فیلم مستند، اتفاقی نادر و بسیار ارزشمند است که نشان‌دهنده قدرت بلامنازع، فرم درخشان و محتوای به‌شدت تأثیرگذار اثر ماتی دیوپ است. علاوه بر این موفقیت، «داهومی» توانسته در پلنفرم‌های معتبر ارزش‌گذاری فیلم، امتیازات بسیار بالایی را از سوی منتقدان هنری دریافت کند و به یکی از پربحث‌ترین و تحسین‌شده‌ترین آثار سال تبدیل شود. این مستند دقیقاً از همان جنس آثار روشنفکرانه و عمیقی است که فراتر از سرگرمی صرف، سینما را به‌عنوان ابزاری قدرتمند برای بازاندیشی انتقادی در تاریخ و کشف حقایق پنهان به کار می‌گیرد.

بازتاب هویت در آینه تاریخ

تماشای مستند «داهومی» برای هر مخاطب جدی سینما و علاقه‌مندان به مباحث مهم پسااستعماری، یک ضرورت انکارناپذیر، لذت‌بخش و آموزنده است. این فیلم ارزشمند، با عبور از مرزهای گزارش‌ژورنالیستی و فرارفتن از کلیشه‌های رایج، موفق می‌شود پیوندی عمیق میان گذشته تاریک و آینده‌مبهم یک ملت برقرار کند. بازگشت این گنجینه‌ها به آفریقا، در نگاه هنرمندانه ماتی دیوپ، تنها بازپس‌گیری چند شیء تاریخی نیست، بلکه نمادی الهام‌بخش از تلاش برای ترمیم هویتی است که سال‌ها تحت سلطه، تحقیر و سرکوب قرار داشته است. «داهومی» با زبانی شاعرانه، تصاویری مسحورکننده و روایتی نفس‌گیر به مایادوری می‌کند که هنر و تاریخ هرگز متعلق به‌ویترین موزه‌های اروپایی نیستند، بلکه روحی زنده و پنبه‌در کالبد فرهنگ سازندگانشان محسوب می‌شوند. در نهایت، این مستند به‌عنوان سندی تاریخی و سندی بر حقانیت کشورهای غارت‌شده، در تاریخ سینمای مستند ماندگار خواهد ماند.

• یک‌شنبه ۱۵ شهریور ۱۴۰۵ • شماره ۵۴۳

معرفی کتاب
C U L U R E

در ستایش جاماندن

مروری بر کتاب

«تأملاتی برای انسان فانی»

بازار کتاب‌های روان‌شناسی موفقیت و توسعه فردی سال‌هاست که با وعده‌هایی فریبنده و غیرواقعی درباره مدیریت بی‌نقص زمان و تسلط کامل بر تمام جنبه‌های زندگی، مخاطبان تشنه را به خود جذب می‌کند. در این هیاهوی بی‌پایان برای «بهره‌وری حداکثری» و «تبدیل شدن به بهترین نسخه از خود»، الیور برکمن در کتاب جدیدش با عنوان «تأملاتی برای انسان فانی» (Meditations for Mortals) مسیر کاملاً متفاوتی را در پیش گرفته است. او به جای آنکه تکنیک‌های تازه‌ای برای فشردن کارهای بیشتر در بیست‌وچهار ساعت ارائه دهد، ما را به پذیرش حقیقتی بنیادین، تلخ اما به‌شدت رهایی‌بخش دعوت می‌کند: ما انسان‌هایی فانی با توانایی‌ها و زمان محدود هستیم و هرگز نمی‌توانیم به همه کارهایمان برسیم. این اعتراف ساده هسته مرکزی کتابی است که بیش از آنکه راهنمای موفقیت باشد، پادزهری فلسفی در برابر جنون سرعت در دنیای مدرن به شمار می‌رود.

برکمن با نثری که ترکیبی ظریف از طنز تلخ بریتانیایی و تأملات عمیق فلسفی است، به جنگ توهم کنترل می‌رود. او به ما یادآوری می‌کند که تلاش برای بی‌نقص بودن و رسیدگی به تمام وظایف بی‌پایانی که جامعه، شغل و حتی خودمان بر دوش‌مان گذاشته‌ایم، نه‌تنها غیرممکن است، بلکه ریشه اصلی بسیاری از اضطراب‌های مزمن ماست. نثر او در این کتاب به هیچ‌وجه شبیه به موعظه‌های خشک و دستوری مربیان موفقیت نیست؛ بلکه بیشتر شبیه به گفت‌وگویی صمیمانه با دوستی خردمند است که با لبخندی مهربانانه به تقلای‌های پیبوده ما برای فرار از محدودیت‌های انسانی مان نگاه می‌کند. او با زبانی طنزآمیز به ما نشان می‌دهد که تلاش برای کنترل آینده، ما را از درک و تجربه زمان حال محروم کرده است. این نگاه فیلسوفانه به نقص‌ها و محدودیت‌ها به خواننده اجازه می‌دهد سلاح مبارزه با زمان را زمین‌بگذارد و با خیالی آسوده‌تر به زندگی در همین لحظه زودگذر بپردازد.

خوانندن این کتاب برای جامعه امروز ما تجربه‌ای فراتر از مطالعه یک اثر معمولی در حوزه روان‌شناسی است. جامعه ما سال‌هاست درگیر یک اضطراب جمعی و نفس‌گیر با عنوان «عقب‌ماندن از زندگی» است. شرایط پرنوسان اقتصادی، فشارهای اجتماعی و تغییرات سریع و غیرقابل پیش‌بینی باعث شده بسیاری از افراد مدام احساس کنند در مسابقه دوی ماراثن شرکت کرده‌اند و هرچه بیشتر می‌دوند، به خط پایان نزدیک نمی‌شوند. ترس جا ماندن در بازار کار، ترس از دست دادن فرصت‌های مالی و حتی ترس عقب‌ماندن در رقابت‌های پنهان شبکه‌های اجتماعی، روان جمعی ما را به‌شدت فرسوده کرده است. در چنین فضایی، انسان مدام خود را بابت کارهایی که نکرده، موفقیت‌هایی که به دست نیاورده و زمان‌هایی که از دست داده، سرزنش می‌کند.

درست در همین نقطه است که کتاب الیور برکمن همچون یک نفس راحت وارد عمل می‌شود. برکمن به مخاطبی که زیر بار سنگین این اضطراب جا ماندن در حال له شدن است، می‌گوید که این نرسیدن‌ها و جا ماندن‌ها نه نشانه ضعف شخصی، که ویژگی گریزناپذیر تجربه انسانی است.



تأملاتی برای انسان فانی

- نویسنده: الیور برکمن
- مترجم: میثم همدمی
- انتشارات: نشر نوین
- قیمت: ۲۵۰ هزار تومان